



عالم دار

جنگل سے بہاؤ اور تقدیر کا

ویڈیو نامہ پاسداشت
مرحوم حاج نادر طالبزادہ

باآثار و گفتارہائی از:

آیت اللہ قائم مقامیہ، دکتر مجید شاہ حسینہ، رضابرجیہ، سہیل اسعد
مصطفیٰ رزاق کریبیہ، مرتضیٰ رزاق کریبیہ، وحید یامین پور، حسن عباسیہ
محسن مقصودی، احسان محمد حسینہ، یوسف علیہ میرشکاکی



فهرست

- ۶..... مهاجر جهان وطن
به روایت سهیل اسعد
- ۱۱..... نادر به روایت نادر.....
به روایت نادر طالب زاده
- ۲۰..... آمده بود تا از این مسیر طی شده بگوید.....
به روایت دکتر مجید شاه حسینی
- ۲۴..... انقلابی از آمریکا برگشته.....
به روایت مصطفی زراق کریمی
- ۲۶..... یک منتظر واقعی بود.....
به روایت محمدرضا اسلام لو
- ۲۸..... نور خدا را در جهان رله می کرد.....
به روایت آیت الله قائم مقامی
- ۳۲..... مجاهد عرصه بین المللی.....
به روایت حسن رحیم پور ازغدی
- ۳۴..... شاگرد پروری نمی کرد، مربی پروری می کرد.....
به روایت احسان محمد حسینی
- ۳۶..... افق تازه ای در آفاق گشود.....
به روایت غلامرضا منتظمی
- ۴۰..... هنر همین است، دقت به جزئیات!.....
به روایت امیر مهریزدان
- ۴۳..... بشارت منجی.....
به روایت شهریار بحرانی
- ۴۴..... عمار درمان دردهایش بود.....
به روایت سیدرسول منفرد
- ۴۶..... الگوی تربیتی حاج نادر.....
به روایت محمدرضا شفا
- ۴۹..... مسلمان شناسنامه ای نبود.....
به روایت رضا برجی
- ۵۲..... علمدار رسانه ای جبهه انقلاب.....
به روایت محسن مقصودی
- ۵۴..... دوربین ضد ترکش.....
به روایت تقی یازرلو
- ۵۶..... خلیفه ندارد اما راهش ادامه دارد.....
به روایت یوسف علی میرشکاک
- ۵۸..... انقلاب برای انقلاب.....
به روایت مرتضی قرقی

علمدار جبهه جهانی انقلاب اسلامی

ویژه نامه پاسداشت مرحوم
حاج نادر طالب زاده، دی ۱۴۰۱

...

قیمت: ۸۰ هزار تومان

...

کاری از:

دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی

...

دبیر ویژه نامه:

محمدصادق افشاری

دبیر تحریریه:

امین نجیبی، محمود شم آبادی

تحریریه:

فاطمه بهمنی نیا، نسرین تتر، سمیه تتر، آمنه میرعالی،
زهرا حاجی وند، معصومه پاپی، نرجس سیاحی، احسان
دهقانی، محمدعلی زمانیان، حمید جوادی

ترجمه:

حامد قشقای، نرجس سیاحی،

گروه پژوهش و ترجمه پُرسا

...

مدیر هنری:

محمود عرفانیان

طرح جلد:

حسین شهریار

...

دفتر تهران: بلوار کشاورز، خیابان ۱۶ آذر،

نبش خیابان نصرت، پلاک ۶۰

تلفن: ۰۲۱۸۸۹۶۰۴۷۷ / ۰۲۱۸۸۹۶۴۶۵۷

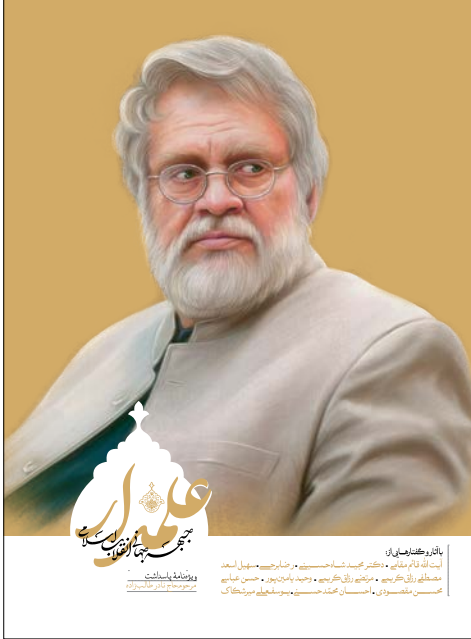
دفتر مشهد: بلوار شهید مدرس، شهید مدرس ۴،

پلاک ۱۰، حسینیه هنر

تلفن: ۰۵۱۳۲۲۹۱۰۵۱ / ۰۵۱۳۲۲۹۱۰۵۱

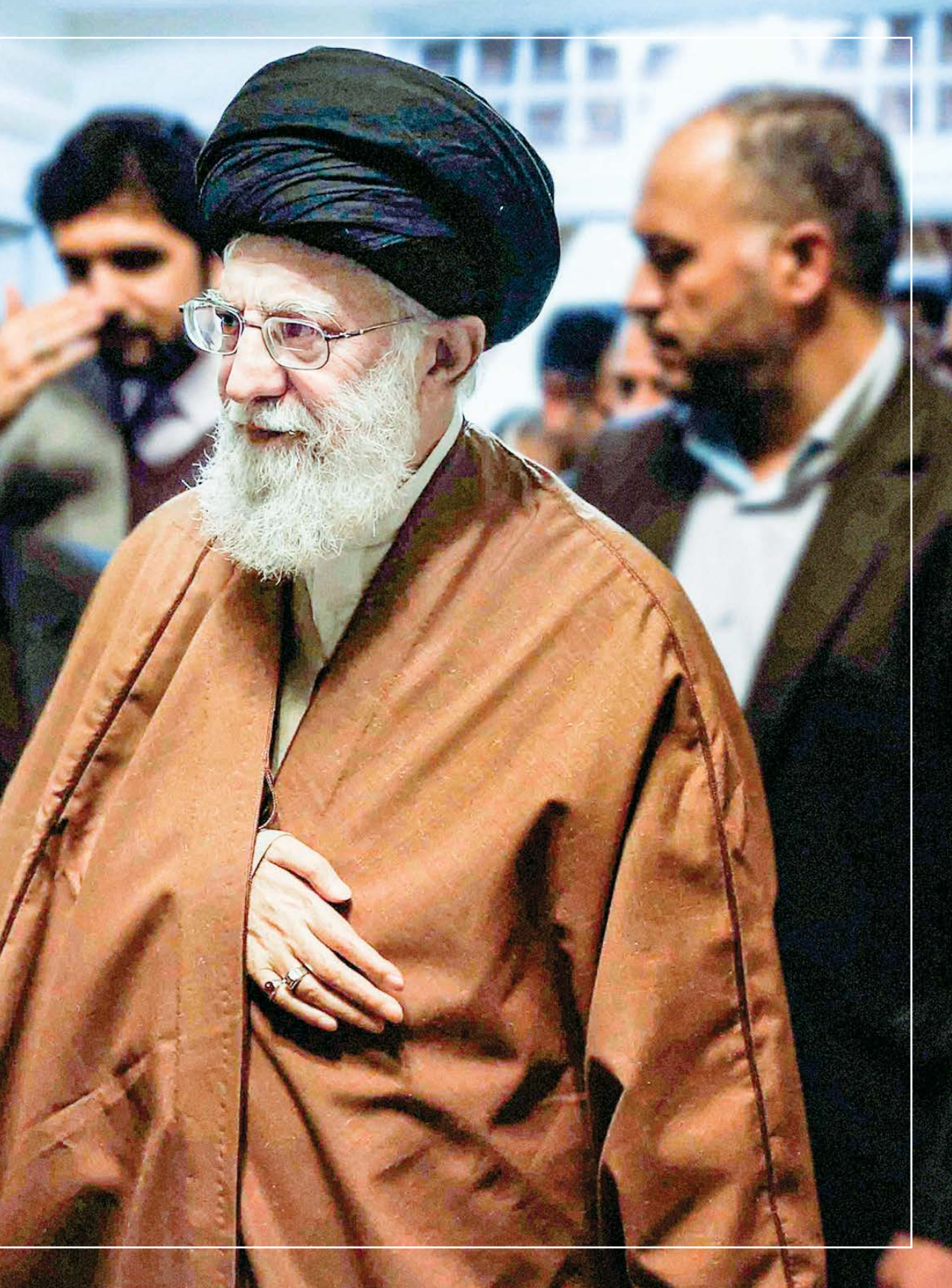
پیامک: ۰۹۳۶۵۷۷۰۱۳

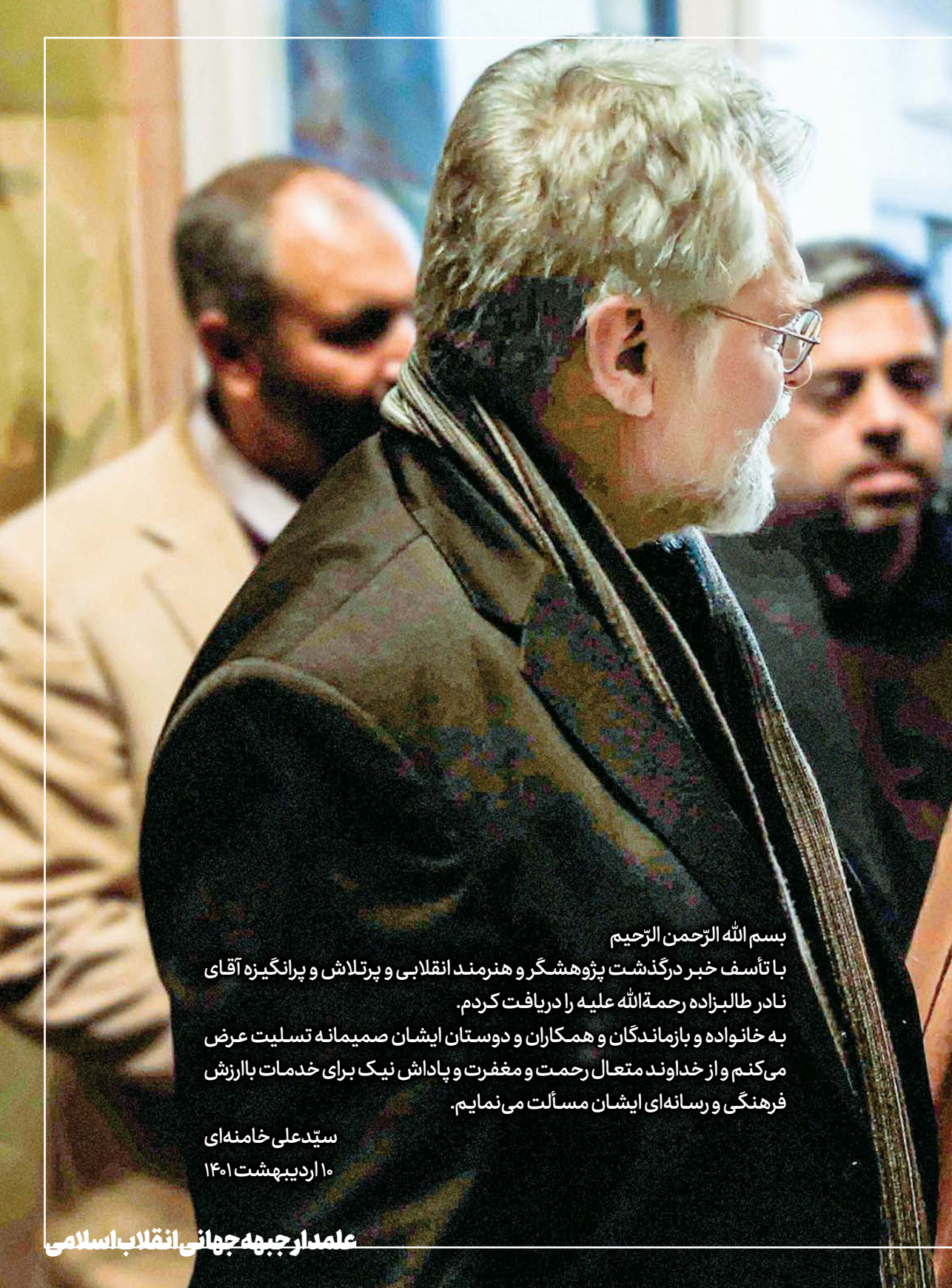




- ۱۱۲ تفاهم بشریت علیه نظام سلطه
به روایت پل شلدون
- ۱۱۳ معماربین المللی
به روایت تیم آندرسون
- ۱۱۴ آوازخوان آرمان صلح جهانی
به روایت جیمز پتراس
- ۱۱۵ پیرو راستین مسیح (ع)
به روایت سائدر هیکس
- ۱۱۶ او شعله‌ای در درون داشت
به روایت دیوید برسامیان
- ۱۱۷ نادر در جهان تفاوت ایجاد کرد
به روایت جیمز فترز
- ۱۱۸ رسول افق‌های نو
به روایت عماد همرونی
- ۱۲۰ روح شعله‌ور عدالت جو
به روایت رادنی شکسپیر
- ۱۲۲ مرد هنر، اندیشه و مبارزه
به روایت کنارد رکاس
- ۱۲۴ آواتار قرن بیست و یکمی ابن سینا و حافظ
به روایت دکتر مایکل جونز
- ۱۲۶ سمبل مقاومت بود
به روایت کریستین (زهرا) اکیوم

- ۶۰ انسانی منتظر، منتظری آگاه
به روایت سلیم غفوری
- ۶۳ استاد تقوا و تکنیک
به روایت محمدباقر مفیدی کیا
- ۶۶ خیلی از ماها مدیون حاج نادریم
به روایت محسن اسلام‌زاده
- ۶۸ برای بچه‌های حزب الله یک مدرسه بود
به روایت مرتضی رزاق کریمی
- ۷۰ شبکه‌سازی مدال
به روایت مرتضی رزاق کریمی
- ۷۲ مراقبه‌ی مبارزه داشت
به روایت وحید یامین پور
- ۷۴ من سرباز انقلاب هشتم
به روایت حجت الاسلام مجید پورطباطبایی
- ۷۷ نادر مصلح اجتماعی بود
به روایت حسن عباسی
- ۸۰ سیر آفاق و انفس حاج نادر
به روایت مجتبی نامخواه
- ۸۴ سرباز جهانی انقلاب
به روایت نعمت‌الله سعیدی
- ۹۰ در جست‌وجوی کمال
به روایت جمال یزدانی
- ۹۲ تویی که نمی‌شناختمت
به روایت محمود شمش‌آبادی
- ۹۶ پیش‌بینی یک فروپاشی
به روایت آرش فهیم
- ۱۰۰ رسانه‌ی تحذیری، رسانه تحذیری
به روایت سید مهدی ناظمی قره‌باغ
- ۱۰۴ نماد فهم حضور جهانی انقلاب اسلامی
به روایت اصغر طاهرزاده
- ۱۰۶ انسجام‌بخش مذاهب گوناگون
به روایت پروفسور الکساندر دوکین
- ۱۰۹ پلی کمیاب میان فعالان ضد جنگ جهان
به روایت ایوان ریذلی
- ۱۱۰ مستندساز متفکری که حقیقت را نشر می‌داد ...
به روایت اریک والبرگ





بسم الله الرحمن الرحيم

با تأسف خبر درگذشت پژوهشگر و هنرمند انقلابی و پرتلاش و پرانگیزه آقای نادر طالبزاده رحمة الله عليه را دریافت کردم.

به خانواده و بازماندگان و همکاران و دوستان ایشان صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند متعال رحمت و مغفرت و پاداش نیک برای خدمات باارزش فرهنگی و رسانه‌ای ایشان مسألت می‌نمایم.

سیدعلی خامنه‌ای

۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۱



مهاجر جهان وطن

□ به روایت سهیل اسعد

که آمدند، دوست داریم مصاحبه بگیریم. این شد که من را دعوت کردند به برنامه «عصر». ایشان من را که دید انگار که به جوانی خودش برگشت. انگار در من خودش را دید. من کی بودم؟ یک آدمی که هر روز این ور و آن ور می پرد، می رود توی ۳۰ کشور کار می کند، هر جا می رود سخنرانی می کند. بعد تشکیل امت اسلامی در آن کشور، تأسیس مرکز اسلامی و مرکز فرهنگی و این ها. در واقع قصه مشابهی داشتیم. ایشان چند سال توی آمریکا بودند. بنده هم ۲۰ سال توی آرژانتین زندگی کردم و بعد، از جاهلیت به نور اسلام منور شدم. ارتباط ما از روز اول این جوری شروع شد. شهید مطهری در کتاب جاذبه و دافعه می گوید از موثرترین عوامل ایجاد عشق در قلب انسان و بعد پایداری و استمرار عشق، شباهت است. حدیثی را نقل می فرماید که: السنخیه عله الانضمام. علت رفاقت را شباهت می گویند. بعد ایشان یک قصه ای

حاج نادر یک مجله ای از ایام دانشجویی داشت. یادگاری نگه داشته بود از روزگاری که به دانشگاه می رفت. یک روز مجله را باز کرد و یک عکس را به من نشان داد. عکس خودش بود؛ عکس روزهای جوانی اش. حقا خیلی قشنگ بود؛ عکسی با موی بلند روشن و بدون ریش. خیلی دلکش. آن عکس برای من خیلی جالب بود. دیدن چیزی بود که برای خودم اتفاق افتاده بود. تجربه ای که خودم از سر گذرانده بودم را می دیدم. من سهیل را در نادر دیدم. او هم جوانی اش را در من می یافت.

آشنایی من با حاج نادر از طریق یک کنگره در اسپانیا بود. من آن موقع مسئول حسینیه ی امام رضای شهر مالابای اسپانیا بودم. دوستان ایرانی توی کنگره بین المللی خادمین افتخاری امام رضا علیه السلام از من تجلیل کردند. آن جا بود که حاج نادر به مسؤولان کنگره گفته بود با چندتا از این شخصیت هایی

جزئیات زندگی آدم باید وارد شوند.

یکی از مسؤولین بزرگ کشور که بعد مشاور بین‌المللی شد یک وقتی به آمریکا آمده بود. خب این جا متأسفانه هر که یک ماه به سفر خارجه می‌رود و برمی‌گردد، کارشناس عالی آن کشور می‌شود. یک بنده‌خدایی یک هفته به برزیل رفته بود بعد که آمد گذاشتندس کارشناس برزیل. آن مسئول هم بعد از یک ماه احساس می‌کرد که مثلاً من استاد تمام مسائل آمریکا هستم و خیلی جلوی حاج نادر کلاس می‌گذاشت. حاج نادر هیچی به آن طرف نگفت ولی حرف دلش این بود که تجربه زندگی ما کارشناسی است نه آن یک‌ماهی که امثال او توریستی می‌روند آمریکا و دوتا فیلم هم می‌بینند و دوتا اخبار هم می‌خوانند و مثلاً کارشناس می‌شوند.

گاهی برخی می‌گویند اوه! حاجی چقدر نگاه عمیقی دارد. خب ایشان می‌گفت ما زندگی کردیم در غرب. این دیگر عمق فکری نیست. یک وقت شما می‌گویید من توی قم هستم، بعد می‌خواهم دنیا را بفهمم، حالا اگر یک فهمی پیدا کنید، آدم عمیقی می‌شوید. چرا؟ چون توی قم هستید. کسی که از قم بتواند دنیا را بفهمد واقعاً عمیق است اما کسی که در غرب بزرگ شده، درسش را خوانده و تمام رفقاییش آمریکایی بودند طبیعی است که اطلاعات و نگرشش متفاوت باشد. قول معروفی داریم که اگر یک زبان بلد هستید، یک نفر هستید. وقتی دو زبان بلد هستید، دو نفر، دوتا انسان هستید. حاجی به این دلیل فهمش در مسایل بین‌المللی با دیگران متمایز بود. البته وسعت معلومات هم داشت.

مطالعه می‌کرد و فیلم می‌دید.

مثلاً الان برخی‌ها به عنوان یک فعال رسانه‌ای ایرانی می‌خواهند فعالیت بین‌المللی بکنند، فکرشان این است که دوربین را بگیرند و به فلان کشور بروند و

می‌آورد در مورد دو جاننداری که یک پا کم دارند. می‌گوید چون هر دوتا یک پا کم داشتند رفیق شدند. من همیشه به دوستان می‌گویم. از لحاظ زمانی ارتباط و دوستی من با حاج نادر طولانی نیست، اما عمقی است. رفاقت ما عمق داشت. یعنی از روز اول که همدیگر را دیدیم، متوجه شدیم انگار آینه‌ی یکدیگریم. قصه ایشان برای من خیلی جذاب بود. چرا؟ چون یک کسی با همه‌ی این فرصت‌هایی که توی آمریکا داشت و آن آفاقی که برای جوان رعنایی مثل ایشان می‌توانست گشوده گردد روگردانی کرد و آمد بچه‌انقلابی شد. نقطه عطف زندگی او این بود که در اوج جوانی قصه را فهمید. یکی زندگی‌اش را می‌کند تا ۷۰ سال. بعد به حج می‌رود و غفران ذنوب... او آمریکا را با تمام براقیتش دیده بود. یک‌هو در ۲۴ سالگی همه‌چیز را می‌گذارد می‌آید این طرف. به عشق خمینی. یعنی در یک نگاه ظاهری انگار که به شما در مقابل طلا یک خرما بدهند. زندگی مادی یا ظاهری او در قبال ایران در آن روزگار این بود.

▲ حاج نادر بین‌المللی زندگی می‌کرد

این تقاربی که بین خودمان بود، اول از همه شاید به همین خاطر بود. البته یک نوع نگاه مشترک در فضاهای بین‌المللی هم داشتیم. مثلاً موسیقی بین‌المللی. ایشان خیلی ذوق موسیقی داشت. موسیقی‌اش هم موسیقی بین‌المللی بود. ایرانی و انگلیسی و عربی و اسپانیایی فقط نه. از همه‌ی ملیت‌ها. بین‌المللی بودنش در موسیقی شنیدنش مشهود بود. من هم توی ماشین مثلاً اردو و ترکی و اسپانیایی و انگلیسی و پرتغالی دارم. چون من به این قائل هستم که بین‌المللی فکر کردن به یک ساختار ذهنی بین‌المللی نیاز دارد. لازم است که واقعاً آدم با بین‌الملل زندگی بکند. در واقع ملل دیگر در کل

مستند بسازند. بعد هم برمی گردند و می گویند من فعال بین المللی هستم. نگاه ایشان این نبود. حاجی به حرکت های اعتراضی علیه آمریکا نگاه بومی سازانه داشت. یعنی استفاده از فضا و جغرافیای فرهنگی خود منتقدان.

این مشکلی است که ما گاهی اوقات در جبهه انقلاب داریم. آن صدور انقلابی که حضرت امام (ره) به ما یاد داد، ما تحمیل انقلاب فهمیدیمش. یعنی چیزهایی که دغدغه و مسئله ماست را می خواهیم به دیگر ملت ها تحمیل بکنیم. یعنی سیاهپوستان هم به جای این که به دغدغه ی خودشان بپردازند، باید بگویند مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل و مرگ بر صدام. آخر او چه ربطی با صدام دارد که باید به صدام لعنت بفرستد؟ صدام یک مسأله داخلی بین خودمان است. او را در سوریه و لبنان مجبور می کنند که او هم دغدغه صدام را داشته باشد. در حالی که او توی فاز دیگری است.

حاج نادر می گفت آن معترض سیاه پوست خودش یک دغدغه و بحران و اعتراضی دارد. وانگهی ما بیاییم به اعتراض بومی او علیه آمریکا بپردازیم.

مثلا ما رفته بودیم توی بولیوی. طرف اصلا نمی دانست فلسطین کجاست. حالا بیا آن جا روز قدس درست بکن. طرف نمی داند اصلاً فلسطین چی هست. به یکی از اهالی بولیوی می خواستم راجع به لبنان بگویم. گفت پایتخت لبنان تل آویو است؟ طرف از قاره آمریکا بیرون نیامده، نمی فهمد که خاورمیانه کجاست، جهان اسلام چی هست، حالا ما می عکس امام خمینی را بگذاریم، می روز قدس بر پا کنیم. نمی شود دیگر.

حاج نادر این را کامل درک می کرد که وقتی این آقا نمی فهمد فلسطین چیست نمی توانید از او بخواهید که مرگ بر اسرائیل بگوید. لذا می آمد می گفت شما

با دغدغه و سبک فرهنگی خودتان حرفتان را بزنید و اعتراضتان را بکنید. برای همین یک اکپ موسیقی رپ را می آورد که توی قلب کربلارپ خوانند؛ این می شود مرگ بر آمریکا. چون طرف معترض ضد آمریکایی است. نمی توانیم بخواهیم حتماً بگویند لبیک یا حسین. نمی شود. این سیاهپوست آمریکایی هنوز نمی داند حسین چی هست. ولی معاویه زمانه را می شناسد.

حاج نادر می فهمید که سیاهپوست دغدغه سیاهپوست دارد و مجری سبک خودش است و با همان رقص آمریکایی اعتراضش را می رساند. همین را از او می طلبید. اما ما می گوییم نه، حتماً دغدغه ایرانی ها را داشته باش. حتماً رجوی باید برایت یک دغدغه بین المللی باشد. با همین نگاه بود که لوتیس فراخان، رهبر جنبش امت اسلامی در آمریکا را دعوت می کرد. افرادی که از نظام سلطه خسته شده اند، معترضش هستند مدعو و میهمان او بودند. به آن ها و به گروه های آلترناتیو خیلی امیدوارانه نگاه می کرد.

▲ حاج نادر در خمینی ذوب شده بود

حاج نادر الی ماشاءالله شکایت و اعتراض نقد داشت. منتها این اعتراض توضیحی دارد. من حاج نادر را در ارتباط با انقلاب از دو منظر می بینم: یکیش در سطح ارتباط تفصیلی با جزئیات انقلاب اسلامی و دیگری در اصل انقلاب اسلامی. درباره ی اولی هزارتا اشکال داشت. نقد و انتقاد و اعتراض زیاد داشت. به روش آقایان و سبک و برنامه ریزی و کار رسانه ای و روابط بین الملل و ترویج انقلاب و غیره شان.

درباره دومی که روح انقلاب اسلامی بود ذره ای هم تردید و گله نداشت. یعنی سر تا پا انسان انقلابی

اما توی جبهه حق هستند و دارند برای خمینی کار می‌کنند. برای همین هم باید خطای‌شان را نقد کرد هم باید کمک‌شان داد.

حاج‌نادر می‌گفت کاری که ما در افق نوانجام می‌دهیم، آقایان یک میلیون سال هم نمی‌توانند از پیشش برآیند. این که شما دو سصد نفر از متفکران درجه یک جهان را با نحله‌های مختلف و مناطق جغرافیایی مختلف یک جا جمع بکنید که همه بگویند مرگ بر آمریکا، هنری ست که فقط حاج‌نادر داشت. دارم درباره دعوت کسانی مثل الکساندر دوگین حرف می‌زنم. برخی می‌رفتند یک استاد درجه ۴ یک دانشگاه دورافتاده می‌آوردند این جا بولد و برجسته‌اش می‌کردند درحالی‌که متاسفانه طرف هیچی نبود. این که دارم می‌گویم، برای خودم اتفاق افتاده. بنده یک طلبه معمولی کوچک بودم، تا ما را به یک مسجد دعوت می‌کردند می‌گفتند رهبر شیعیان آمریکا آمده! می‌گفتم: «بابا، تو چی چی داری می‌گی؟» یکی را می‌آوردند که یک مسجد ۳۰۰ نفری داشت، می‌گفتند این مهم‌ترین

بود؛ یک موی غیر انقلابی هم نداشت. کسی بود که حاضر بود برای انقلاب ذوب بشود. ارتباط حاج‌نادر با انقلاب مرا به یاد شهید صدر می‌انداخت که شهید صدر می‌فرمود: «ذوب بالخمینی کما ذافی الاسلام». حاج‌نادر کسی بود که در خمینی ذوب شده بود، همان طور که خمینی در اسلام ذوب شده. لذا مسائل ریز برای او مهم نبود. چون می‌گفت در مسیر انقلاب بالاخره ما باید حرکت کنیم و جلو برویم. چون در جبهه حق هستیم. در جبهه حق حالا یکی فاصله دارد، یکی مشکل دارد، یکی کم صبر است، یکی کم درک است منتها همه در جبهه حق‌اند و باید در عین اعتراض کردن به این جبهه کمک رسانند. این خط دقیق و ظریف و باریکی است. خط تمایز بین حق و باطل همین است؛ اینکه در کدام جبهه هستی. امیرالمؤمنین فرق خوارج با معاویه را در این می‌بیند که یکی دنبال حق است اما مسیر را اشتباه رفته. دیگری اما می‌داند غرقه‌ی باطل است. حاج‌نادر همچین فهمی داشت. می‌گفت این‌ها خیلی کامل نیستند



امام جمعه تاریخ آمریکا است. حاج نادر برعکس بود. کار بزرگ و ادعای کم. مثلاً یک کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا را می آورد اما مثل یک انسان رسانه ای معمولی معرفی اش می کرد.

بودن حاج نادر از سبب زندگی اش برمی خاست. او دائم در گوشه گوشه ی جهان بود و هر روز از یک گوشه ی جهان مستند می ساخت یا از یک گوشه ی جهان مهمان دعوت می کرد.

زهد او از جهان وطنی بودنش

برمی خاست

حاج نادر آدم زاهدی بود. خیلی از تفصیلات زندگی که شاید برای خیلی از ماها مهم باشد، برای ایشان بی اهمیت بود. یعنی بخشنده بود و خیلی راحت از مالش می گذشت چون دنیا دیده بود. من احساس می کنم افرادی که دنیا دیده هستند، آن قدر دیدند که دیگر خود واقعیت برایشان کمتر لذتبخش است. یعنی شما سفر که زیاد می روید، مثلاً هزاران بار سوار هواپیما شده اید، هزاران بار وارد شهرهای مختلف دنیا شده اید، هزاران نوع غذای گوناگون خورده اید، خب دیگر بقیه اش چیز مهمی نیست. حالاتوی زنجان و شیراز و قم باشید یا جای دیگری. چون دارید با این تصاویر زندگی می کنید و بالاخره در کل دنیا هستید. یعنی آن جهان شهری بودن به این معناست که آدم احساس می کند در کل دنیا زندگی می کند. بنابراین کمتر تعلقات خاصی دارد. اگر تجربه زندگی شما جوروی بود که خیلی چیزها را ترک کردید، رغبتاً یا اجباراً، خب بالاخره این را هم ترک می کنید.

من دیده ام افرادی را که برای اولین بار سفر می کنند و به یکنه ی دنیا می روند، حتماً مقید هستند که فلان غذای ایرانی را همراه شان ببرند و فلان ادویه ایرانی را برای شان بفرستند. کسی که هر روز توی یک کشوری و فرهنگی است، هر روز با یک زبان و یک جماعت و یک رنگ پوست در ارتباط است دیگر دلبستگی های جزئی برایش کم بها می شود. زاهد

حاج نادر بی جایگزین است

یک بحث تلخی است که بعد از رحلت حاج نادر به صورت تلویحی پیش می آمد جانشینی او بود. همیشه وقتی که یک شخصیت بزرگی را از دست می دهیم همه در پی این هستند که جانشین او کیست؟ از همان ایام فوت حاجی خیلی از رفقا با من تماس می گرفتند و می گفتند ما همچنین بحثی با رفقا داریم که بعد از نادر چه می شود؟

جواب من این بود که نادر از لحاظ شخصیت منحصر به فرد است. تنها کاری که ما به عنوان رفقا یا وارثان حاج نادر می توانیم انجام بدهیم، پر کردن خلاء های اجرایی حاج نادر است. مثلاً بگوییم یک جشنواره فیلم عمار داشت، یک افق نو داشت، یک برنامه عصر داشت، این ها و قس علی هذا، این نقاط برجسته ی کاری و اجرایی را پر بکنیم. مثلاً من یادم هست چاوز که توی ونزوئلا فوت کرده بود همه می گفتند ما بعد از چاوز کی را داریم؟ مردم به دنبال یک چاوز دومی بودند. برای فیدل کاسترو توی کوبا هم همین اتفاق افتاد. همه دنبال جانشین بودند.

پر کردن جای شخصیت های هم شکل حاج نادر بسیار مشکل و بل نشدنی است. چرا که حاج نادر خودش بود. خود خودش بود و از کسی تقلید نمی کرد هر چند که مقلدان فراوانی داشت. خدا به ما توفیق دهد تا در راه او قدم بگذاریم و راهش را ادامه دهیم.



نادر به روایت نادر

□ به روایت نادر طالبزاده

قدردانی کنیم. زمان محمدرضا شاه، آخرین دوران خواب ما بود. ایران قبل از انقلاب - اگرچه امروز هم از خیلی جنبه‌ها این شباهت وجود دارد. کپی و بدل غرب بود؛ یعنی آن چیزی که قبل از انقلاب خیلی مشهود و آزادهنده بود، این بود که مناسبات حاکم بر فرهنگ، سیاست و اقتصاد جامعه ایران، کپی ناقصی از غرب بود. همه چیز دگرگون بود و تداخل بین دو فرهنگ غرب و شرق، فرهنگ ایرانی اسلامی و فرهنگ غربی که خودش را بر ما تحمیل کرده بود کاملاً حس می‌شد. آن اوضاع و احوال باید تمام می‌شد و از بین می‌رفت. امروز هم آن بخشی از فرهنگ ما که ضعیف و آشفته است. قسمت تحمیلی فرهنگ غرب است. آن دوران هرچه بود سپری شد و ما هم فقط تشنگی مان به اوج رسید، نه این که کاملاً متوجه مسائل باشیم، فقط می‌دانستیم که آن چیزی نیست که باید باشد.

▲ قدر انقلاب را می‌دانم

بخشی از دوران کودکی‌ام در دوره طاغوت گذشته است که منحصر به فرد بود. فرض کنید که برای مدتی در زندان باشید. قطعاً این تجربه خاصی است. به جز کسی که خودش این دوره را تجربه کرده، هیچ‌کس نمی‌تواند درک کند که چه بر شما گذشته است. من تا ۱۶ سالگی در ایران بودم. تا آن تاریخ هم آن فضایی را که شاهد بودم فضای خاص قبل از انقلاب اسلامی بود. از سال ۵۰ و ۵۱ ایران حال و هوای قبل از دوران متحول شدن را طی می‌کرد. در مجموع دوران آشفته‌ای بود. مملکت ما متعلق به خودمان نبود و در واقع اسیر سیاست‌های استعماری بودیم. خانواده من متمکن بود. طبیعتاً من شاهد خیلی از مسائل بودم و به همین خاطر، قدر انقلاب را می‌دانم. ما متعلق به هر دوره‌ای که باشیم، باید از تحولی که در سال ۵۷ اتفاق افتاد،

می خواندم انقلاب اسلامی در حال شکل گیری بود.

▲ زندگی در آمریکا

وقتی به آمریکا رفتم فکر می کردم که وارد بهشت می شوم. غرب در اولین جلوه نمایی مانند بهشت تلقی می شد. ایران زمان شاه، کپی بدل غرب بود. کپی کار خراب بود. وقتی شما ترافیک را در ایران می دیدید و با غرب مقایسه می کردید، حس می کردید که واقعاً ترافیک چیست. اتوبان را می بینید و با آن جا مقایسه می کنید، می بینید که اتوبان در واقع چیست و... یکی دو ماه اول، همه چیز حیران کننده است. آن هم برای یک جوان ۱۶ ساله. من هم چون در واقع فرهنگ اسلامی اصیل نداشتم، متحیر شدم. فقط خواست خدا این بود که من مجذوب فرهنگ غرب نشوم و این لطف خدا بود.

در آمریکا ابتدا دانشجوی طب شدم. بعد به ادبیات تغییر رشته دادم، بعد هم به سینما علاقه مند شدم. در سال سوم دانشگاه به این موضوع پی بردم که انسان باید تابع یک چیز در دنیا باشد و آن، کمال است. حتی قبل از آن که به خدا فکر کنم، به کمال فکر می کردم. سعی می کردم آن را در همه چیز مشاهده کنم. مثلاً در رنگ های طبیعت، در فرم ها، در آدم ها. به همین دلیل شروع کردم به عکاسی و نقاشی. تاریخ نقاشی و زندگی نقاش های قرون نوزده و بیست را مطالعه کردم که برای من خیلی جذاب بود. به شعر و ادبیات هم نزدیک شدم. البته در ژرفای این مقولات نفتم، ولی مجذوب این بُعد کمال شدم که البته تعریف این موارد، قدری مشکل است. به هر تقدیر به طور جدی این موضوع را دنبال کردم. بعد هم برای اخذ فوق لیسانس به مدرسه فیلم سازی رفتم. این مدت ۳ سال طول کشید. البته به دنبال مدرک نبودم و فقط می خواستم این فن را یاد بگیرم. در مجموع از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ در دانشگاه کلمبیا در نیویورک درس خواندم. سال سوم که فوق لیسانس

▲ مجذوب حضرت روح الله

سال ۵۷ در آمریکا موقعیت من به گونه ای بود که تمام هنرمندان برجسته نیویورک را می دیدم. اطراف ما از این تیپ افراد بود. چند ماه بعد از انقلاب بود که به ایران آمدم و دیگر هم برنگشتم. برای دوستان من عجیب بود که فلانی رفت و برنگشت. مجذوب انقلاب شدم و البته این مجذوب شدن هم از طریق امام خمینی بود. چون من قبل از انقلاب، آدم خیلی مذهبی نبودم. البته مذهبی به این معنا که به دنبال کمال باشم بودم. بعد این کمال، را در اسلام یافتم و این مرحله سه سال طول کشید. انگیزه کمال طلبی من در ایران هم از بین نرفت و اینجا بود که این حس را لمس کردم که چیز دیگری نیست، در این عالم چیز دیگری نیست. حتی به یکی از دوستانم گفته بودم من آن قدر آمادگی داشتم که اگر به من می گفتند که این کمال و حقیقت در معبد کوچکی در تبت وجود دارد، راهی آنجا می شدم. بعد از سال ها تجربه، وقتی



▲ اسلام؛ هدیه الهی

خانواده ما مذهبی بود. پدربزرگ مادری من، یک عالم روحانی بود، ولی من به حدی در فرهنگ غرب بودم که با اسلام بیگانه بودم و با تحقیق و احتیاط سراغ اسلام آمدم و از اواسط همین دوران شروع به نمازخواندن کردم و هیچ ترسی هم ندارم از این که بگویم که نماز را هم باید با تحقیق خواند و حس کرد که نماز هدیه الهی است. به همین دلیل شما می‌بینید که تازه مسلمانان در غرب نسبت به نماز، از ما کهنه مسلمانان خیلی مشتاق‌تر هستند. منتظرند اذان گفته شود و وضو بگیرند و نماز بخوانند. چرا؟ چون یک نومسلمان غربی، چرخه باطل را طی کرده است و عاشق این هدیه الهی است. وقتی شما رسیدید به این مرحله که اسلام هدیه‌ای الهی است، نماز عطیه‌ای الهی است، با میل به سراغ آن می‌روید. البته این سختی‌هایی هم دارد، یعنی طی این دوران ممکن است شما به خیلی از مسائل متهم شوید که این آدم چه‌کاره است؟ چه می‌گوید؟ دیوانه است؟ چون سیر و سلوک معنوی جدی؛ مسئله‌ای بحران‌آفرین است.

▲ حقانیت انقلاب همچنان پابرجاست

حال و هوای انقلاب در سال ۵۷، بحرانی و طوفانی بود. آنچه مسلم است، انقلاب اسلامی حادثه‌ای بود که در آن همه چیز رو شد. در واقع دورانی بود که نقاب از چهره‌ها کنار رفت، دورانی بود که حجاب‌ها کنار رفت و حتی آنچه امروز اتفاق می‌افتد، ادامه همین پرده‌برداری‌ها و کنار رفتن حجاب‌ها است. هرچه هم جلوتر می‌رویم پرده‌های دیگری برداشته می‌شود. اینکه در روایات ما نقل شده که آخرالزمان دوران فتنه است، دقیقاً درست است. ما به این سمت حرکت می‌کنیم و هرچه جلوتر می‌رویم فتنه‌ها، غلیظ‌تر و

چهره امام را دیدم، در عکس‌هایی که در مجلات تایم و نیوزویک چاپ می‌شد. جذب چهره امام شدم و درک کردم این مرد، آدم به معنای واقعی است و حس کردم برای اولین بار عکس یک مرد را دیده‌ام و این برای من عجیب بود. تا قبل از این مرحله، پدرم را قبول داشتم به عنوان یک انسان. پدرم در زمان شاه در ارتش خدمت می‌کرد. او در پاییز سال ۴۳ به دستور شخص شاه بازنشسته و خانه نشین شد. ایشان آدم بسیار درست و محکمی بود و من او را خیلی دوست داشتم. آدمی بود که به فساد میدان نمی‌داد. اهل تملق نبود. من خیلی مجذوب شخصیت او بودم. او شخصیت کاریزماتیک داشت، اما بعد که چهره امام را دیدم، مجذوب او شدم. مستقیم به طرف اسلام نیامدم. در قدم اول فقط به امام و انقلاب فکر می‌کردم و با تمام وجود حس می‌کردم که انقلاب یک پدیده کاملاً صحیح است و تمام حرکات انقلاب درست است، منتها از خود اسلام آگاهی نداشتم. من اسلام را مانند یک بودایی پیدا کردم، مثل یک مسیحی.

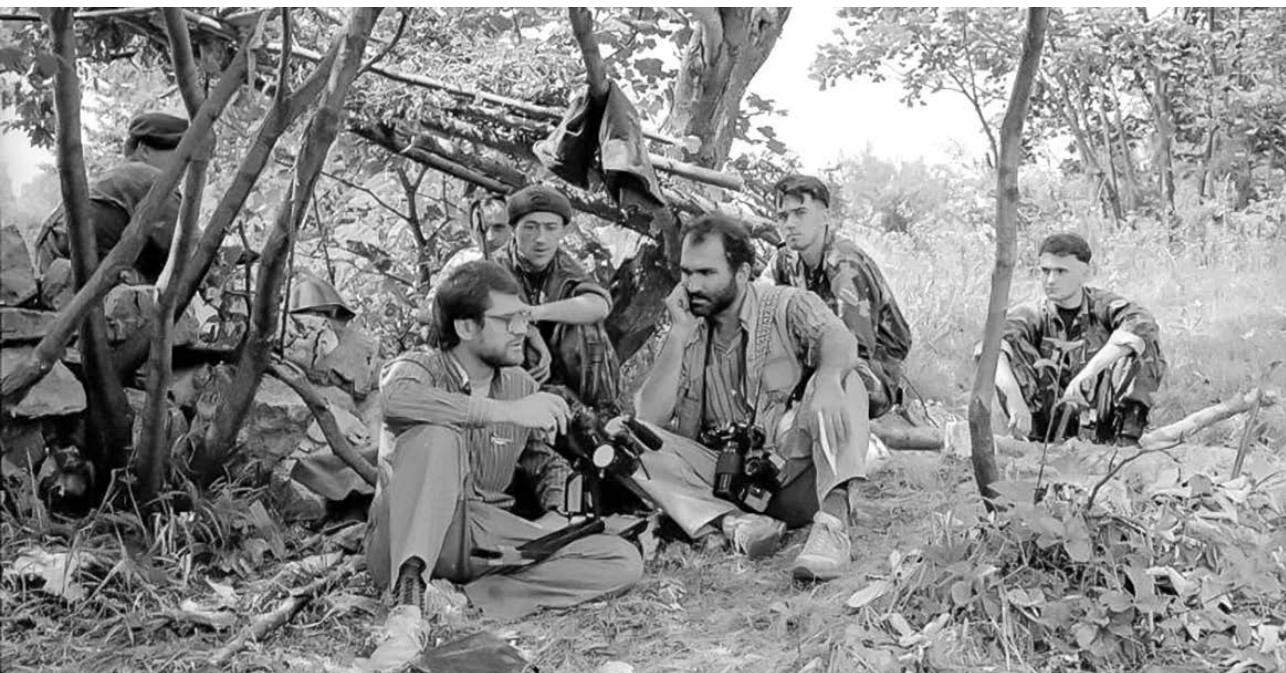


مترجم و راهنمای رسانه‌ها فعالیت می‌کردم. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب روزنامه‌ای را به اسم تهران تایمز راه انداختیم. این کار را با سه چهار نفر آماتور که در عمرشان اصلاً کار روزنامه‌نگاری نکرده بودند، آغاز کردیم. حدود ۱۰ روز پس از پیروزی انقلاب، مجوز این روزنامه را گرفتیم. البته هنوز هم با وجود مشکلات متعدد، مجموعه موفق‌ی است و رسانه‌ای است که با نیت کار تبلیغی از روز اول انقلاب، با قدرت و صلابت به پیش آمده است. علاوه بر آن، تقریباً ماه سوم با چهارم تسخیر لانه جاسوسی بود که برای انتقال پیام این کار در رسانه‌های آمریکا فیلمی ساختیم. اسم این مستند که «واقعیت» بود اولین کار من در این زمینه بود. البته بعد از آن هم فیلمی به نام «خوزستان» ساخته بودم. بعد به این نتیجه رسیدم که باید خودسازی کنم. به همین دلیل از صداوسیما بیرون آمدم و تقریباً یک سال و نیم، با خودم خلوت کردم. خداوند در این مدت صحنه‌هایی برایم به وجود آورد که حجت بر من تمام شد. اینکه الان می‌بینیم فلان عالم می‌لغزد، دلیلش این است که

سنگین‌تر می‌شوند. در چنین اوضاعی، مؤمنان باید امیدوار باشند. از آن طرف هم انسان‌های بزرگواری که در میان مردم گم هستند، گمنام‌تر می‌شوند. در این دوران انسان باید دستاویزی داشته باشد تا از بین نرود. آنچه مسلم است، این است که هرچه جلوتر می‌رویم فتنه‌ها بیشتر می‌شود. طوفان انقلاب پس از یک سال فروکش کرد و جنگ آغاز شد. در واقع طوفان به صورت دیگری ادامه پیدا کرد انقلاب ما، انقلاب موفق بود. الان هم موفق است، ولی دچار فتنه است. با این حال حقانیت انقلاب همچنان پایرجاست. این سری دارد که من نمی‌دانم. در واقع انقلاب را ضمانت کرده‌اند.

▶ انتشار خبر انقلاب در دنیا

سه چهار ماه قبل از انقلاب، امام خواسته بودند تا خبر انقلاب در دنیا منتشر شود. در آن زمان ایران پر از خبرنگار بود. در این زمینه کارهایی انجام دادیم و توانستیم خبرگزاری‌ها را هدایت کنیم؛ چون اعتقاد داشتیم رسانه، حرف اول را می‌زند. من به عنوان



فاو و ساخت «پاتک روز چهارم» پیشنهاد شد تا «روایت فتح» نامیده شود. ساختار کار ایشان تغییر کرد و به نوعی حرفشان منحصر به فرد بود. در واقع کسی مانند او نبود که هم هنرمند باشد، هم تصویر شناس و هم نقاش. علاوه بر آن، خدا هم به ایشان هدیه‌ای داده بود. خودم هم نمی‌دانم چه هدیه‌ای، ولی هدیه بود. مرتضی سلوک خیلی جدی داشت و از این جهت مجذوب او بودم. در سال ۶۷ با هرکس که صحبت می‌کردم می‌گفتم که بهترین فیلم‌ساز ایران، اوینی است. آن موقع کسی حتی اسم ایشان را نشنیده بود. در همین حد می‌دانستند که او یک مستندساز است. اما من باور داشتم که او علی‌رغم اینکه فیلم داستانی نساخته بود، بهترین فیلم‌ساز ایران است. مهم‌ترین کارهای تصویری ایشان همان «روایت فتح» بود. به نظر من حقیقت انقلاب اسلامی را باید بعد از ظهور حضرت ولی عصر سنجید و ابعاد آن را بررسی کرد. نقش آدم‌هایی مثل سید مرتضی اوینی را هم باید در آن زمان بررسی کرد. من یقین دارم که حق مرتضی این بود که این‌گونه جلوه کند و در همان سال ۶۷ فهمیدم که او بهترین است.

▲ تصویر افول شیطان

در سال ۶۹ برای دیدن برادرم به آمریکا رفتم. به دانشگاه هم سر زدم. دیدم که چقدر گداها در خیابان زیاد شده‌اند. قبلاً کمتر بودند. به ایران برگشتم و با موافقت حوزه هنری در تابستان ۱۳۷۰ دوباره به آمریکا رفتم و حدود سه ماه درباره فقر در آمریکا تصویربرداری کردم. قبل از رفتن، طی چند جلسه با آقا مرتضی صحبت کرده بودم و ایشان خیلی مرا تشویق کرد و پیشنهادهایی داد. اواخر مهر ۱۳۷۰ وقتی به ایران برگشتم ایشان کمک کرد تا مجموعه تصاویر گرفته شده در آن سفر سه‌ماهه، در واحد تلویزیونی

با خودش اتمام حجت نکرده است. دوران سیر و سلوک را صحیح طی نکرده است. به عبارتی، بازی کرده است، ولی خدا این فرصت را برای من پیش آورد که در واقع به طور جدی به خودم برسیم. پس از این دوران به این نتیجه رسیدم که به جبهه بروم. ابتدا به مرکز بسیج مراجعه کردم و چون گفتم فوق‌لیسانس دارم و مستندسازم، مراقب‌نکردند. البته قبل از این ماجرا طی نه ماه اول جنگ از طریق صداوسیما به جبهه رفته بودم و فیلم مفصلی هم به نام «شوش، شهر شهیدان گمنام» ساختم.

▲ همکاری با آقا سید مرتضی

اول مجذوب فیلم‌های ایشان شده بودم. بعد صدای ایشان مرا به خود جلب کرد. البته ایشان را نمی‌شناختم. فقط می‌دانستم که فیلم‌هایشان خیلی دقیق و درست است. ساختار کارهای شهید اوینی بسیار زیبا و متفاوت بود. پیش‌تاز بود و به قول فرانسوی‌ها ساختاری آوانگاردی داشت. نوع متن و صدا و صداگذاری در مجموعه «روایت فتح» برایم نو بود. من هم دنبال تیم نو بودم و دنبال هنری بودم که هم‌پای زمان باشد. پس می‌شود گفت از اول من نسبت به شهید اوینی ارادت داشتم. نمی‌دانم که ایشان فیلم «والعصر» را دیده بود یا نه. البته قبل از این تاریخ هم در سال ۶۲، آقای تقی رضوی - مسئول ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی که بعداً شهید شد، اصرار زیادی کرد که به «روایت فتح» بپیوندم. منتها چون من کار تجربی را طی می‌کردم، ترجیح دادم که ابتدا تجربه من حاصل شود، بعد به روایت فتح بپیوندم. همکاری من با آقای اوینی بلافاصله بعد از جنگ شروع شد. البته نام مجموعه‌ای که ایشان در آن کار می‌کرد در ابتدا «گروه تلویزیونی جهاد» بود و از زمستان ۱۳۶۴ و بعد از عملیات



حوزه هنری تحت مدیریت خودش، جمع و جور شود. مرا با آقای محمدعلی فارسی آشنا کرد و بخش بیشتر کار را برای تدوین به ایشان سپرد. این سفرم پربرکت بود و آغازی برای ساخت مجموعه‌های مستند دیگر در واحد تلویزیونی بود.

اسم مستند را آقا مرتضی انتخاب کرد. توی ساختمان واحد تلویزیونی حوزه هنری، یک روز داخل اتاقش بودیم که گفت اسم این مجموعه را می‌گذاریم ساعت ۲۵. من تا آن زمان اصلاً چنین اسمی را نشنیده بودم. اتفاقاً اسم خیلی مناسبی هم بود. چون موضوع بحث درباره آخرالزمان بود و منظور از آن، ساعتی و رای ساعات تقویمی و ۲۴ ساعت معمول شبانه روز بود. این ذهنیت وجود داشت که باید به آمریکا برویم و در مورد مسائل شاهد بیاوریم. بعد خاتمه جنگ کویت و شکست صدام، دولت آمریکا به افتخار نیروهایش، یک جشن و کارناوال باشکوه پیروزی را در آمریکا برگزار کرد. همان شب حضرت آقا، در سخنرانی‌شان گفتند: شما چه چیزی را جشن گرفته‌اید؟ کدام پیروزی؟ این جنگ در واقع، آغاز فروپاشی آمریکاست. همین جمله آخر آقا، برای من در حکم یک سیگنال بود. فلشی که می‌گفت بعد از فروپاشی اردوگاه کمونیزم، حالا نوبت فروپاشی اردوگاه آمریکاست.

همان ایام جنگ، هیأتی از ایران به طور رسمی به بوسنی می‌رفتند. آیت‌الله جنتی هم به عنوان نماینده رهبری در امور بوسنی به همراه آن هیأت می‌خواستند به بوسنی بروند. خبر این سفر به حوزه هنری رسید، برای مرتضی و واحد تلویزیونی، موقعیت خوبی بود که کاری انجام دهند و من هم پیشنهاد را قبول کردم و به اتفاق چند نفر از دوستان به بوسنی رفتیم. فیلم برداری آن چهل و پنج شبانه روز طول کشید و در نهایت، ده قسمت مستند «خنجر و شقایق» از آن ساخته شد که مجموعه رضایت بخشی هم بود.

عصرانتظار

در سال ۱۳۷۲ وقتی «عصرانتظار» را شروع کردم، این مطالب را در روایات خوانده بودم و در این مجموعه سراغ مصداق‌ها رفتم. اول سراغ تمدن اسلام در اروپا رفتم. سپس سراغ عراق رفتم. در واقع، سراغ مناطق حساس رفتم. بعد به عربستان سعودی رفتم. همه جا سعی کردیم حرف‌هایی بزنیم که در نهایت

روایت جنگ بوسنی در چهل و پنج روز
طی تابستان و پاییز سال ۱۳۷۱ به همراه آقا مرتضی مجموعه «خنجر و شقایق» را کار کردم و از آنجا که این مجموعه نیاز به گفتار متن داشت، مرتضی آن را نوشت. متأسفانه فقط پنج قسمت آن از تلویزیون پخش شده و هنوز پنج قسمت دیگر آن پخش نشده است. موضوع بوسنی را بنده انتخاب نکرده بودم، بلکه این موضوع بود که ما را انتخاب کرده بود. از شروع جنگ در بوسنی، چهار ماه می‌گذشت. در

لبنان به مردم ایران گرم است. هرچقدر ما بد باشیم همین که حکومت اسلامی پابرجا شد، خودش خیلی مهم است. به همین دلیل امام فرمود که حفظ حکومت اسلامی از نماز واجب‌تر است. معنی این حرف را من در لبنان فهمیدم، با این که هیچ خبرنگاری از ایران تا به حال نرفته بود، ما را به غارهای خودشان دعوت کردند. پادگانی واقع در وسط کوه. تا دندان مسلح بودند. عرفان واقعی را آنجا می‌توانستید ببینید. به من اجازه تصویر گرفتن ندادند، ولی درک می‌کنید که انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرده و تا غارهای مقاومت در مرز فلسطین اشغالی نفوذ کرده است. جالب است که بدانید هیچ نیرویی تا به حال مانند مقاومت اسلامی، اسرائیل را به زانو درنیانورده است. به همین دلیل در جنگ ۱۶ روزه، بهار سال ۱۹۹۶، برای اولین بار اسرائیل پیشنهاد آتش بس کرد. در واقع اسرائیل برای آتش بس التماس کرد. حزب الله اسرائیل را به ستوه آورده است. حالا این چه فرهنگی است؟! فرهنگ انقلاب اسلامی داخل آن غارهاست. عکس‌های امام خمینی، آیت الله خامنه‌ای، شهدای لبنان، سید عباس موسوی، شیخ راغب حرب را من آنجا دیدم. جنس این بچه‌ها، ناب است. اینان اهل بهشت هستند، فرهنگ اهل بیت، فرهنگ جهاد، فرهنگ حقیقت به آنان منتقل شده است. کار امام این بود که فرهنگ اهل بیت را به روز کرد و گفت امروز اگر کسی بخواهد مسلمان باشد و فرهنگ اهل بیت را داشته باشد باید چگونه باشد. خدمت بزرگ امام خمینی به تاریخ و به اسلام همین بود. باین همه، جنبه مضحک قضیه این است که برنامه من زمانی پخش می‌شود که هم‌زمان، در کانال‌های دیگر تلویزیون ما، برنامه‌هایی سراپا ابتذال را پخش می‌کنند. به همین دلیل، خیلی‌ها هنوز هم مجموعه «عصر انتظار» را ندیده‌اند.

به حرفی دیگر برسد و منتهی شود. حرف، حرف، آخرالزمانی باشد منتها مستقیم سراغ این سخن نرفتم. مجموعه‌ای باید ساخته می‌شد که مصداق‌ها را نشان می‌داد: عوارض طبیعی، سیل، زلزله، فتنه‌های آخرالزمان. اینها را خواستم نشان دهم. البته این را بگویم پیام انقلاب به مردم رسیده است. ما دچار فتنه‌ها هستیم، ولی مردم بیدارند. همه چیز را درک می‌کنند. مشکل دولت هم فقط مربوط به خودش نیست. مشکل عمده ما غفلت است، غفلت زمانه در عصر انتظار.

در سه قسمت آخر به لبنان رفتم و قصد من این بود که مقاومت اسلامی را معرفی کنم. مقاومت اسلامی متشکل از عده‌ای آدم عقلانی مجنون بود که سرمست حقیقت هستند. وقتی اینها را دیدم چند ویژگی‌شان برابم مشهود بود: اول اینکه آدم‌های بسیار جذابی هستند. آدم‌های زیبارو و راسخی بودند. زیبایی اینها برابم بسیار جذاب بود. طوری که احساس می‌کردم که این آدم‌ها، اصلاً متعلق به زمین نیستند و مثل اینکه از جای دیگر آمده‌اند. بعدها که این برنامه در حال ضبط بود، حسین بهزاد به من گفت: مژده‌ای به تو می‌دهم و آن اینکه در کتاب "الزام الناصب" روایتی پیدا کرده‌ام از امام صادق در مورد مردم جنوب لبنان که حضرت فرمودند: آنان، شیعیان حقیقی ما هستند. آنان، یاران و برادران ما هستند. قلب ایشان برای ما نرم است و برای دشمنان ما بسیار سخت... مرده و زنده آنان، آمرزیده است. آنان محرومانند. در میان آنان مردان منتظر فرج ما وجود دارد و خداوند منتظران را دوست دارد. همین روایت را در سه قسمت آخر «عصر انتظار» آوردم و می‌خواستم بگویم آخر خط اینانی هستند که پیام امام خمینی را گرفته‌اند و به‌گونه‌ای در مقابل دشمن ایستادند که زبانزد شده‌اند. دل حزب الله



جشنواره مردمی فیلم عمار یک جشنواره خودمانی است. جشنواره‌ای برای نمایش فیلم‌هایی که حزب‌اللهی‌ها و بسیجی‌ها ساخته‌اند و هنرمندانی که دغدغه و فهم درستی نسبت به مبانی ارزشی انقلاب اسلامی دارند. بچه‌هایی که معتقد و زیبایی‌اند و سلوک دارند؛ سلوکی از جنس آن‌چه سیدمرتضی آوینی داشت. مجموعه‌ی خصایل‌شان و فهم سیاسی‌شان آن‌ها را به فهم هنری نویی رهنمون می‌کند. ۲۰ سال پیش، وقتی مستند هفت قسمتی «ساعت ۲۵» را با یاری و راهنمایی آقامرتضی آوینی می‌ساختم که موضوعش قرار گرفتن آمریکا بر لبه پرتگاه فروپاشی بود، نماینده وقت ما در سازمان ملل نیویورک به من می‌گفت: «مانده‌ام که این مفهوم فروپاشی از کجا به ذهنت رسیده است؟ اصلاً آمریکا با چنین قدرتی چطور به فروپاشی می‌رسد؟» از او پرسیدم: «چند وقت است که اینجایی؟» گفت: «چند سالی هست.» گفتم: «شما وضعیت همین خیابان‌ها را بیست سال پیش ندیدی تا با امروز مقایسه کنی. الان هم در طبقه ۳۴ یک آسمان‌خراش توی خیابان پارک (از محله‌های اعیان‌نشین نیویورک) هستی و اصلاً خبر نداری که چقدر فقر در همین آمریکای قدرتمند زیاد شده است.» من مستند ساعت ۲۵ را با این پس‌زمینه ساختم که کشور ایران قیام کرده است و بی‌درنگ به او حمله شده و ایالات متحده هم پشت آن حمله و هجمه بوده است. الان هم به شما می‌گویم که مطمئن باشید آمریکا سیلی رویارویی شرارت‌آمیز سالیان گذشته‌اش با این انقلاب را خواهد خورد. امروز ما در این وانقنای حملات نرم افزاری بی‌وقفه و گسترده دشمن به حریم اذهان مردم کشورمان نیازمند رزمنده‌های رسانه‌ای یا همان‌طور که رهبر معظم انقلاب تعبیر فرمودند نیازمند «افسران جنگ نرم» هستیم. بر این اساس است که می‌گویم این جشنواره از سیاق جشنواره‌های فرمالیته‌ای که ما داریم نیست. بچه‌ها اینجا مانند یک هیئت هنری از سراسر کشور دور هم‌دیگر جمع شده‌اند. حقیقتاً برخی از فیلم‌های حاضر در جشنواره عمار مانند نماز هستند و حس و حال معنوی خوبی به آدم می‌دهند. این فیلم‌های خوش‌حس و حال را باید جهانی کنیم. فیلم خوب لاجرم بین‌المللی است؛ فیلمی است که بشود آن را در پاریس یا مسکو یا ژاپن هم نشان داد. طوری که با دقت نگاه کنند و در مدت نمایش هم از جای‌شان تکان نخورند. هر کدام از فیلم‌های به‌نمایش درآمده در این جشنواره در واقع به منزله یک سفیر فرهنگی رسانه‌ای انقلاب ما محسوب می‌شود که باید آن را به بیرون مرزها بفرستیم و این تازه ابتدای کار است. جشنواره عمار حقیقی بعد از این جشنواره آغاز خواهد شد؛ یعنی زمانی که ما علاوه بر اینکه این فیلم‌ها را به خارج بفرستیم، بچه‌های خالق این آثار را هم به خارج بفرستیم. کسانی که تا بن دندان معتقد و پای کار انقلاب هستند باید به محافل سینمایی جهانی راه پیدا کنند. تازه آن وقت است که فلسفه واقعی برگزاری جشنواره مردمی فیلم عمار بر همگان آشکار خواهد شد.

از میان گفتارها و گفتگوهای حاج نادر طالب‌زاده





آمده بود تا از این مسیر طی شده بگوید

□ به روایت دکتر مجید شاه حسینی

به عنوان یک انسان وارسته در آمریکا تحصیل کرده از جبهه استکبار پرگشته، به سنگر حق پیوسته بود و راوی حقیقت شده بود. او آمده بود تا از این «مسیر طی شده» بگوید.

از جهاتی خیلی شبیه سید مرتضی آوینی بود. مرتضی آوینی هم روندی زیستی داشت که خیلی از بسیجیان آن روز تجربه اش نکرده بودند. مسیر جریان شبه روشنفکری را زیسته بود و به پوچی آن پی برده بود و از آن جوی چرک به جبهه روشن انقلاب اسلامی ایران پیوسته بود. آمده بود و راوی فتح شده بود.

حال و روز کسانی را تصور کنید که تازه می خواستند

پس از پایان ظاهری سال های دفاع مقدس خیلی ها تازه هوس کردند به اروپا و آمریکا بروند. برخی از همزمان آن دوره تازه رفتند مستندسازی آموختند و تهیه کننده شدند. تازه شرکت زدند و به خیال خود سینماگر شدند. تکنسین های سینما شدند و رفتند تا مبشران ارزش های دفاع مقدس باشند. گرچه بعضی هایشان از ارزش های دوران مقدس فاصله های نوری گرفتند.

نادر طالب زاده پدیده منحصر به فردی بود که هر چه برای دیگران در حکم آرزو بود، آن آرزوها برایش خاطره بود؛ یعنی آرزوهای دیگران را قبلاً زیسته بود، به پوچی آن پی برده بود و حالا

این مصادره اموال و لطمه به اعتبار، هرگز او را از همراهی با انقلاب باز نداشت و یار صدیق انقلاب باقی ماند تا ایستگاه پایانی. کسانی بودند که به این همه فضیلت و بزرگی او غبطه می‌خوردند و قلیلی هم به او حسادت می‌کردند و منتظر بودند که یک روزی نادر طالب زاده در واقع آن روی دیگر خود را نشان بدهد. آن طایفه‌ی قلیل حادسان تصورشان این بود که نادر طالب زاده اینی نیست که می‌نماید و یک روزی مافی الضمیر او برملا خواهد شد.

متأسفم که این را می‌گویم ولی همیشه این بی‌مهری‌ها و سوء تعبیرها وجود داشت و بعضی از این افراد حتی شاگردان او بودند. یعنی افرادی که الفبای فیلمسازی را از نادر طالب زاده آموخته بودند و به واسطه او به جاهایی راه پیدا کرده بودند و اسم و رسمی به هم زده بودند، حالا در زمره منتقدین او درآمده بودند. بعد از فوت قریب به شهادت آن بزرگوار هم دیدیم برخی همچنان زبان‌های تیزی داشتند و بر معلم خود تاختند و ارزش‌های او را زیر سؤال بردند ولی واقعیت این است که: کس نیاید به زیر سایه بوم، ور همای از جهان شود معدوم. واقعیت این است که نادر طالب زاده این قدر بزرگ بود که از کنار این بی‌مهری‌ها هم با بزرگواری عبور می‌کرد.

من افرادی را دیدم که زمانی به خاطر چرب‌وشیرین دنیا و برای این که جایی پروژه‌ای بگیرند یا پستی به دست بیاورند، حاضر شده بودند علیه این معلم سابق خود سخنانی بگویند.

بعد که دیگر آن لقمه چرب‌وشیرین تمام شده بود و آنها دوباره محتاج استاد شده بودند، یا ایها العزیز مستتا و اهلنا الضر گویان به او مراجعت می‌کردند و طالب زاده باز با آغوش باز آنها را می‌پذیرفت و اصلاً به روی آنها نمی‌آورد که شما همان‌هایی هستید که

بعد از جنگ بروند و روشنفکر و شبه‌روشنفکر بشوند. راه طی شده‌ای را که آوینی خود را توابش می‌دانست، برای برخی‌ها تازه هدف و الگو و هنجار شده بود. به همه این دلایل، نادر طالب زاده از جهاتی من را یاد شهید سیدمرتضی آوینی می‌انداخت. به دلیل این تجربه زیسته‌ای که از آن دل بریده بود.

حالا تازه بعد از دوران دفاع مقدس می‌دیدیم که کسانی هوس آن مدل زندگی را کرده‌اند. تازه شرکت زده بودند. تازه با چرب‌وشیرین دنیا خو گرفته بودند. بعضی‌هایشان تازه داشتند کلاس زبان می‌رفتند تا در حد مکالمه زبان بیاموزند که پروژه‌های بین‌المللی بسازند. حرف‌شان این بود که خب پول توی این کارها است. چون وقتی ریال به دلار تبدیل می‌شود، درآمد خیلی بیشتر می‌شود. نادر طالب زاده از این جهات ارج و قرب ویژه‌ای دارد. شبیه سیدمرتضی آوینی است. البته شاگردی مرتضی آوینی را کرده بود و علاوه بر همکاری، به منزلش می‌رفت و پای حرف او می‌نشست.

بارها گفته بود که مرتضی آوینی به گردن من خیلی حق دارد. خیلی از رشد معنوی خود را مرهون آوینی می‌دانست اما واقعیت این بود که او یک تجربه‌ای داشت که حتی آوینی هم نداشت و آن زیست دیرسالی بود که در آمریکا گذرانده بود. ضمن این که طبقه اجتماعی‌ای که نادر از آن طبقه آمده بود، هیچ شباهتی به باقی انقلابیون نداشت.

پسریک تیمسار خوشنام عصر پهلوی بود که به هر دلیلی در شور و شرد دهی اول بعد از انقلاب اموالش مصادره شد و چون بچه تیمسار بود حتی در یکی از انتخابات‌های مجلس که ایشان می‌خواست ثبت نام بکند، گفتند صلاحیت لازم را ندارد و امکان ثبت نام برایش فراهم نشد. ولی

↓
حاج نادر به‌عنوان
یک انسان
وارسته در آمریکا
تحصیل کرده از جبهه
استکبار برگشته، به
سنگر حق پیوسته
بود و راوی حقیقت
شده بود. او آمده
بود تا از این مسیر
طی شده بگوید.

رفتید و از من تبری جستید. من این همه بزرگواری را در کسی ندیده بودم.

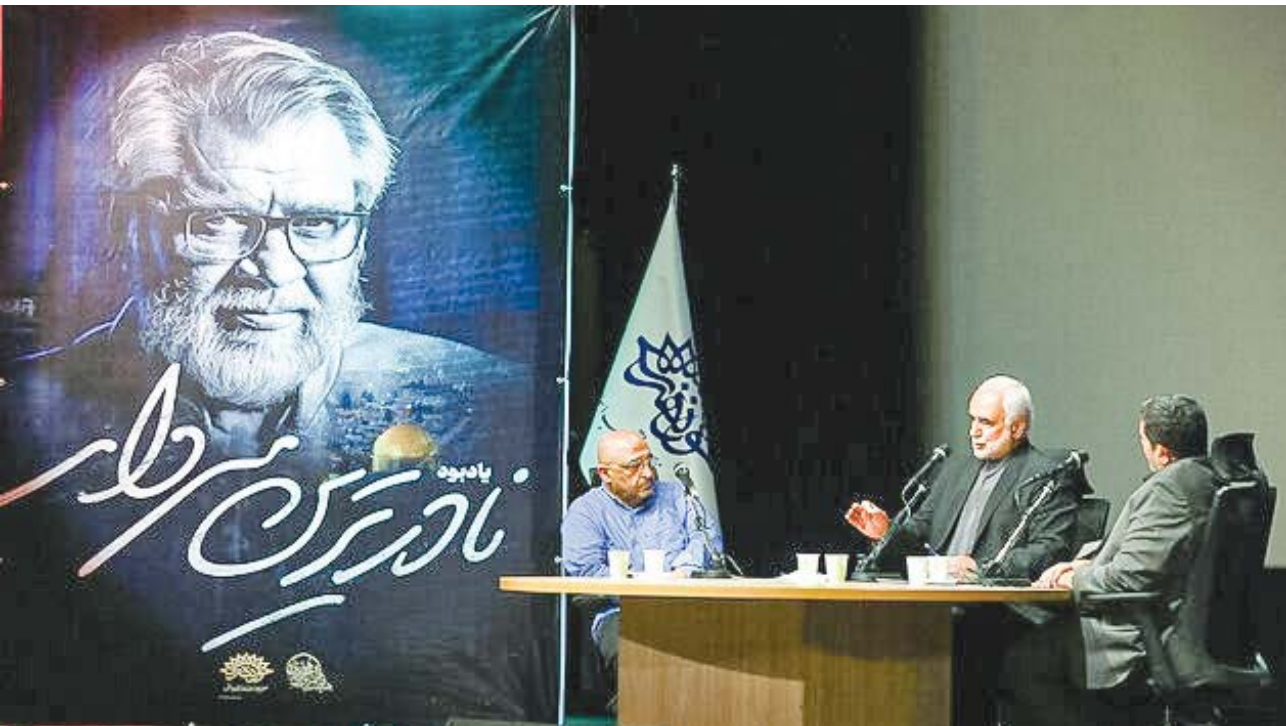
یعنی کسی بود که همیشه قلبی این قدر بزرگ داشت و افعال یا اقوال دیگران را در مورد خودش معیار رفاقت و دوستی نمی دانست. معتقد بود «این بچه خوبی است. مستعد است. به درد جبهه انقلاب می خورد. حالا یک مهملی گفته. مهم نیست. مهم این است که الان باید به او کمک بکنیم که مثلاً یک پروژه دیگر بسازد.»

گاهی وقت ها به طنز و به شوخی می گفتم: «حاج نادر، تو این قدر خوب هستی که آدم از دست تو لجش می گیرد. بس کن دیگه این همه صبر و مدارا را.» و ایشان می خندید. می خندید و معتقد بود: «باید به همه فرصت داد. اینها اقتضائات جوانی است. بعضی ها جوان جویای نام هستند، این طوری هستند ولی بالاخره تا وقتی که خدمتی

به جبهه انقلاب دارند، باید آنها را نوازش کرد.» نادر خیلی بزرگوار بود؛ مصداق بارز احسن لمن اسائه الیک. از شاگردانش آدمی هایی بودند که درادور به ایشان جسارتی می کردند؛ غیبتی، تهمت، چیزی. بعد می آمدند به عذرخواهی «که حاجی ببخشید و این ها». حاج نادر دوباره با آغوش باز می پذیرفت شان. آدم ساده ای نبود، باهوش بود، ولی بزرگوار هم بود. بسیار بزرگوار بود.

همیشه به آدم ها فرصت می داد که اشتباهات شان را جبران کنند. این موجب سوء استفاده کسانی می شد که یاد گرفته بودند از همه ی بزرگان سوء استفاده بکنند. صبوری ایشان گاهی اوقات برای ما شگفت انگیز بود؛ که این آدم چقدر می تواند صبور باشد. البته حول و حوش ایشان این دست افراد زیاد نبودند ولی علی ای حال بودند دیگر. چندتایی بودند.

تازه بعد از دوران دفاع مقدس می دیدیم که کسانی هوس آن مدل زندگی را کرده اند. تازه شرکت زده بودند. تازه با چرب و شیرین دنیا خو گرفته بودند. بعضی هایشان تازه داشتند کلاس زبان می رفتند تا در حد مکالمه زبان بیاموزند که پروژه های بین المللی بسازند.





علمدار جبهه جوانی انقلاب اسلامی



انقلابی از آمریکا برگشته

به روایت مصطفی رزاق کریمی

زندگی ایشان بود و از لحاظ جسمی شرایط خیلی وخیمی داشت اما نه تنها فیلم را دیده بود بلکه با همان حال خراب که به زور می توانست حرف بزند هم برای من این پیام را داده بود:

«سلام عرض می کنم آقای رزاق کریمی هنرمند متواضع عزیز، دوست خدا. من توی همین ایام از توی رختخواب گنج وگوله این بانوی قدس را دوباره دیدم. چقدر به وجد آمدم از همه چیزش. گفتم اگر دوباره کلاس را شروع بکنم، یکی از کلاس هایم تحلیل این فیلم است که یک روز خودتان را باید دعوت بکنم توضیح بدهید. دست شما درد نکند این اثر ماندنی شد.»

با شنیدن این پیام یاد حرف همیشگی حاج نادر افتادم. او همیشه به ما توصیه می کرد از فیلم سازی نترسید و وقتی می خواهید کاری را شروع کنید از اینکه دیگران چه نظری داشته باشند و یا کار شما را نپسندند نگرانی به خودتان راه ندهید. مصداق این حرفش صحبت های برخی افراد حین ساختن فیلم بانو قدس در مورد واکنش حاج نادر و واکنش

به پای این انقلاب نسوخته ولی به

عشق این انقلاب آمدم ایران

مشغول ساختن فیلم بانو قدس در مورد همسر امام خمینی شدم. حدود سه سال درگیر ساختن این فیلم مستند بودم. کار جدیدی بود و تا به حال روی این موضوع کار نشده بود.

یک نفر به من گفت مبادا حاج نادر این فیلم را ببیند! وگرنه بدجوری تو را می کوبد. حاج نادر این فیلم را ببیند منهدمات می کند. یعنی همه آشنایان همه زیرخاک می رود. بیچاره ات می کند. این طرز فیلم ساختن را اصلاً قبول ندارد. گفتم: به همین سادگی؟! گفت: بله. به همین سادگی. گفتم حالا که شروع کردیم به کار. ان شاء الله که اینطور نمی شود.

فیلم بانو قدس ساخته شد. ایشان هم فیلم را نه یک بار بلکه چندبار دیده بودند. آن موقع خارج از تهران بودم. یک پیام صوتی برایم گذاشته بودند. من چند روز بعد که فکر کنم حاج نادر به رحمت خدا رفته بود متوجه این پیام شدم. با اینکه روزهای آخر



حاج نادر همیشه به ما توصیه می‌کرد در ساختن فیلم نگران نظرات و حرف‌های دیگران نباشیم و از فیلم‌سازی نترسیم.

از آمریکا آمده. گفتم من هم اتریش بودم، پس دردمان یکی است. چرا او را نبینم؟ عقاید فکری ایشان برای من جالب بود. احساس می‌کردم وجه اشتراک هر دو نفر ما این است که سعی می‌کنیم ایران خودمان را با کارهایمان معرفی کنیم.

شناختش از سینما و به‌ویژه سینمای مستند بسیار بالا بود. شناخت عمیقی داشت در مورد سینمای مستند. می‌دانست یک فیلم مستندش چه پیامی باید داشته باشد. برای دیدن فیلم دانشجویها و دوستانش نیز وقت می‌گذاشت. می‌نشست با دقت می‌دیدشان، با آن‌ها راجع به فیلم‌شان حرف می‌زد و کارهایشان را نقد و ویرسی می‌کرد. این کارش برای من بسیار قابل تقدیر بود.

جهان‌بینی نادر طالب‌زاده وسیع بود. بایست می‌نشستید باهاش و اُخت می‌شدید تا بتوانید متوجه بشوید. تعجیل نمی‌کرد در حرف زدن. اول خوب گوش می‌داد بعد شروع به صحبت می‌کرد. کاملاً مشخص بود که ضمن گوش دادن، حرف‌ها را هم به‌طور کامل تحلیل و بررسی کرده. البته بیانگر خوبی هم بود و خیلی شیوا و دقیق مطالب را به شنونده منتقل می‌کرد.

جالب خود ایشان بعد از دیدن این فیلم بود. آن‌هم در بدترین شرایط جسمی.

▶ برای دیدن فیلم دانشجویها و دوستانش نیز وقت می‌گذاشت

دو وجه داشت حاج‌نادر. یک وجه‌اش جلوی دوربین تلویزیون و وجه دیگرش شخصی بود. این‌ها دو دنیای متفاوت بودند. جلوی تلویزیون جدی بود و پیگیر، در دنیای شخصی فردی بزرگ و انسان دوست. اما در هر دو وجه حاج‌نادر به هیچ‌وجه مدعی نبود. هر کاری را بدون ادعا انجام می‌داد.

یک وجه مشترک که من و حاج‌نادر را به هم نزدیک می‌کرد این بود که ایشان از آمریکا آمده بود و من هم چندین سال در اتریش زندگی کرده بودم. او هم مثل من باید چندین سال می‌نشست ثابت می‌کرد من نادر طالب‌زاده شاید به پای این انقلاب نسوختم ولی به عشق این انقلاب آمدم ایران. اوایل کسی باور نمی‌کرد. حرف‌هایی هم می‌زدند پشت‌سر آقانادر. می‌گفتند آدم خالصی نیست. حتی به من گوش‌زد کردند با این آدم رفت و آمد نکن،





یک منتظر واقعی بود

□ به روایت محمدرضا اسلام‌لو

جان گرفت! آوینی، گل سرسبد روایت‌های جنگ بود و پرچم روایت فتح را بالا برده بود. نادر هم دوربین به دست بود. در میدان جنگ، گاهی دوربین سی و پنج میلی‌متری را با کلی لوازم جانبی یک تنه کول می‌کرد برای فیلم برداری. او مستندهای «شوش» و «شهر شهدای گمنام»، «جاده‌ی والعصر... را ساخت.

▶ حلقه وصل

قبل انقلاب در مسجد محل‌مان با حاج آقا قائم مقامی آشنا شدم. هرچه می‌گذشت بیشتر از ارتباط با حاج آقا لذت می‌بردم، خوش محضر بود و هنر را می‌فهمید. به تدریج یک محفل خصوصی هفتگی معرفتی برای چند جوان هنر و رسانه شکل

▶ روزهای روایت فتح

دغدغه و شیفتگی مشترک من و آوینی و نادر انقلاب بود. مدیون انقلابی بودیم که تحول و تغییرات نسبتاً مشترکی برای ما رقم زده بود و شاید به جز هنر، نقطه اشتراکی دیگر به نظر می‌آمد. آوینی در جهادسازندگی فعال شده بود که تیم‌شان بعداً روایت فتح نام گرفت، من در دفتر تلویزیون سپاه مشغول بودم و نادر در ساختمان مرکزی جهاد با تقی یازلو یک گروه فیلمسازی درست کرده بودند. اوایل جنگ، شعارها خیلی ملی‌گرایانه بود؛ شاید خیلی بد نبود اما خیلی کم بود! جنگ و تبلیغات جنگ ما، حسینیّت کم داشت. باید از کربلای جبهه‌ها روایت می‌کردیم! یک روایت ساده تصویری با نوشته‌ها و صدای آوینی



و دوستانه داشتیم. یک روز که مشغول تدوین بودم، از صبح تا ظهر نادر نشسته بود کنارم و مدام لابه‌لای صحبت‌هایمان تکرار می‌کرد: «همینه! باید روی مهدویت و آخرالزمان کار رسانه‌ای و فیلمسازی کنیم!»

▲ از بشارت منجی تافق ظهور

در امتداد آن جلساتی که با حاج آقا قائم مقامی داشتیم، وقتی به بحث مسیحیت رسیدیم، ایشان در مورد انجیل برنابا صحبت می‌کرد. تاکید می‌کردند مطالعه‌اش کنیم و باید برایش فیلم ساخته شود! تنها انجیلی بود که در روایت‌های صریحی از حقانیت حضرت خاتم المرسلین داشت. حاج نادر هم در همان جلسات گفت: «من می‌سازمش!» حقیقتاً حاج آقای قائم مقامی نقش عمده و بزرگی در فیلم بشارت منجی داشتند. از اولین و بزرگترین مشوق‌های طالب زاده برای ساختش بود. سابقه هنری و کارگردانی تئاتر حاج آقا قائم مقامی مزید بر علت بود که از مشاورین اصلی و اولیه‌ی طالب زاده باشند. از دل همین گپ و گفتگوها و گعده‌های غیررسمی اما جدی، طرح‌هایی در می‌آمد که کسی که مشتاق‌تر بود، پی‌اجرایش را می‌گرفت. یکی دیگر از این طرح‌ها، برنامه‌ی عصر بود که نادر جدی و مصمم پی‌اش را گرفت و با جان و دل برایش مایه گذاشت.

بعد از جنگ، طالب زاده تمام وجودش شد مهدویت... رد پای اکثر آثارش را که دنبال کنیم، به افق دید آخرالزمانی می‌رسیم؛ جاده‌ی والعصر، برنامه‌ی عصر، کنفرانس افق نو، بشارت منجی و... حاج نادر، از منتظران صحنه‌ی ظهور بود و عاقبت در ادامه‌ی مسیری و دغدغه‌های که عمری در راهش مجاهدت کرد؛ شهید شد.

گرفت! مهدی نصیری، حسن رحیم پور ازغدی، خانم ثقفی، تقی یازلو، حسین بهزاد،... از دیگر اعضای جلسه بودند. مشتاقانه از نادر هم دعوت کردم. پایه ثابت جلسات شد. انگار عطش‌های روح‌ش را پای درس‌ها و تفسیرهای حاج آقا سیراب می‌کرد. با اینکه با حاج آقا اختلاف سنی زیادی نداشتیم، ولی حکم مرادمان را داشت. از تفسیر و مباحث اعتقادی گرفته تا تحلیل مسائل روز انقلاب و مسائل جهانی! هر جلسه گفت‌وگو و تحلیل داشتیم، شده بود مثل اتاق فکری که به ما انگیزه، انرژی و برنامه‌ی کار می‌داد. به نظرم خیلی از باورهای اعتقادی و معنوی حاج نادر نشئت گرفته از جلسات این عالم و سید عزیز بود.

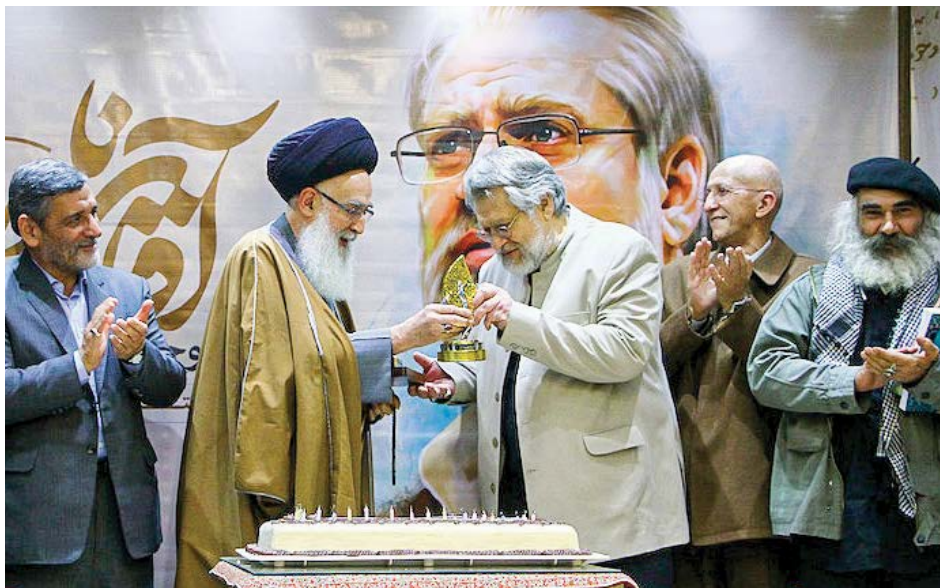
▲ جنگی که هست

من، نادر و آوینی هر کدام در جنگ روایت می‌کردیم و فعال بودیم. بعد از اتمام جنگ، در جست‌وجوی ادامه‌ی اهدافی بودیم که با اتمام جنگ تمام شدنی نبود. اولین جلسه‌ی دوره‌ی سه نفری مان بعد از جنگ، متفق بودیم که مسیر راه و طرح استراتژیک هنری و رسانه‌ای مان را طراحی کنیم. آوینی هم مشوق بود. مهدویت موضوع اول و مهمی بود که باید زیر چترش دست به روایت و تولید می‌شدیم. تقسیم کار کرده بودیم که برای فرهنگ مهدویت بیشتر کار بسازیم.

اولین پروژه‌ی مهدویت رادر حوزه‌ی هنری با مدیریت آوینی ساختیم. آن زمان اگر می‌خواستیم برای مهدویت کار کنیم، بعضاً مسخره می‌کردند که مگر انجمن حجتیه هستید؟! بعد از شهادت آوینی، انگار تنهاتر شده بودیم؛ اما راه برای مان مشخص‌تر شده بود. همفکری سازنده



اولین پروژه‌ی
مهدویت رادر
حوزه‌ی هنری با
مدیریت آوینی
ساختیم. آن زمان
اگر می‌خواستیم
برای مهدویت کار
کنیم، بعضاً مسخره
می‌کردند که مگر
انجمن حجتیه
هستید؟!



نور خدا را در جهان رله می‌کرد

□ به روایت آیت‌الله قائم مقامی

▲ اهل نق زدن نبود

خود یهود باشد. خصوصاً که بر قسمت آخر انجیل خیلی تاکید می‌کند. یعنی قسمت دستگیری و مصلوب و شکنجه و شهادت حضرت مسیح علیه‌السلام. چون یهود در تعامل با مسیح دو نقش بازی می‌کند: یک نقش به‌عنوان یهود می‌گوید: تو غلطی، بیخودی، جادوگری. یک نقش دیگرش این است که تو خود خدایی! پسر خدایی! به همین علت من آنجا گفتم الان نقد یهود لازم‌ش این نیست که موضع کاتولیکی بگیریم و یک تحریف را بپذیریم. حاج نادر هم نظرش همین بود. او هم سواد قرآنی داشت و هم انجیل‌های مختلف را خوانده بود. برای همین هم فیلمش درباره‌ی مسیح اینقدر در واتیکان صدا کرد. بحث‌های مفصلی درگرفت با دوستان حزب‌الله. خود آقای سید حسن

همراه حاج نادر یک دیدار خاطره‌انگیزی با جناب سید حسن نصرالله داشتیم. دوسه سال پیش از جنگ ۳۳ روزه دعوت شده بودیم جنوب لبنان. آن روزها فیلم مصائب مسیح مل‌گیبسون تازه آمد بود در ایران. لبنانی‌ها مردد بودند که چه موضعی داشته باشند در مورد فیلم. فیلم خاصی بود. حتی مسیحی‌ها هم ابهام داشتند. می‌خواستند ببینند حزب‌الله ایران چه می‌گوید.

من نظرم این بود که ما در مقام مسلمان نمی‌توانیم این فیلم را تایید کنیم. یعنی فیلمی را تایید کنیم که ولو ظاهرش این باشد که مثلاً یهودی‌ها مسیح را کشتند. مسیح رفعت کرده است. من ادله‌ای آوردم و گفتم به این دلایل پشت این فیلم باز می‌تواند



کار هنرمند الهی این است که صدای خداوند و نور خداوند را رله کند. طالب‌زاده در تمام عمر در پی این کار بود.

نور و صدا وقتی از جانب خدا می‌آید، ایجادش از خداست، رله‌ش از انسان است، انتشار و انعکاشش از ماست. اگر اهل سعادت باشی، تقویتش می‌کنی. وقتی نور انقلاب ظاهر می‌شود، مورد حمله‌ی فوق‌العظیم رسانه‌ای کفر قرار می‌گیرد. هنرمند انقلابی حالا باید بایستد جلوی این همه‌جمه. از پیش بریایی، به گونه‌ای که توسط رسانه تصرف نشود. تعبیر شهید آوینی این بود که شما در تعامل تان با رسانه‌ی مدرن، یعنی جبهه‌ی الکترونیک اعم از هنر و تلویزیون و سینما، یا تصرف می‌شوی یا تصرف می‌کنی. شهید آوینی معتقد بود تنها کسی می‌تواند رسانه مدرن را تصرف کند که در دین قدم راسخ داشته باشد،

بعد از فوت حاج نادر من یک کلیپی دیدم که کلاس تدریس فیلم او در باغ فردوس بود. فیلم مال ۳۰ سال پیش بود و از همین کلیپ کوتاه پیدا بود که او چقدر متخصص بود و چقدر راسخ قدم بود. این خیلی برای اهل کفر تلخ است. نفرتی که از طالب زاده داشتند به همین علت بود. از حاج نادر می‌پرسیدند «تو دیگه چرا؟ تو که از خودمان بودی، تو که زبان انگلیسی می‌دانی، تو دیگه چرا پشت اینایی؟!»، نفرتی که کفار از شهید بهشتی داشتند بخاطر غرب‌شناسی و غرب‌زیستی‌اش بود. شهید بهشتی کسی بود، که به آلمانی هگل و هایدگر را خوانده بود و حالا آمده بود به دفاع از حقیقت. مدافع حقیقت شدن امثال حاج نادر و شهید بهشتی کینه مضاعفی در دل جنود شیطان می‌زاید. ما روحانی فقیه و مجتهدی داشتیم که به عنوان نماینده مرجع تقلید فرستادندش به غرب، غرب یک پارچه و قلقتی خوردتش. لباسش سر جایش است، ولی حرف آن‌ها را می‌زند و بلندگوی آن‌هاست.

نصراالله ما را دعوت کرده بودند. یک هفته مهمان حزب‌الله بودیم در لبنان. یادم است روز اول، نماز صبح را که خواندیم به حاج نادر گفتم: برویم قدم بزنیم. فکر می‌کردم از خانه‌ی این رفیق لبنانی که در فضای جنگلی ست تا دریا چند قدم باشد. چون با ماشین که می‌آمدیم، به نظرم می‌آمد که این نزدیکی‌ها دریا باشد. هوا یک ذره سرد بود. ما با هم دیگر پیاده این جاده را گرفتیم به طرف دریا. هرچه ما می‌رفتیم نمی‌رسیدیم. هر چه می‌رفتیم، هی دورتر می‌شد دریا. آقای طالب زاده کمی سنگین وزن بود، پیدا بود سختش است. چقدر این مرد شیرین و باقلوایی بود. هیچ نق نمی‌زد. چند ساعت پیاده رفتیم. بعد فهمیدیم دریایی که گمان می‌بردیم نزدیک است بندر سور است. ۳۰ کیلومتر فاصله بود تا خانه رفیق مان. دیگر آن ۱۰ کیلومتر آخرش را با ماشین رفتیم. وقتی رسیدیم کنار دریا، من به ایشان گفتم می‌خواهم شنا کنم. حاج نادر خیلی سردش بود و می‌لرزید. کاپشن هم داشت تازه. پیراهنم را دادم روی پیراهنش پوشید. دریا صاف و درخشان بود. حسایی شنا کردم. آن سفر از شیرین‌ترین سفرهای ما بود.

▶ طالب زاده نور خدا را در جهان رله می‌کرد

طی این ۴۰ ساله که ما با یکدیگر گفتگو داشتیم، بحث اصلی مان فقط بحث انقلاب و حقیقت بود، بحث حکومت اسلامی بود. بحث این نوری بود که در جهان ظاهر شده. درباره این حرف می‌زدیم که حالا چه کنیم در عرصه رسانه و هنر این نور را منتشر کنیم، جهانی کنیم، به اصطلاح سینماگرها رله‌اش کنیم. کار هنرمند الهی این است که صدای خداوند و نور خداوند را رله کند. طالب زاده در تمام عمر در پی این کار بود.

هنرمند بودن مقام دوم ایشان است،

مقام اول مجاهد بودن است

هنرمند پست مدرن واقعی آنی است که فقط تماشاگر نباشد، شرکت کننده هم باشد. این ترکیبی است که خود شهید آوینی هم داشت. هنرمندی بود که فقط به عنوان خیزنگار و مستندساز در صحنه‌ی نبرد نمی رفت، خودش هم مشارکت می کرد و رزمنده بود. مستندسازی اشراقی که آوینی می گفت همین بود. جهاد هنری می کرد اما اسلحه هم دست می گرفت. این یک باب نوینی در مستندسازی جهان باز کرد. شما وقتی خودتان در صحنه باشید و تصویر بگیرید، جور دیگری می گیرید و می بینید. متفاوتید با کسی که فقط آمده که ببیند. آقای طالب زاده مجاهد عطشناکی بود چون حقیقت را که درک کرده بود. این قاعده مشترک است. کسی که تاریکی را تجربه کرده است، وقتی به نور خدا می رسد شوق و عشقش به نور خیلی عجیب و غریب می شود. او فهمید که باید دین را یاری کند، بنابراین هرچه را آموخته بود و هر سرمایه ای اندوخته بود، همه ی دارایی های معنوی و مادی اش را در اختیار دین می نهاد.

من در این دوره چهل ساله شاهد م که حاج نادر یک لحظه از جهاد فروگذار نکرد و هیچ گاه عشقش به این حقیقت کم نشد، فرسوده و ساییده نشد، بلکه دمام شعله ور می شد. حاج نادر فقط هنرمند نبود. هنرمند بودن مقام دوم ایشان است، مقام اول مجاهد بودن است،

حاج نادر لیبیک گوی داعی الله عصر بود

حاج نادر را من نمادی و رمزی و سمبلی از ماجرای بشریت معاصر می دیدم. بشریتی که برگشته است به خداوند. شهید آوینی رحمه الله علیه می فرمود:

مقطع انقلاب ما، مقطع توبه جمعی بشریت است. تعبیر توبه جمعی بشریت، در رابطه با جنگ، تعبیر جالبی است. ما همیشه در تاریخ بشر توبه فردی داشتیم. انبیاء و اولیاء دین تائب بودند به درگاه خدا اما بشریت در وجه جمعی خودش بر نمی گشت به خداوند. همین اعراض جمعی بشر از دین حق بود که ولی خداوند که حقیقت عالم وجود است در محاق و خفا می رود و پشت ابر غیبت واقع می شود. انقلاب اسلامی ما، آغاز عصر اقبال و توبه جمعی بشرت بود و حاج نادر نماد و سمبل این توبه است.

انسانی که به خود واگذار شده بود و فریبندگی های دنیای مدرن را تجربه کرده بود وقتی ندای خداوند از گلوی انقلاب به گوشش می رسد، دعوت الهی را اجابت می کند. طالب زاده این جور بود. در مدرنیته زیسته بود و به لحاظ فکری و فلسفی و هنری و سیاسی آمیخته ی غرب بود اما وقتی که ندای امام خمینی به عنوان داعی الله بزرگ حقیقت عصر ما بلند می شود ایشان این توفیق را پیدا می کند که بی درنگ اجابت کند. این اجابت بی درنگ خیلی مهم است زیرا اگر وقتی ندای الهی می آید شما درنگ کنید، این درنگ آرزوهای بسیاری برای شما به بار می نشاند. آن وقت نمی توانید کاملاً ببینید. باید آنش را دریابید و آنی ببینید. برخی ها باقی می مانند و در ظلمات و نکبت و تاریکی فرو می غلتند. عده ای هم توفیق پیدا می کنند و بالای می پرند. حاج نادر یک تکه کلامی داشت برای موضوعاتی که می خواست انتخاب کند. می گفت: «این یه آنی داره». من همیشه درمی ماندم که او چه جور جنس روح اتفاقات را می فهمد. یافتن این آنات و لحظات از آیات حکمتش بود.



علمدار جبهه جوانی انقلاب اسلامی

مجاهد عرصه بین المللی

□ به روایت حسن رحیم پور ازغدی

خود را معطل این قبیل سنگ اندازی ها نمی کرد، تا جایی که من یک بار به او گفتم: «اگر یک دهم این برخوردهایی که با تو می شود، با من صورت بگیرد؛ معلوم نیست که چه واکنشی نشان می دهم.» او هیچ گاه واکنش شخصی به این مسائل نشان نداد و من این جا از همه نهادهای رسمی، فرهنگی، هنری و رسانه ای کشور سوال می کنم که چرا همیشه عقیبید؟ چرا همیشه دیر می فهمید؟! چرا همواره چند ساعت دیر می رسید. نادر طالب زاده از همه شما گله داشت، به خصوص از کوتوله هایی که اذیت و توهین می کنند و بر این باورند که عبور از مردان بزرگ هنر است، در حالی که این گونه نیست.

طالب زاده از آن دست افرادی بود که می توان گفت کاروانی یک نفره به راه انداخت که به چند کاروان آدم می ارزید. درس مهمی که نیروهای متدین و انقلابی در بین نخبگان باید به آن توجه داشته باشند این است که طالب زاده متفکر و خلاق بود و تولید معنا می کرد و مصرف کننده نبود. بسیاری هستند که در طول این سال ها فقط مصرف کننده بوده اند و افراد کمی هستند که می توانند معنا و مفهوم تولید کنند تا اکثریت آن ها را مصرف کنند تا تمام شود. طالب زاده جزو مصرف کنندگان ایدئولوژی انقلاب در عرصه هنر و رسانه نبود، بلکه تولیدکننده بود. گزاره های فکر شده از سر شعور دینی و سیاسی و

ما مردان بزرگ را تا وقتی هستند اذیت می کنیم و وقتی رفتند تجلیل می کنیم. آن چه از همه بیشتر درباره نادر طالب زاده اهمیت داشت و زیباتر بود، روحانیت و مظلومیت او بود. من آدم های زیادی که به اندازه ایشان روحانی و مظلوم باشند، ندیدم. ما هدف معنوی کم داریم. او ریا نمی دانست، اهل تهجد و نماز شب بود. هر فرصتی گیر می آورد، مشغول نماز قضا می شد.

مطلقاً ریاکاری را بلد نبود. در حالی که بسیاری مشغول فوت و فن ریاکاری هستند، اما گاهی حس می کردم او نفس ندارد و در بین همه طوفان هایی که به صورتش می خورد، هدف را گم نمی کرد. در دوره ای که دوستان به جرگه دشمن می پیوستند و برخی از دشمنان به لباس دوست درمی آمدند، او کسی بود که از دل دشمن به جبهه انقلاب آمد و انواع ناجوانمردی ها را تحمل کرد. ما به آدم هایی مثل او که در ترفیک انقلاب گیر نکردند، بلکه صادقانه پای کار آمدند، به شدت نیاز داریم. این خیلی جالب است که او هر چه جلوتر آمده انقلابی تر شده است و حتی این اواخر که گرفتار بیماری بود، یک مرد دهه شصتی یا به قولی پنجاه و هفتی بود.

اذیت ها و توهین های مکرری از طرف جبهه های مختلف از دشمنان، ناخودی ها، خودی ها و ناخودی ها صورت می گرفت اما نادر طالب زاده

که بسیاری این انقلاب کبیر را می‌خواهند به صغیر تبدیل کنند و آن را به دیپلماسی بفروشند. در دوره‌ای که بسیاری با رسانه کار می‌کنند اما نمی‌دانند رسانه چیست، او کار کرد. طالب‌زاده جرأت خط‌شکنی داشت. خیلی‌ها در کنار محاسبات انقلاب یک پرونده شخصی برای منافع شخصی خود دارند اما او خط‌شکن بود. او در زمانی که که خیلی‌ها آرزو دارند به آن طرف خندق بروند، از آن طرف به این طرف آمد. در معرفی‌نامه جبهه، خیلی راست و حسینی گفته بود که آن طرف تحصیل کرده است. فردی که او را ثبت‌نام کرد از چهره و تیپ او ترسید ولی طالب‌زاده در جای دیگر رفت و گفت بی‌سواد است تا توانست به جبهه ورود کند.

هنری از او می‌شنیدیم. ما به حزب‌اللهی متفکر و خلاق احتیاج داریم. هزاران حزب‌اللهی عوام و مصرف‌کننده و سیاهی لشکر نمی‌توانند کاری از پیش ببرند.

در دوره‌ای که بسیاری از بزرگ‌نماها شک کردند و برگشتند و گفتند نکند شعارهایی که در دهه شصت داده شد و خون‌هایی که به واسطه این شعارها ریخته شد، دروغ بود! اما طالب‌زاده بیشتر ایمان آورد. او به تنهایی پشت خاکریز می‌جنگید، حتی اگر دیگران خاکریز را ترک می‌کردند. او یک چریک رسانه‌ای بین‌المللی بود و به عنوان یک مجاهد عرصه بین‌المللی در جهت جهانی کردن انقلاب در پوست خود نمی‌گنجید. آن هم در زمانی





شاگرد پیروری نمی‌کرد، مربی پیروری می‌کرد

□ به روایت احسان محمد حسنی

▲ ارادتم به او مضاعف شد

جمعی از هنرمندان جبهه‌ی فرهنگی انقلاب در ۲۲ تیرماه سال ۷۳ با رهبر انقلاب دیدار داشتند. اتفاقاً توی آن دیدار حاج‌نادر هم حضور داشت. آن روز حضرت آقا فرمودند که کسی آمد پیش من و درباره‌ی یکی از افرادی که در این جمع نشست و من بهش ارادت دارم، نکات محرمانه‌ای گفت. نکاتی مربوط به قبل از پیروزی انقلاب. و برای اینکه گفته‌های خودش را مستند بکند، عکس‌هایی هم از این عزیز می‌گرفت که الان در این جمع حضور دارد به من نشان داد. من به آن فرد گفتم که از امروز که این‌ها را مطلع شدم ارادتم به او مضاعف شد.

▲ غرب مثل موریانه‌ای از درون پوسیده

من حاج‌نادر را همیشه ادامه‌ی شهید بزرگوار سیدمرتضی آوینی می‌دیدم. اگر شهید آوینی زنده بود، امروز از جهاتی پدیده‌ای شبیه خود حاج‌نادر بود. البته تفاوت‌هایی را هم می‌توان برشمرد..

شهید بزرگوار سیدمرتضی آوینی خیلی جلالی بود، حاج‌نادر خیلی جمالی بود؛ یعنی آقامرتضی هر چه قدر در رک‌بودن و صریح‌بودن و تندوتیز بودن درون جبهه‌ی انقلاب جلو‌دار بود و راحت شمشیر می‌زد، حاج‌نادر خیلی اهل جمال و مدارا و همراهی و عیب‌پوشی بود. هرچند در ستیز با غرب و در نگاه‌شان به هنر، به هنر اشرافی، به هنر انقلاب اسلامی، حاج‌نادر ادامه‌ی شهید آوینی بود.

حاج‌نادری که غرب را دیده بود و جوانی خودش را هم در ایالات متحده‌ی آمریکا سپری کرده بود، یعنی غرب را با همه‌ی گوشت و پوست و خونش لمس کرده بود، با همه‌ی مظاهرش شهود کرده بود، غرب را با تکنولوژی‌اش، غرب را با قدرت و توانمندی‌هایش مسح کرده بود با این حال باور دیگری داشت. حاجی راجع به غرب می‌گفت: «این غرب مثل موریانه‌ای از درون پوسیده.» معتقد بود ژئوپلیتیک جهان عوض شده و دوران غرب‌زدگی به سر آمده؛ به پایان رسیده و عصر جدیدی واردش شدیم.

و خیلی از بزرگان لشکرها و پایه‌گذاران بعدی لشکرهای خط‌شکن ما را کشف کرد، رشد داد. میدان داد و این‌ها را پروراند و مایه‌ی برکت انقلاب شد. رحمت خدا بر روح مطهر و پاکیزه‌ی حاج‌نادر که به تمام معنا از دید من، مصداق هنرمند پاک است. هنرمندی که پاک زندگی کرد، پاک فکر کرد و مثل یک ژنرال جنگید و تا آخرین لحظه شمشیرش را در غلاف قرار نداد. الحق خون دل‌ها خورده-ایم بعد از شهادت حاج‌قاسم عزیز. رفتن حاج‌نادر پشتمان را بار دیگر خم کرد. درد و داغ از دست دادن بزرگان و علمداران انقلاب اسلامی باعث نمی‌شود از مسیر نورانی انقلاب و طی کردن این راه پر سنگ‌لاخ و پر دشمن غافل شده و عقب بمانیم. خدا را شاکریم که شکان دار این سفینه‌ی عاشورایی و رهبر جانباز انقلاب هست و به وجود نازنینش دلخوشیم. خداوند وجود رهبر حکیم‌مان را از گزند بلایا محفوظ بدارد، ان‌شاءالله.

یادم می‌آید در دیداری که خدمت آقای سیدحسین نصرالله بودیم، ایشان می‌گفت فراموش نمی‌کنیم که آقای طالب‌زاده برای پایه‌گذاری شبکه‌ی المنار چه قدر زحمت کشید. او واقعا خون دل خورد برای بچه‌های انقلاب در سراسر جهان. همین‌طور بود زحمتش برخی از مجاهدین افغانستان. از طریق شاگردان باغ فردوسش، بسیاری شبکه و رسانه در افغانستان پدید آورد. می‌دانید چرا شاگردان او انقدر تاثیرگذارند؟ چون نگاه حاج‌نادر این بود که من شاگرد پروری نمی‌کنم، مربی پروری می‌کنم. شاگرد هیچ‌وقت رشد نمی‌کند و بزرگ نمی‌شود و قد نمی‌کشد ولی مربی بزرگ بار می‌آید. او در دوره‌ی طولانی زندگی و استادی خودش مربی پروری می‌کرد، درست شبیه شهید بروجردی. شهید بروجردی را هم اگر فعالیت‌هایش را بررسی بکنیم، می‌بینیم که ایشان هم در قید حیاتشان کسانی مثل شهید همت، حاج‌احمد متوسلیان





افق تازه‌ای در آفاق گشود

□ به روایت غلامرضا منتظمی

تازه‌مأموریت گرفته بودم که به عنوان کارشناس سیاسی به سفارت فرانسه بروم. با آن نگاه اولیه‌ای که خدا توی دل ما انداخته بود، به نرم‌افزار مورد نیاز رسیدیم. حاج نادر می‌گفت: «من توی آمریکا با تمام شخصیت‌ها، جریان‌ها و رهبران ضداسرائیلی آشنا هستم و ارتباط می‌گیرم. فرانسه و اروپا رو تو ارتباط بگیر.» این شد که تا ساعت پنج سفارت بودم و از ساعت پنج به بعد با شخصیت‌های مورد نظر ارتباط گرفتم. با امنیت کامل توی کانال ضداسرائیلی افتادم. از هر فرد به صورت شاخه‌ای به افراد دیگری رسیدم. اکثر این افراد نویسنده، محقق و نخبه بودند.

▲ حاج نادر یک بینش الهی داشت

حاج نادر یک بینش الهی داشت. از ابتدایی که طرح افق نو در ذهن حاج نادر بود، ایشان یک نگاه

▲ می‌خواستیم واقعیت‌های اصیل متکی بر برنابا را نمایش دهیم

اولین برنامه‌ای که من و حاج نادر با هم انجام دادیم این بود که در طرحی فیلم‌ها، مستندها و سریال‌هایی که گرایش‌ها ضد صهیونیستی داشت را درست کردیم و در بازار جهانی توزیع کردیم. آن زمان حاج نادر مسئول بین‌الملل بنیاد فارابی بود. روی این موضوع بحث و گفتگو صورت گرفت. حاج نادر به دنبال بشارت منجی بود و بیشتر تکیه‌اش روی انجیل برنابا بود. می‌خواستیم واقعیت‌هایی که تحریف شدند را کنار بزنیم و واقعیت‌های اصیل متکی بر برنابا را نمایش دهیم. این‌ها همان گرایش‌های ضدیهودی و ضد صهیونیستی بود. خودمان لیستی از سریال‌ها، مستندها و کارهایی که ضد صهیونیستی بود تهیه کردیم. قصد داشتیم آن‌ها را دوبله کنیم و به مهمان‌هایی که می‌آیند ارائه بدهیم.

↓
با آن نگاه و بینش و طرح‌هایی که حاج نادر داشت و چشم‌اندازی را که تصویر کرده بود، اتوبانی باز کرد که به دل آمریکا و اروپا برویم.

موضع ضداسرائیلی داشتند. موضوع فقط داخلی بود. یعنی با یک ظرافت و مهندسی و طراحی بسیار دقیق جلو رفته بودیم. آن‌ها فهمیدند چه خطری داریم ایجاد می‌کنیم و این چقدر ممکن است به آن‌ها ضربه بزند.

چالش ما، غرب، اسرائیل و صهیونیسم است. ما می‌توانیم منافع مشترکی با غرب تعریف کنیم. کاری که حاج نادر کرد. رفت با نخبگان، سلبریتی‌ها، فعالان سیاسی، دانشگاهی‌ها و اساتید، ارتباط گرفت. اگر حاج نادر این کار را نمی‌کرد، الان این ارتباط عاطفی و این گستردگی تماس و شبکه‌ها در اختیار جمهوری اسلامی ایران نبود. این برای ما ثروت و گنجینه است. یعنی الان کشوری مانند ایران در دنیا نیست که دارای ظرفیت و قدرت نرم در داخل اروپا و آمریکا باشد. الان ما هزاران پروژه دیگر می‌توانیم در قالب نرم انجام دهیم ولی باید سرمایه‌گذاری کنیم. طرح‌های حاج نادر وجود دارد. می‌توان روی آن‌ها کار اساسی کرد. با نگاه و بینش و طرح‌هایی که حاج نادر داشت و چشم‌اندازی که تصویر کرده بود، اتوبانی باز کرد که به دل آمریکا و اروپا برویم. وقتی حاج نادر این آتش را در وجود من روشن کرد دیگر کار را رها نکردم.

بسیار استراتژیک داشت. آن‌هایی که دارای یک بینش استراتژیک هستند، چیزهایی را می‌بینند و می‌فهمند که بقیه متوجه نمی‌شوند. حاج نادر این‌طور بود. این‌ها میراث حاج نادر برای نجات کشور است و هنوز هم می‌توان آن را در دستور کار قرار داد. می‌گفت: «ما وارد جنگ آخرالزمان شدیم.» منظورش همان یهود و صهیونیست است که در کره زمین فساد می‌کنند. با حاج نادر به این نتیجه رسیدیم که یک حزب ضد صهیونیستی توی فرانسه تأسیس کنیم. تیمی جمع کردند از جمله آلن سورال و آقای قواسمی. آلن سورال یک نویسنده و متفکر خیلی جنجالی است. آقای قواسمی هم الجزایری و خیلی پرشور بود. شیعه شده بود و در شمال فرانسه جریان شیعه را راه انداخته بود.

می‌توانیم منافع مشترکی با غرب تعریف کنیم

حاج نادر مأموریت اروپا را به من داد؛ مأموریتی که وزارت خارجه باید به من می‌داد. به کشورهای سوئیس، اسپانیا، ایتالیا، انگلیس و آلمان رفتم و این شخصیت‌ها را شناسایی و ملاقات کردم. بعدها این افراد خودشان بهترین کتاب‌ها را درباره لابی اسرائیل در کشورهای خودشان نوشتند. ما داخل اروپا و آمریکا کسانی را نمی‌آوردیم که در منطقه







علمدار جبهه جهانی انقلاب اسلامی

هنر همین است،
دقت به جزئیات!





□ به روایت امیر مهریزدان

فتنه ۸۸ که اتفاق افتاد، فیلمسازها هم مثل بقیه زیر جو سنگینی از انبوه بیانی‌ها و اظهارات و ... قرار داشتند. امثال ما خیلی تازه‌کار بودیم. این حس خیلی پررنگ بود، که چرا حجم زیادی از برویچه‌های معتقد نیستند تا نقطه مقابل جریان‌های فتنه‌گر باشند و ابراز وجود نکنند. در آن سال، هر قدر فکر می‌کردم تنها آدمی که این قابلیت را دارد بچه حزب‌اللهی‌های دغدغه‌مند فیلم‌ساز را جمع کند و بهشان سروشکلی دهد، آقای طالب زاده است. خیلی دنبال این بودم که بتوانیم از ایشان کمک بگیریم.

آن زمان من حوزه هنری کار می‌کردم. یادم است کلی گشتم شماره تماسی از ایشان پیدا کردم. با کلی ذوق و شوق زنگ زدم؛ بار اول و دوم جواب نداد. بار سوم جواب داد، طرف گفت: «آقا این خط خیلی وقته واگذار شده» خیلی ناراحت شدم. آن زمان گذشت ولی چند وقت بعد توی دفتر مطالعات آقای جلیلی بنا شد کلاس‌های مستندسازی با حضور استاد طالب‌زاده برپا شود. خیلی ذوق‌برانگیز بود. مطمئنم همان ذوق و انگیزه‌ای که در من به وجود آمد، در همه برویچه‌های فعال آن زمان هم وجود داشت. دوست داشتند کار کنند. بچه‌ها خیلی خوشحال در سالن جمع‌وجور پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه توی خیابان دمشق‌گرد هم جمع شدند. گروهی از بچه‌ها هر هفته به‌طور منظم از قم می‌آمدند. محمد حسین هاشمی و برویچه‌های دیگری که با دانشجو بودند، یا فعال فرهنگی. جمع خیلی باطراواتی بود. با شروع

کلاس باطراوت‌تر هم شد. همه تصورشان این بود که الان آقای طالب‌زاده می‌خواهد یک مشت حرف استراتژیک و تحلیلی و قلمبه سلمبه بزند. جلسه اول ایشان آمد گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم. امروز می‌خواهیم فیلم پدرخوانده را با هم دیگر ببینیم و تحلیل کنیم» و شروع کرد به تحلیل فریم‌به‌فریم فیلم پدرخوانده. دقیقاً یادم است در آن صحنه‌ای که مارلون براندو نشسته گربه‌ای در بغل دارد و کله گربه را ناز می‌کند (یک نمای نسبتاً بازی دارد)، آقای طالب‌زاده استپ کرد. چند دقیقه‌ای درباره این صحبت کرد که چرا باید در این صحنه گربه دستش باشد.

نکات جذابی می‌گفت. از جمله اینکه: «در این صحنه چون چهره مارلون براندو معلوم نیست و خیلی چهره عجیب و غریبی ازش نیست، کارگردان می‌خواسته صحنه، صحنه خشنی باشد. این گربه نماد این خشونت است و اینکه براندو با این انس دارد و هی دارد گربه را ناز می‌کند، به این خشونت اضافه می‌کند. اگر گربه توی این قاب نبود، خشونت را نمی‌توانست منتقل کند.»

بعد از این حرف‌ها، یادم است، بچه‌ها گفتند: «خب استاد ما می‌خواهیم مستندساز شویم، این حرف‌ها الان به چه درد ما می‌خورد؟» آقای طالب‌زاده پاسخ مهمی دادند. گفتند: «شما باید قابلیت‌های آن فضایی که می‌خواهید توش کار کنید را یاد بگیرید. شما باید بدانید که در سینما عناصر مختلفی هست که می‌تواند روی مخاطب اثر بگذارد. من دارم سعی می‌کنم این عناصر را به



استاد دقت در ظرایف را خیلی بهش توجه داشت. همیشه مثالی می‌زدند که خیلی در ذهن من مانده. می‌گفتند: «ما این همه گنبد و مسجد داریم، چرا گنبد مسجد امام اصفهان این قدر برجسته است؟ من تحقیق کردم، فهمیدم موقع ساخت تو ملاتش از سفیده تخم‌مرغ استفاده شده، که چسبندگی آن ملات را بیشتر بکند... هنر همین است، دقت به جزئیات...»



علی‌رغم اینکه ما آقای طالب‌زاده را یک استراتژیست سیاسی می‌شناختیم، آنجا بر همه مبرهن شد، که استاد چقدر به لحاظ تکنیکی آدم مسلطی است.

شما یاد بدهم و راجع به کارکرد ابزارهای مختلف، می‌خواهم صحبت کنم. کارکرد نمای حرکتی، کارکرد صدا، کارکرد موسیقی و...»

وقتی فیلم لئون حرفه‌ای را تحلیل می‌کرد. صحنه‌ای هست، که لئون دارد لباسش را تو می‌کند. استاد درباره این صحنه می‌گفت: «بینید این صاف نیستاده اتو کند، خم شده. نشان می‌دهد که کارگردان چقدر حواسش بوده، می‌خواسته بگوید این آدم این کار هر روزش است و خیلی بادقت دارد این کار را می‌کند یا مثلاً به آن گلدان مدام رسیدگی می‌کند و می‌رود آب می‌دهد. همین جویری صاف آبپاش را نمی‌گیرد آب بدهد به گلدان، با یک حسی که معلوم است با این گلدان انس دارد آب می‌دهد.»

از همه این‌ها مهم‌تر، آقای طالب‌زاده شاگرد مستقیم آقای استفان شارف بود و آن کتابی را که بعدها به عنوان عناصر سینما در کشور منتشر شد، ایشان بی‌واسطه از زبان شارف شنیده بود. خلاصه، در آن دوره تک‌تک عناصر سینما را داشت برای ما توضیح می‌داد. مثلاً فمیلین ایمیچ (نمای آشنا) و افشای تدریجی و... را یادم است همیشه استاد می‌گفت. شارف فردی است، که با بررسی ۱۰۰ تا ۱۵۰ فیلم برتر تاریخ سینما، فیلمسازی را خیلی فرمولی کرد. آقای طالب‌زاده در آن دوره، ۵، ۶ جلسه اول راجع به عناصر سینما و چیزهایی که در سینما مورد استفاده قرار می‌گیرد تا روی مخاطب اثر بگذارد، خیلی مبسوط، صحبت کردند.

علی‌رغم اینکه ما آقای طالب‌زاده را یک استراتژیست سیاسی می‌شناختیم. آن‌جا بر همه مبرهن شد، که استاد چقدر به لحاظ تکنیکی آدم مسلطی است. آقای طالب‌زاده مطالبی که در مقام معلمی ارائه می‌کرد واقعاً خیلی کم‌نظیر

بود. ما اساتید دیگری را هم دیده بودیم و هر کدام کلاس‌هایشان حتماً یک حلاوت خاصی داشت، ولی نقطه جذاب آقای طالب‌زاده برای من این بود که یک حزب‌اللهی نمازخوان عاشق جمهوری اسلامی این قدر خوب به بحث محتوا و تکنیک مسلط است.

استاد دقت در ظرایف را خیلی بهش توجه داشت. همیشه مثالی می‌زدند که خیلی در ذهن من مانده. می‌گفتند: «ما این همه گنبد و مسجد داریم، چرا گنبد مسجد امام اصفهان این قدر برجسته است؟ من تحقیق کردم، فهمیدم موقع ساخت تو ملاتش از سفیده تخم‌مرغ استفاده شده، که چسبندگی آن ملات را بیشتر بکند. ... هنر همین است، دقت به جزئیات... این دقت به جزئیات ویژگی هنرمندی است که می‌خواهد کار خوب بسازد. و آلا کلیات سواد را همه دارند، ولی به جزئیات رسیدن است که آدم را متفاوت می‌کند»

دوره اول کلاس‌ها که تمام شد، دوره دوم، ایشان کمی سخت‌گیرتر هم شد. به بچه‌ها تکلیف می‌داد. باید استوری‌بورد می‌کشیدیم. از فیلم پدرخوانده تکلیف دادند که مثلاً استوری‌بورد ۵، ۶ دقیقه اول، چیزی حدود ۵۰، ۶۰ تا پلان را بکشیم. وقتی می‌آمد سر کلاس، مثل دفترمشق تکالیف را نگاه می‌کرد، بچه‌هایی که انجام نداده بودند حرفی نثارشان می‌کرد و چیزی که بهشان می‌گفت. یکی از فیلم‌های کوروساوا را هم تاکید داشتند که استوری‌بورد کنیم. در واقع می‌گفت سواد کارگردانی می‌دهد. خیلی معتقد بودند که اینجا شما باید مهندسی معکوس بکنید. یعنی باید بروید از این اساتیدی که در سینما صاحب‌نامند، پلان به پلان استوری‌بورد بکشید و قاب‌بندی، تدوین، کات‌زدن و... یاد بگیرید.



بشارت منجی

□ به روایت شه‌ریار بحرانی



نرفتم. بعد از صحبت آقا، جو جلسه صمیمی‌تر شد و همه دور ایشان جمع شدند. دوباره همان روحانی آمد و این بار تقریباً به زور ما را جلو برد. من حیا می‌کردم زیاد نزدیک شوم. گوشه‌ای پشت جمعیت ایستادم. حاج نادر هم همین‌طور بود. دلش نمی‌خواست در چشم‌ها نمود پیدا کند. ما از دور حظ خودمان را بردیم و دست آخر هم نگاه محبت‌آمیزی نصیبمان شد و با حال خوش جلسه را ترک کردیم.

سال ۸۷ مشغول ساخت سریالی درباره حضرت عیسی (ع) بود. داستان این سریال بر اساس انجیل برنابا نوشته شده بود. حاج نادر می‌خواست بحث مصلوب نشدن و عروج حضرت را در فیلم نمایش دهد. در جلسه‌ای یکی از آقایان علما به او گفت: «می‌دانی انجیل یعنی بشارت؟» حاج نادر پرسید: «بشارت؟ بشارت چه چیزی؟» جواب شنید: «منجی، منجی آخرالزمان. این بشارت تنها برای پیامبر آخرالزمان نیست بلکه برای پیامبری است که فرزندی از نسلش ظهور می‌کند و می‌شود منجی نهایی بشریت.» حاج نادر همان لحظه بدون تردید و با اشتیاق گفت پس نام سریال می‌شود بشارت منجی!

اواخر دهه ۶۰ به خاطر ساخت فیلمی مهمان حضرت آقا شدم. حاج نادر را برای اولین بار آن جا دیدم و دوستی ما از همان ملاقات شکل گرفت. حضرت آقا طبق معمول همیشه که به اهالی فرهنگ و هنر محبت دارند، حاج نادر را بسیار تشویق کرد. او هم با احساسی از سرشار محبت و لذت با آقا صحبت می‌کرد و از محضرشان رهنمود می‌جست. هیچ‌گاه چهره آن روزش از خاطر نمی‌رود. بعد از این ماجرا انگار مسیر جدیدی پیش رویش گشوده شد. مسیری طولانی که طالب‌زاده با حمایت‌ها و تشویق آقا پیمود.

آقای ضرغامی دیدار هنرمندان با حضرت آقا را ترتیب داده بود. ما سوار چند اتوبوس شده و دم در بیت پیاده شدیم. من و آقای طالب‌زاده در یک اتوبوس نبودیم. وقتی داخل بیت شدیم، جلو نرفتم و انتهای حسینیه نشستیم. سرم را که بالا آوردم، دیدم حاج نادر هم عقب نشسته است. مشغول استفاده از صحبت دوستان هنرمند و مسئولین راجع به مسائل فرهنگی بودیم که روحانی جوانی آمد و گفت: «چرا شما دو نفر اینجا نشسته‌اید؟ بیایید جلو.» ما شلوغی را بهانه کردیم و



عمار درمان دردهایش بود

□ به روایت سیدرسول منفرد

جشنواره عمار شدم.

با وجود مشغله‌ها و برنامه‌سازی‌هایی که استاد داشت باز هم وقت می‌گذاشت برای عمار. این جور بود که ما یک بار می‌رفتیم به استاد گزارش می‌دادیم. ایشان نکاتش را می‌گفت و ما یادداشت برمی‌داشتیم. بعد ما می‌رفتیم یک بخشی از فیلم‌هایی که فرستاده‌اند می‌آوردیم برایشان پخش می‌کردیم. ایشان هم خیلی سر ذوق می‌آمد و می‌گفت فیلم‌های بیشتر بهم برسانید. گاهی فی‌المجلس نتیجه می‌گرفت در مورد فیلم‌ها برنامه بسازد. ما به خاطر مشغله‌شان در سال، پنج‌شش جلسه بیشتر نمی‌گرفتیم.

طالب زاده از دیدن بچه‌های انقلابی پرانگیزه به وجد می‌آمد. انگار که می‌خواهد بال دربیورد و پرواز کند. برای مستند «مهارنشده» یک برنامه ویژه رفت. اینقدر

▲ **با نادر طالب‌زاده جهان ما بزرگ‌تر شد**

با برنامه راز نادر طالب‌زاده را شناختیم. دیدیم یکسری آدم‌هایی را می‌آورد تلویزیون که در برنامه‌های دیگر خیلی نمی‌دیدیم. موضوعاتی را بهش توجه می‌کرد که دیگران در موردش کار نمی‌کردند. رفته‌رفته جهان ما را بزرگ‌تر می‌کرد. آقای طالب‌زاده لطفی که به ما کرد این بود که جهان را بزرگ و واقعی‌تر کرد و از این پيله خودساخته یا دیگرساخته‌ای که وجود داشت، ما را بیرون کشید.

سال اولی که جشنواره عمار برگزار شد، سال ۸۹ بود. آن زمان آقای طالب‌زاده دبیر جشنواره بود. ما سال اول و دوم در دانشگاه سه چهار فیلم اکران کردیم. سال بعدش در یکی از روستاهای گیلان چند فیلم اکران داشتیم و همین کار باعث آشنایی بیشتر من با نادر طالب‌زاده شد. چند سال بعد خودم دبیر

↓
وقتی فیلم‌های عمار را پیش او می‌بردیم انگار خودش را فراموش می‌کرد. درد و بیماری از یادش می‌رفت.

نمازگزار حاضر در نماز جمعه را تو یک قاب نشان می دهند؛ تمام. می گویند ما رسالت مان را در مورد نماز جمعه ادا کردیم؛ در حالی که هر نمازگزار سوژه ای منحصر به فرد برای فیلمی خاص است. نادر طالب زاده کسی بود که ده ها برابر از این مدیران بروکراتیک حوزه فرهنگ ما بزرگتر بود و بیشتر می فهمید، اعتبار داشت تو سطح جهانی، فارغ از هرگونه بروکراسی، وقت می گذاشت برای همه افراد و مسائل. فقط از طرف مقابل می خواست حرف جدی داشته باشد. حرفت حرف جدی که بود برایت وقت می گذاشت و با تمام وجود همراهت می آمد و واقعاً دایه مهربانتر از مادر می شد برای تو و کارهایت.

یک بار از من خواستند آقای طالب زاده را برای سخنرانی قبل از خطبه های نماز جمعه دعوت کنم. من با ایشان در میان گذاشتم. در حالی که شک داشتم با توجه به اینکه ایشان یک چهره هنری تراز اول هستند و فضای نماز جمعه متفاوت است این پیشنهاد را بذیرد. ولی ایشان بدون لحظه ای مکث پذیرفت و رفت قبل از خطبه های نماز جمعه درباره جشنواره فیلم عمار یا هنر انقلاب سخنرانی کرد در دانشگاه تهران.

تحویل شان گرفت که ما آن مستند را سال دوم اکران کردیم. اصلاً نمی گفت من یک پیرمرد کهنه کارم و چقدر سابقه هنری دارم و چه و چه... با همه پیرسالی و شکستگی باز هم ایشان ذوق و انرژی از دیدن این برنامه داشت که همه را به وجد می آورد. با اینکه کسالت داشت و گاهی وضعش وخیم می شد سعی می کرد هر طور شده در برنامه های عمار حضور داشته باشد. وقتی فیلم های عمار را پیش او می بردیم انگار خودش را فراموش می کرد. درد و بیماری از یادش می رفت و با انرژی تمام به تحلیل آن ها می پرداخت. با هر فیلم جان تازه ای می گرفت و بیشتر سر ذوق می آمد.

تک تک افراد حاضر در نماز جمعه

سوژه های خاص هستند

زمانی که حاج نادر کسالت داشت، گاهی افرادی می رفتند عیادت شان. چون برخی دسترسی به ایشان نداشتند گهگاهی ما واسطه این عیادت می شدیم. یادم هست یک بار دوستان شورای سیاست گذاری نماز جمعه بعد از هماهنگی برای عیادت آمدند منزل ایشان. بعد از احوالپرسی مقداری درباره مسائل کاری حرف زدند. گفتند: من وقتی در مورد نماز جمعه فکر می کنم و به آن نگاه می کنم که این نماز جمعه چه هست؟ کجایش سوژه است؟ نتیجه می گیرم تک تک آدم هایی که می روند نماز جمعه سوژه فیلم سازی هستند. اینکه یک نفر هر هفته روز جمعه در حالی که می تواند به تفریح و گردش برود وسط روز را برای آمدن به نماز جمعه انتخاب می کند، بدون اینکه اجباری بر او باشد، این یک سوژه ناب است. الان فضای رایج پوشش رسانه ای نماز جمعه چه هست؟ یک دوربین می گیرند می روند مثلاً ۱۰ هزار، ۱۵ هزار

نادر طالب زاده
کسی بود که ده ها
برابر از این مدیران
بروکراتیک حوزه
فرهنگ ما بزرگتر بود
و بیشتر می فهمید،
اعتبار داشت تو
سطح جهانی، فارغ
از هرگونه بروکراسی،
وقت می گذاشت
برای همه افراد و
مسائل.



الگوی تربیتی حاج نادر



□ به روایت محمدرضا شفا

نماز شد. آقای پاینده مهر خیلی به نماز اول وقت مقید بود. جلو ایستاد و ما هم پشت سرش نماز را به جماعت خواندیم. بعد از نماز آقای طالبزاده آمد سراغ ما. گویا ما را در آن موقعیت دیده بود. البته احتمالاً پیش بینی کرده بود که ما خیلی با فضای دین بیگانه نیستیم اما به هر حال از ما خوشش آمد. پرسید: «چه قدر از بچه‌های صداوسیما شبیه شما هستند؟» ما هم گفتیم عموم بچه‌های دانشکده افراد مقیدی هستند که دیدگاه مذهبی دارند و این مسائل برایشان مهم است. همین اتفاق به ظاهر ساده جرقه ارتباط ما بود و باعث شد ایشان تدریس را قبول کند. مجموعه کلاسی که با آقای طالبزاده داشتیم فوق العاده بود و جایی نظیر شیوه تدریس ایشان را ندیدیم. جالب است دانشجویها در روزهایی عادی سر کلاس حاضر نمی‌شدند و سیستم آموزشی با اعمال غیبت و محرومیت سعی در جذبشان داشت. اما همین بچه‌ها از تعطیلی پنج‌شنبه‌شان می‌زدند و می‌آمدند سر کلاس طالبزاده، کلاسی که جای سوزن انداختن نبود و خیلی‌ها ایستاده گوش می‌کردند. جالب‌تر اما برخورد دانشگاه بود، بعد از هفت، هشت جلسه کلاس را تعطیل کردند و گفتند خودمان می‌خواهیم کلاس فوق العاده بگذاریم! بعد از آن هیچ وقت آقای طالبزاده را دعوت نکردند.

• مگر آقای طالبزاده چه تفاوتی با سایر اساتید داشت که کلاس‌شان آن قدر شلوغ می‌شد؟ آیا روش تدریس خاص و ویژه‌ای داشت؟

• آشنایی شما با آقای طالبزاده از چه زمانی شکل گرفت؟
- مهم‌ترین برهه‌ای که من با ایشان دائم مرتبط بودم، همان کلاس درسی است که بنده و آقای وزیری و پاینده مهر به دیدن آقای طالبزاده رفتیم. آن موقع ایشان را به عنوان فردی انقلابی که در حوزه سینما و ساخت مستند تجربه‌هایی دارد می‌شناختیم ولی مثل امروز مشهور نبود. یکی از آثار شناخته شده طالبزاده مستند «خنجر و شقایق» بود. آن زمان ما دانشجوی صداوسیما بودیم. عموم کلاس‌های دانشگاه به آن چه که برایمان مهم بود، نمی‌گذشت. این احساس نیاز ما را برآن داشت تا سراغ آقای طالبزاده برویم. علت درخواست از آقای طالبزاده علاوه بر تولید آثار فاخر و وجه انقلابی شخصیت ایشان، تشابه نگاه با ما و سابقه تحصیل ایشان در دانشگاه سینمای آمریکا بود. در عین حال می‌دانستیم با فضای دانشگاهی و کارگردانی بیگانه نیست و می‌تواند کار تدریس را انجام دهد. بنابراین به دفترشان مراجعه کردیم و از ایشان خواستیم تا برایمان کلاس کاربردی فیلم‌سازی برگزار کند. مفصل هم صحبت کردیم و از نیاز فردای دانشگاه و شرایط خودمان و نیازهایی که تامین نمی‌شود گفتیم. ایشان هم خیلی با همدلی به ما گوش داد اما در آخر گفت: «من خیلی شلوغم و بعید است بیایم.» آن موقع خیلی مشغله داشت، علاوه بر کارهای تامین برنامه تلوزیونی و مدیریت در صدا و سیما، مشغول پیش تولید سریال بشارت منجی هم بود. خلاصه ایشان با وجود اصرار ما قبول نکرد. وقت

↓
حاج نادر نیامد بگوید عزیزم مادر مسیر جبهه انقلاب باید این راه را ادامه بدهیم. کلان با من صحبت نکرد. آمدنوبه زانوی من نشست و در مورد ریز جزئیات فیلم حرف زد. گفت محسن موسیقی زیاد استفاده کردی، اینجا پمپاژ موسیقی داری. پمپاژ موسیقی در مستند غلط است.



که ظاهراً با ایشان متفاوت بودند سرکلاسش حاضر شوند. علاوه بر این روش تدریسش فوق العاده بود. شیوه‌اش هم خیلی بامزه بود. بچه‌ها را تشویق می‌کرد فیلم‌های مشخصی را ببینند. بعد می‌گفت: «نقطه کات این فیلم‌ها را استوری بورد بکشید که چه پلانی به چه پلانی کات شد.» این شیوه تدریس هم بسیار جذاب بود و هم کم نظیر.

• ارتباط با آقای طالب‌زاده بعد از کلاس هم ادامه داشت؟

- بعد از این کلاس به جهت ادامه تحصیل رفتم خارج از کشور و ارتباطم با آقای طالب‌زاده قطع شد. بعد از اتمام درس، جریان تربیت فیلم‌سازان داستانی را شروع کردم و مجدد با ایشان ارتباط گرفتم. حاج نادر برای من در جایگاه استاد و مشاور بود که خیلی از ایده‌ها، دیدگاه‌ها و تجربیاتی که می‌خواستم کسب کنم را با ایشان در میان می‌گذاشتم. بعد از فوت ایشان و خواندن خاطرات دوستان، نکته ای برای من خیلی جالب بود. من فکر می‌کردم این شیوه رفتار با من یا ما بود، اما دیدم نه. ایشان هر جا که یک حرکت جدید و خلاقانه می‌دید، علاوه بر پیشنهاد برای پیشبرد بهتر راه، به شدت هم تشویق می‌کرد و انرژی می‌داد. کاری

- نکته‌ی بسیار مهم و شاید اصلی، کاراکتر نادر طالب‌زاده بود. همه دانشجوها به دنبال استاد هستند نه مدرس. در کلاس آقای طالب‌زاده شخصیت می‌دیدیم. آدمی که واقعی بود. ادای هیچ چیز را در نمی‌آورد، هرچه را می‌گفت خودش تجربه کرده بود. چیزی که باعث می‌شد بچه‌ها بیایند، شخصیت جذاب حاج نادر بود. همه ما یک استاد می‌دیدیم. آدمی که زندگی‌اش را می‌کند اما این زندگی درس‌آموز است. وقتی ظهر می‌شد، می‌گفت: «بچه‌ها برویم نماز.» با وجود این که اکثر اساتید انسان‌های مقید و دین‌داری بودند، این حرکت بی‌سابقه بود. کلاس ما تا قبل از ظهر بود. ظهر وضو می‌گرفتیم و پشت سر حاج نادر نماز می‌خواندیم، بعد هم چیزی دور هم می‌خوردیم و ممکن بود تا دو، سه ساعت دیگر کلاس ادامه پیدا کند. چون تنها روز تعطیل که می‌توانستیم باشیم پنج‌شنبه بود. سعی می‌کردیم حداکثر استفاده را از وجود آقای طالب‌زاده ببریم. حاج نادر واقعا جای خالی یک استاد را برای بچه‌ها پر می‌کرد. با این‌که اساتید واقعا درجه یکی در دانشگاه حضور داشتند اما او جنسش با دیگران متفاوت بود. این باعث می‌شد حتی دانشجویایی

که بسیاری از مدیران فرهنگی با این که وظیفه شان است، انجام نمی دهند. در کنار راهنمایی های بسیار خویش، با تشویق، به ما انرژی و انگیزه می داد و این فضا را در ذهن ایجاد می کرد که یادتان باشد که چه کار مهمی انجام می دهید. این رفتار برای ما خیلی مغتنم بود. یکی از تولیدات ما، نماهنگ «ایستاده ایم ۱» بود. شاید این اولین کار فلش ماتوری بود که در کشور ساخته می شد. وقتی این کار را به صدا و سیما عرضه کردیم، با وجود این که هیچ تولیدی در این حوزه ها برای پخش نداشت؛ ایراد گرفتند و گفتند کار ضعیفی است. این اولین تولید ما بود و با انگیزه و هیجان بسیار ساخته شده بود اما مسئولین بدون توجه به این قضیه با سردی رفتار می کردند و اصلا متوجه اهمیت کار نمی شدند. بالاخره راهی باز شد و کار چند باری پخش شد. رویه حاج نادر با دیگران متفاوت بود. به ما زنگ زد و برای برنامه راز دعوتمان کرد. این دیده شدن برای ما که تولید اولمان بود، بسیار جذاب بود. این اتفاق چند بار دیگر برابم رخ داد که ایشان یا به من زنگ زد و تلفنی راجع بهش توضیحاتی داد و حسابی راهنمایی و تشویق کرد یا این که به برنامه تلوزیونی دعوتمان کرد. یک بار داستانی «لکه» بود و بار دیگر سینمایی «دیدن این فیلم جرم است». لازم نبود به حاج نادر مراجعه کنیم، او خودش آثار جدید را می دید و تمام قد حمایت می کرد. آقای طالب زاده برنامه عصر را در شبکه افق را داشت. زنگ زد و برای «دیدن این فیلم جرم است» دعوت کرد. درباره این حرف زدیم که سینمای اعتراضی چیست و ما چرا سراغ این سوژه رفتیم و... شاید ایشان هم مثل خیلی ها نقدی به فیلم داشت اما باز هم به ما انرژی و انگیزه داد و معتقد بود این نوع سینما، نقد درون گفتمان نیست که همه دنیا آن را دارند و ما هم باید این مسیر را شروع کنیم. در مورد این فیلم که خیلی از دوستان یا در دفاع از آن احتیاط کردند و یا

منتقدش بودند، حاج نادر مسیر را می دید. نمی گویم لزوما این فیلم را دوست داشت اما بیشتر از آن که راجع به خود فیلم صحبت کند؛ درباره مسیر گفت. مسیری که کمتر در سینما رخ داده بود و ساخت اثر انتقادی مبتنی بر ارزش های انقلاب را تشویق کرد. آخرین باری که من ایشان را دیدم، در برنامه ی عصر دعوتم کرد تا فرآیند تربیت نیرو را توضیح دهم. ایشان تجربیات من در خانه فیلم داستانی و باشگاه سوره را در برنامه معرفی کرد. باشگاه سوره را هم خودش کشف کرده بود و از من پرسید اینجا چه کاری انجام می دهی و چه طور پیش می روی؟ بعد هم برایش جذاب شد و گفت حتما باید راجع بهش در برنامه ی تلوزیونی با هم صحبت کنیم. ایشان خودش کارها را می دید و دنبال می کرد.

• غیر از این خصوصیت پیشرو و حامی و مشوق بودن، ویژگی و صفت دیگری هست که مغفول مانده باشد؟

تربیت برای ایشان بسیار مهم بود. رشد و فرآیند رشدی که اتفاق می افتاد، برایش بسیار اهمیت داشت و خیلی به آن ارزش می داد. در همه کارهای من که مورد توجه ایشان قرار گرفت، فرآیند رشد به شکلی وجود داشت و ایشان این را می دید. این طور نبود که مثلا بگویند نماهنگ ایستاده ایم ۱ خوب است بروید ۲ را هم بسازید. بلکه می گفت: «چه طور این را ساختی؟ چگونه به این نتیجه رسیدی که با فلان آدم این کار را انجام دهی؟ چه کار مشابه دیگری داری؟» یعنی این فرآیند رشد در تربیت را می دید. مهم ترین ویژگی اش نخبه گزینی بود. یعنی اگر آدمی داشت کار می کرد، سراغش می رفت و با او ارتباط می گرفت. به محض اینکه می دید در جایی حرکتی اتفاق می افتد و آدمی به سطحی از رشد می رسد؛ سعی می کرد مسیر را برایش هموار کند.

مسلمان شناسنامه‌ای نبود

به روایت رضا برجی



داستان خنجر و شقایق

اسفند ۶۶ بود که نادر را دیدم و گفتم داریم می‌رویم افغانستان. خیلی اشتیاق داشت بیاید ولی کاری پیش آمد و گفتم: «شما این سفر رو برید ولی ان‌شاءالله باید به سفر با هم بریم افغانستان». بعد از برگشتنم از افغانستان، دوستی ما ادامه پیدا کرد. سال ۷۰ دو ماه از جنگ بوسنی می‌گذشت. قرار بود هیئتی از ایران برود بوسنی. ما هم از طریق حوزه هنری عازم شدیم. توی هواپیما آیت‌الله جنتی، سعید قاسمی، سردار نقدی، آقای وحیدی، محمد صدری، حاج محسن، حاج احمد کوچکی، من و نادر بودیم. آقای جنتی نماینده حضرت آقا در امور بوسنی بود. یک هفته توی کرواسی بودیم. بعد از یک هفته رفتیم موستار. هیئت برگشت ولی ما سفر را ادامه دادیم. آن سفر منجر شد به ساخت مستند «خنجر و شقایق». در آن سفر نادر و محمد صدری فیلم می‌گرفتند. گفتم: «نادر لازم نیست با سه تا دوربین فیلم بگیریم، بزار من عکاسی کنم». تنها سفری که کار عکاسی کردم، بوسنی بود و سفری که سال ۷۲ رفتیم عراق.

مسلمانان موستار توی دو جبهه می‌جنگیدند، با صرب‌ها و کروات‌ها. بیشتر شهر کروات و مسلمان بودند و تعداد کمی صرب. تسبیح توی بوسنی هویت شده بود برای مسلمان‌ها. تسبیح را آویزان می‌کردند یا توی جیب‌شان می‌گذاشتند. جایی رسیدیم که مسلمان‌ها می‌خواستند بروند خط مقدم. یکی از آن‌ها گفت: «روی پیراهنم الله اکبر بنویس». خودکار برداشتم اما جوهرش تموم می‌شد. تکانش می‌دادم که

نادر گفت: «چیکار می‌کنی؟» گفتم: «گیر داده روی جیبم بنویس الله اکبر». یکی برایم ماژیک آورد. بعد از چند دقیقه همه جمع شدند و گفتند برای ما هم بنویس. یکی پیراهنش را آورد، یکی دستمال و دیگری کلاه خود. من هم مشغول نوشتن الله اکبر و لاله‌الله شدم. نادر از این واقعه خیلی قشنگ فیلم گرفت. بعدا هم مرتضی نریشن قشنگی از این واقعه درآورد. با یکی از فرماندهان شهر موستار مصاحبه کردیم، گفت: در حکومت قبلی من رو به جرم نماز خوندن ۱۴ سال انداختن زندان». نادر می‌گفت: «همینه قصه. الان اینا آزاد شدن و غرب از همین مسلمان‌ها می‌ترسه.»

نادر فرهنگ غرب را با پوست و گوشت و استخوان حس و دریافت کرده بود. به خاطر همین هم خیلی برنده و چکشی می‌توانست غرب را بکوبد. کسی نمی‌توانست با نادر در مورد فرهنگ غرب بحث کند. این آدم راهکارهای نفوذ به فرهنگ غرب و لایه‌های اجتماعی غرب را به راحتی می‌توانست ادراک کند، این قضیه را توی نگاه نادر در «خنجر و شقایق» می‌بینیم. نادر می‌گفت: «این‌ها اصلا جنگ بوسنی رو راه انداختن که صدای مسلمان‌های بوسنی به گوش دنیا نرسه. این جنگ برنامه‌ریزی شده است. می‌خوان خرد کنند مسلمان‌ها رو تا قدرت برنامه‌ریزی و مانور و جمع شدن رو از اینا بگیرن.»

زخمی بزرگ مستند

بعد از یک ماه و نیم کار توی بوسنی برگشتیم. محمدعلی فارسی کار را مونتاژ می‌کرد. همزمان

که مونتاژ می‌کرد، آقا مرتضی می‌آمد و نظراتش را می‌گفت و نریشن را می‌نوشت و خواند. اسم «خنجر و شقایق» را هم اقا مرتضی گذاشت. بعدش هم جنجال‌هایی توی پخش به وجود آمد. چون صدای آقا مرتضی از تلویزیون ممنوع شده بود، صدایش را از فیلم درآوردند. فیلم میکس شده بود، همه صداها را با فیلم درآورده بودند. یک فیلم سی و پنج دقیقه‌ای شده بود یک ربع! شب پنجشنبه پخش کرده بودند به عنوان گزارش خبری خبرنگاران اعزامی صدا و سیما به بوسنی! جمعه با مهدی نصیری، حسین بهزاد، آقا مرتضی، نادر و فارسی توی دفتر سوره جمع شدیم. مطلبی نوشتیم به عنوان نامه سرگشاده. عصر شنبه نامه زده شد و بعدش آن جنجال به وجود آمد و کار کشید به مجلس. اصل فیلم را بردم برای نماینده‌های مجلس و پخش کردم. چند ماه بعد تحقیق و تفحص تصویب شد ولی به شهادت آقا مرتضی خورد. وقتی محمد هاشمی استعفا داد، آقا مرتضی شهید شده بود.

▲ مسلمان شناسنامه‌ای نبود

برای نادر مهیا بود که در غرب بماند و در آن فرهنگ بماند. نادر می‌گفت: «۱۸ سالم بود کل ایتالیا رو با موتور گشتم. می‌خواستم دنبال یک چیزی بگردم که آروم کنه. توی اسپانیا به کلیساها و مساجد مختلف رفتم. آخر سر قرارم رو در شخصیت امام پیدا کردم.» دنبال یک گمشده‌های میگشت که آن حضرت امام بود. با شیفتگی نسبت به شخصیت امام و بعد از فاجعه سینما رکس برگشت ایران. تیپ‌های این جوری خیلی کم چپ می‌شوند و در حوادث ریزش می‌کنند.

▲ وجوه معلمی حاج نادر

بعد از اخراج اسرائیل از جنوب لبنان، حزب الله

بخش فرهنگی منسجم و تلویزیونی نداشت. تصمیم گرفته بودند که شبکه بزنند. شبکه هم نیرو می‌خواست. یک سری آمدند ایران برای آموزش. نادر توی باغ فردوس بود. من عکاسی درس می‌دادم، نادر کارگردانی و فراستی نقد سینما، ۱۴، ۱۳ نفر از بچه‌های لبنانی به مدت ۳ ماه دوره دیدند. نادر هر چه انرژی داشت، مصرف کرد. هسته اصلی شبکه المنار را همین بچه‌ها تشکیل دادند. در مورد افغانستان همین اتفاق افتاد. بچه‌های افغانستان یک سال دوره دیدند توی باغ فردوس. بچه‌هایی که دوره دیدند و شاگرد نادر بودند؛ رفتند تلویزیون راه انداختند. بعد از این که شیخ زکزاکی توی نیجریه عده زیادی را شیععه کرد، نادر می‌گفت: «می‌تونیم این‌ها رو بیاریم این‌جا و آموزش بدیم.» ولی آقایان افتادند توی یک سری روزمرگی مثل این که یادشون رفت برای چی انقلاب کردیم! نادر تا موقعی که زنده بود، می‌گفت: «بزارید باغ فردوس جنبه آموزشیش حفظ بشه. بزارید بیان از کشورهای دیگه.» آن‌هایی که در این‌جا آموزش دیدند، موفق بودند. رفتند شبکه المنار را تاسیس کردند. سریال روح الله را ساختند که ما با همه ددبده و کبکبه نتوانستیم بسازیم. دانشجویهای زیادی از زیر دست نادر آمدند بیرون.

▲ می‌روم به ملاقات آقا مرتضی

نادر پایه‌گذار خیلی چیزها بود، شبکه مستند، شبکه افق، اوج، جشنواره عمار و... قبل از راه‌اندازی جشنواره عمار می‌گفت: «اگه این اتفاق نیفته، جای شک هست. این اتفاق باید بیفته تا الان هم خیلی دیر شده.» در ایام جشنواره عمار سال گذشته نادر توی بیمارستان بستری بود. من رفتم و گفتم: «جشنواره عمار برگزار شد و خیلی هم خوب بود.»

عمق استراتژیک جمهوری اسلامی را می‌توانست پیش ببرد. ما تا نتوانیم مسلط بشویم به زبان رسانه، نمی‌توانیم حرف انقلاب اسلامی را پیش ببریم. نادر با یک طرف وسیعی از اندیشمندان ضدصهیونیست توانسته بود ارتباط برقرار کند. ما برای پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی مجبوریم توی غرب بلندگو داشته باشیم. نادر حلقه اتصال غربی‌ها با اهداف عالی انقلاب اسلامی بود. یکی از این اهداف مخالفت با نژادپرستی بود. یکی از عجیب‌ترین رژیم‌های آپارتاید در دنیا اسرائیل و صهیونیسم جهانی است که به همه جا پنجه انداخته. برای این که بتوانیم انقلاب را حفظ کنیم باید پنجه بیندازیم توی پنجه دشمن، دقیقاً مثل کاری که نادر کرد. حتی توی مسائل اقتصاد کلان هم چند تا برنامه ساخت که ببینید صهیونیست‌ها توی همه جا پنجه می‌اندازند و دست گذاشته‌اند، روزنامه‌ها دستشان است. ما مجبوریم با صهیونیسم بجنگیم. مجبور به مبارزه‌ایم در عالم.

یک رضایت توام با شعفی در صورتش می‌دید که یک دهه گذشته از عمار. یک هفته، ده روز قبل از فوتش زنگ زدم و گفتم: «چطوری نادر؟» گفت: «خیلی خوب.» گفتم: «نادر من اوضاعم... دارم می‌میرم.» گفت: «نه بابا من زودتر از تو میرم.» گفتم: «من اوضاعم خیلی بده. ۱۶ کیلو لاغر شدم.» گفت: «۶-۷ ماه اینور اونور می‌ریم به ملاقات آقا مرتضی!» یک چیزهایی توی عالم هست و باید این طوری رقم بخورد. نادر که ۳۰ سال مبارزه می‌کرد با صهیونیسم باید در روز قدس ندای حضرت حق را لبیک بگوید. نادر از ۲۰ سال پیش می‌دانست که باید نوک پیکان حملات ما به سمت اسرائیل باشد.

▲ پنجه در پنجه دشمن

باید موانع را از سر راه کسانی که می‌خواهند راه نادر را بروند، برداشت. چیزهایی که نیمه کاره ول شده مثل افق نو و راز، باید موانع را از جلوی جشنواره عمار بردارید. افق نو را دوباره راه بیندازید. کسی، مثل نادر



علمدار رسانه‌ای جبهه انقلاب

□ به روایت محسن مقصودی

▲ حاج نادر خط‌شکن بود

می‌خورم و دنبال آن آرامش قبل از برنامه‌ای هستم که حاج نادر داشت. خیلی راحت می‌رفت برنامه‌اش را اجرا می‌کرد. در عین حال که در برنامه‌اش هیچ‌ان داشت و پردغدغه بود، حرف‌ها از دلش برمی‌آمد و آرامش هم داشت.

حاج نادر می‌گفت ببینید من هر برنامه‌ای که می‌روم فکر می‌کنم که برنامه آخرم است. اصلاً برایم مهم نیست که برنامه بعدی‌ای در کار است یا نه. مهم این است که در آن برنامه حرف حقی که باید بزنیم زده شود. همین دیالوگ حاج نادر را ما بارها بارها توی تریا وقتی موضوعات مشابه پیش می‌آمد به همدیگر می‌گفتم. همیشه این جمله حاج نادر برایمان کلید راه بود. حاج نادر به ما یاد داد که خود برنامه اصالت ندارد، بلکه این حرف حق است که اصالت دارد.

▲ این هنرجو می‌تواند بعداً یک آوینی بشود

در شبکه افق یک دوره مستندسازی گذاشتند. مدرسش حاج نادر بود. یک سری جوان‌ها از مشهد و قم می‌آمدند که برخی‌شان دانشجوی و طلبه بودند. کلاس حاجی خیلی پرشور بود. در حال تدریس به شاگردان تمرین می‌داد که انجام دهند. بچه‌ها حتی توی وقت زنگ تفریح کلاس هم دور حاجی

یکی از موضوعاتی که آن موقع حاج نادر در برنامه تلویزیونی راز پیگیری می‌کرد بحث سامان‌دهی املاک و اسکان و زمین‌خواری و مدیریت اجاره بود که همچنان کمر مردم را شکسته است. می‌بینیم که هنوز هم متأسفانه مسئله حل نشده و نهضت هنوز ادامه دارد. این حرف‌ها را حاج نادر دوازده سال قبل گفتند ولی هنوز روی زمین مانده است. ثبت در سامانه املاک و اسکان الان شش سال است قانون شده و باید در دسترس قرار گیرد ولی همچنان کاری برایش نکرده‌اند. دولت در حوزه کنترل اجاره فشل است. چرا؟ اصلاً نمی‌داند چه جوری باید مدیریت بکند، چون اصلاً اطلاعاتی ندارد که بخواهد بازار را مدیریت بکند.

برنامه‌های راز آن موقع واقعاً خط‌شکن بود. توی خیلی از موضوعاتی که تلویزیون اصلاً ورود نمی‌کرد. حاج نادر اگر در مورد موضوعی به جمع‌بندی می‌رسید می‌زد به خط. این رویه تا آخر حیاتشان هم بود. خط‌شکن بودن یکی از بهترین تعابیری است که می‌شود راجع به ایشان گفت.

عجیب‌تر از این همه دانش و پیگیری حاج نادر آرامش خاص او بود که برای ما همیشه یک الگو بود. هنوز هم حسرت آن آرامش حاج نادر را

↓
او علمدار رسانه‌ای
جبهه انقلاب بود، با
این حال برای همه
وقت می‌گذاشت

و گفت آقای مقصودی چرا تلفن‌تان را جواب نمی‌دهید؟ وقتی نگاه کردم دیدم بیست تماس از یک شماره ناشناس و چند تماس از مدیران شبکه هست. با آقای شریعت پناهی سرپرست شبکه تماس گرفتم. گفت آقای حسین محمدی با شما کار فوری داشت. با ایشان تماس بگیرید. فکر کردم الان یک چیزی گفتیم یا سوتی دادیم چون برنامه کمی هم انتقادی بود. بلافاصله تماس گرفتم. گفت آقا کجا هستید این همه پیگیر شدیم که صحبت کنیم. موقع ضبط برنامه گوشی در حالت بی صدا بود. گفتم در خدمت هستیم. گفت حضرت آقا برنامه امشب‌تان را دیده‌اند. تماس گرفتند و یک پیام دادند که بگوییم. آقا فرمودند من امشب این برنامه را تماشا کردم. هم آقای طالب زاده و هم مجری جوان و هم کارهایی که پخش شد عالی بود. از همه کسانی که آنجا بودند تشکر کنیم. حاج نادر چندبار گفت الحمدلله!



حاج نادر اگر در مورد موضوعی به جمع‌بندی می‌رسید می‌زد به خط. این رویه تا آخر حیاتشان هم بود. خط‌شکن بودن یکی از بهترین تعبیری است که می‌شود راجع به ایشان گفت.

جمع می‌شدند.

این قدر ایشان متواضعانه وقت می‌گذاشت برای تک‌تک کارها و ازشان تعریف می‌کرد، آدم به وجد می‌آمد که «بابا علمدار رسانه‌ای جبهه انقلاب دارد برای من وقت می‌گذارد و کارهای کلاسی من را می‌بیند». بی‌مضایقه تعریف و تمجید می‌کرد. نقطه ضعف‌ها را خیلی ملایم می‌گفت که دفعه بعدی چی کار بکنیم. ایشان از لحاظ علمی و حرفه‌ای و تجربی واقعا در اوج بود با این حال به خاطر روحیه متواضع و مریی‌گونه‌ای که داشت، برای دانشجویها و هنرآموزهایی که می‌رفتند پیشش، به‌طور ویژه وقت می‌گذاشت. همیشه می‌گفت این هنرجو می‌تواند بعداً یک آوینی بشود.

▲ مایه خرسندی رهبری بود

حاج نادر در چند برنامه از برنامه‌های ما آمدند و صحبت کردند. یکی از بخش‌ها در مورد جشنواره عمار بود. موقع رفتن حراست جلوی ما را گرفت





دوربین ضد ترکش

به روایت تقی یازلو

ماموریت دادند تا به تمام ستادها در مناطق جنگی سرکشی کنم. در بررسی‌ها مشخص شد امکانات تصویربرداری خیلی کم است؛ در حد ویدئوهای بتاماکس. کیفیت تصویر این دوربین‌ها پایین بود. به دوربین‌های هشت میلی‌متری نیاز داشتیم. جمع‌بندی این سفر را گزارش دادم. قرار شد سه دوربین ولکس تحویل بگیرم. از نیروها، آقای محمد حسینی، داریوش طلایی و خودم قبلاً با دوربین شانزده کار کرده بودیم. زمستان سال ۶۲ بود که قرار شد با سه تیم فیلمبرداری را شروع کنیم.

ما در ستاد پشتیبانی یک اتاق داشتیم. یک روز آقای مهندس غروی آمد اتاق مان. داشتیم وسایل را جمع می‌کردیم تا بعد از خرید و تجهیز دوربین‌ها به منطقه برویم. ایشان گفتند: «آقای اومده می‌گه جبهه راننده بولدورز بوده که مجروح شده ولی از دانشگاه کلمبیا فوق‌لیسانس فیلمبرداری داره. ازش یک تست بگیر.» چند دقیقه بعد ایشان رفتند

اهداف نادر و استراتژی‌هایش، همه این‌ها بارها توسط خودش در برنامه‌های مختلف بیان شدند. چیزی که مغفول مانده، تحول اوست. چه انگیزه‌هایی باعث شد یک پسری که شانزده سال در آمریکا درس خوانده به این هیبتی که ما امروز می‌بینیم برسد؟ یک بخش از این تحول به دوران انقلاب و بخش اعظمش به حدود شش سال حضور او در جبهه برمی‌گردد.



آشنایی با حاج نادر

آشنایی من و نادر به یک دوست مشترک برمی‌گردد؛ آقای سیدحسین قاضی‌زاده هاشمی. ایشان فرمانده تبلیغات ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی بودند. یک روز ایشان به یکی از دوستان گفت: «می‌خواهیم واحد ثبت وقایع جنگ را راه‌اندازی کنیم، کسی را می‌شناسید؟» مرا معرفی کردند. به ستاد پشتیبانی جنگ رفتم. دو روز بعد به من

جاده بزنند. پدافند نداشتیم هلی‌کوپترهای بعضی می‌آمدند یک نقطهٔ نزدیک زمین می‌ماندند، هر ماشینی رد می‌شد راحت شلیک می‌کردند و می‌رفتند. هشت نفر به شهادت رسید. با این کار بین بچه‌ها رعب و وحشت انداختند تا اینکه یک پدافند خیلی دم دستی قُراضه‌ای آوردند. دستگاهش کهنه بود. دوتا سه تا شلیک که می‌کرد باید با آفتابه از هور آب می‌آوردیم و می‌ریختیم توی لوله تا دوباره سرد شود. توی این اوضاع کامیون‌دارها اعتصاب کردند که ما نمی‌رویم. هر چی اصرار کردیم که شرایط جنگی ست، قبول نکردند. بین همهٔ راننده‌ها آقای رمضان عرب‌یار محمدی^۴ نشست پُشت یکی از کامیون‌ها و گفت: «من می‌رم. هر جوری شده این خاک‌ها را می‌برم. اینجا ایستادن فایده ندارد. این‌طور جاده تمام نمی‌شه.» همین که بارگیری کرد نادر گفت: «ما هم با شما می‌آیم.» توی اتاقک جلوی ماشین دو نفر بیشتر جا نداشت؛ نادر روی صندلی نشست و فیلم‌برداری می‌کرد و سهیل^۵ کف ماشین مشغول ضبط صدا بود. این‌ها رفتند و سالم برگشتند. کامیون‌دارها وقتی دیدند سالم هستند همه شیر شدند و دل‌وجرات پیدا کردند و به نوبت خاک بارگیری کردند. ما هم هر بار کامیون عوض می‌کردیم و این مسیر را می‌رفتیم و با دیگری برمی‌گشتیم. بخش اعظم مصاحبه‌های فیلم *والعصر مربوط به همین پروژه است.*

و با حاج نادر برگشتند. تا هیبتش را با آن دست باند پیچی^۲ شده دیدم گفتم: «آقای مهندس ایشون باید از من تست بگیره. اینی که من می‌بینم خیلی درست می‌گه و پیداست حرفه‌ایه.» خیلی زود باهم انس گرفتیم؛ توی همان دیدار اول. بلافاصله باهم رفتیم تا دوربین‌ها را تحویل بگیریم اما دوربین‌ها ناقص بودند. زمان زیادی نداشتیم. محمد حسینی دوستی داشت که از فیلم‌بردارهای زمان شاه بود. باهم به سراغش رفتیم. نادر گفت: «ما دوربینی می‌خوایم که توی جنگ ترکش هم بخوره بهش براش اتفاقی نیفته.» سلیمان رستگار^۳ دوتا دوربین آری‌فلکس چوبی و طوسی سی و پنج میلی‌متری نشان مان داد. هر چیزی که یک استدیو لازم داشت از لنز تا باطری و سه پایه، همه را برداشتیم. حدود یک هفته جلسه داشتیم. تا به این نتیجه برسیم که باید نشان دهیم چه نوع آدم‌هایی در جنگ حضور دارند. با این محور شروع کردیم. دوربین‌های مان را بردیم منطقه و شروع به فیلم‌برداری کردیم. کارشکنی‌های وزارت ارشاد باعث شد سر از استدیو خصوصی بدیع در آوریم. همان‌جا شروع کردیم به تدوین فیلم‌های مان.

اوج فیلم‌سازی ما عملیات خیبر بود که نمی‌توانستند هلی‌بُرد بکنند. بچه‌ها را با قایق می‌بردند جزیرهٔ مجنون. موقعیت خطرناکی بود. ما داشتیم فیلم می‌گرفتیم. هلی‌کوپتر داشت می‌نشست تا مجروحین را سوار کند و به عقب برگرداند. هنوز ننشسته بود که مورد اصابت قرار گرفت و جلوی دوربین آتش گرفت. حاج نادر مشغول فیلم‌برداری بود. ایچ جمشیدی و سهراب مشغول صدا‌برداری بودند که دوتاشان مجروح شدند.

جابه‌جایی با قایق سخت بود. قرار شد روی آب

۱. رئیس روابط عمومی

۲. ایشان در عملیات والفجر ۴ در مورسیان کردستان مجروح شدند.

(راوی)

۳. دوست محمد حسینی

۴. ایشان بچه شاه‌رود بودند. (راوی)

۵. سهیل نصیری؛ داماد شهید سیدمرتضی آوینی



خلیفه ندارد اما راهش ادامه دارد

به روایت یوسف علی میرشکاک

نادر خلیفه سیدمرتضی باشد؛ نادر توی عالم خودش است، در یک فضای دیگری است نه اینکه تکرار سیدمرتضی باشد.

او یک جور کمال خاصی داشت، یک جور خرد خاصی که نمی دانم ذاتی و سرشتی است یا تربیتی؛ بالاخره آدم که نمی تواند از جایی برود یک اسبی بخرد تا او را پیش بتازد.

او یک جنون ویژه ای داشت. این مهم ترین چیزی است که می شود گفت و این جنون هم قابل تسری نیست. باید شاگردان او از او بیاموزند اما خودشان را به کمال برسانند. باید گفت خودت باش! کپی کسی مباش، نسخه بدل کسی مباش، خودت را مدام بساز!

این سنتی غالب است. تاریخ ما مدت هاست دچار فروپستگی شده و این شخصیت های

مرحوم حاج نادر گلی مستندساز تربیت کرد. تا آنجایی که من خبر دارم نسل بزرگی را پروراند و خوشبختانه کلی دوربین به دست تربیت کرد اما باید دانست که او دیگر تکرار نمی شود. اگر دنبال این هستید که مینش حاج نادر و بینش حاج نادر را در یکی دیگر جست و جو کنید، این محال اندیشی است. برای اینکه از هر کدام از ما انگاری همین یک نوع، همین یک نمونه را تولید کرده اند. این گل می آید بالا، رشد می کند و بعد تمام می شود. نه قابل قلمه زدن است نه ریشه خزنده دارد نه می شود تکثیرش کرد. این گرفتاری را ما در همه زمینه ها داریم. نباید توقع داشت لزوماً هر کدام از ما وقتی بیست نفر شاعر و منتقد و فیلم ساز می کنیم، این ها حتماً بتوانند خلیفه یا خلیفه سیدمرتضی باشند یا اصلاً نادر خلیفه سیدمرتضی باشند؛ نادر توی عالم خودش است، در یک فضای دیگری است نه اینکه تکرار سیدمرتضی باشد.



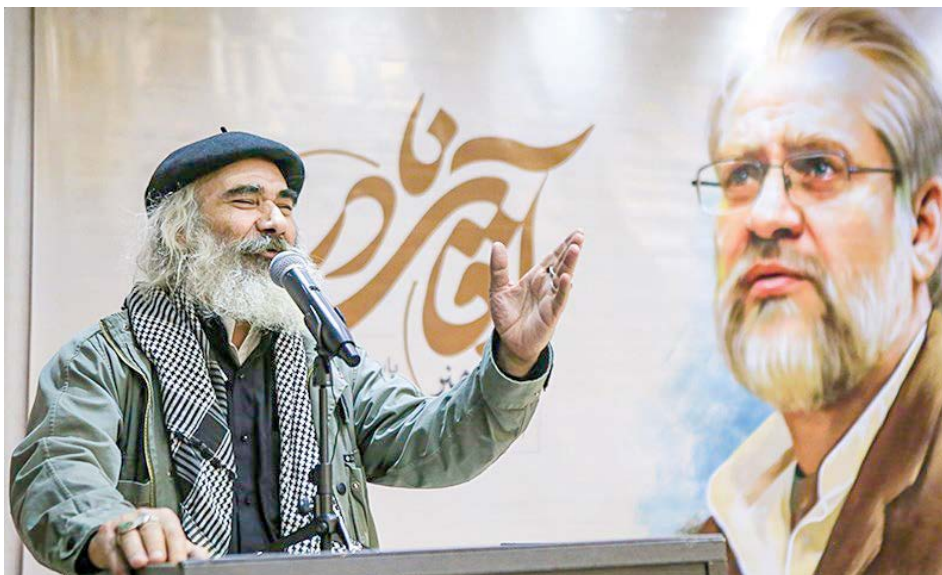
نبايد توقع داشت لزوماً هر کدام از ما وقتی بيست نفر شاعر و منتقد و فيلم ساز تربيت مي كنيم، اين ها حتماً بتوانند خليفه یا خليفه سیدمرتضی باشند یا اصلاً نادر خلیفه سیدمرتضی باشند؛ نادر توی عالم خودش است، در یک فضای دیگری است نه اینکه تکرار سیدمرتضی باشد.

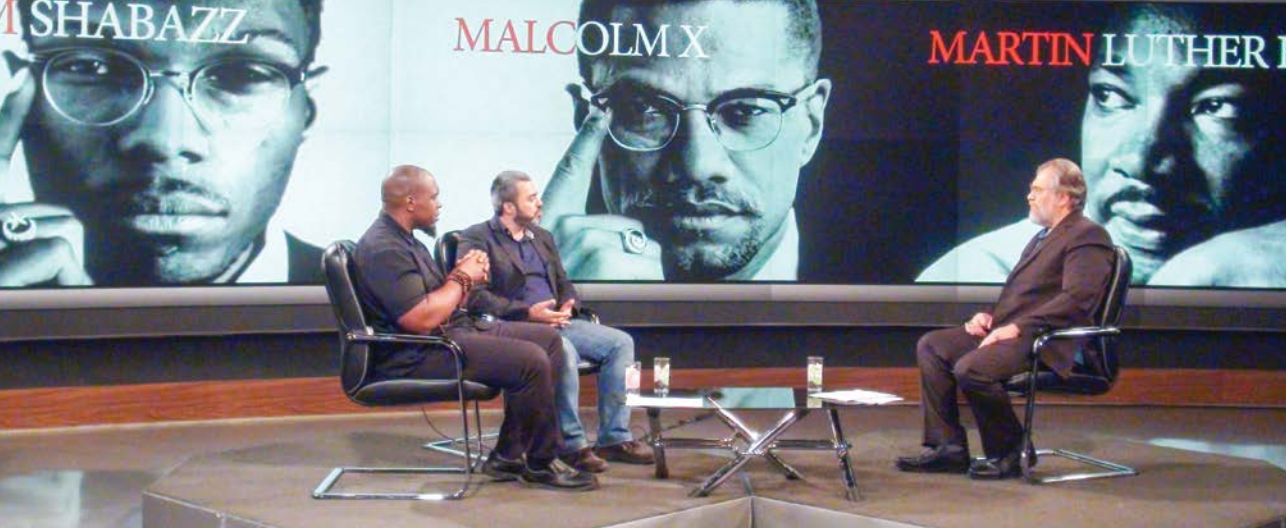
می‌شود. می‌دانید که آن آوایل انقلاب، جماعت همین جوری هی شبکه اضافه می‌کردند و بعد هم چیزی برای تغذیه شبکه‌ها نبود و برنامه‌های همدیگر را هی تکرار می‌کردند.

تو بگو ما فکر می‌کنیم غرب مثلاً با پنجاه تا شصت تا شبکه به اینجا رسیده، حال آن‌که این پیشتازی در رسانه بخاطر فرهنگ و تنوع فرهنگی است که در یک شبکه یا هزار شبکه جاری ست. امروز همان فرهنگی که ما یک زمانی فکر می‌کردیم روی به رویش هستیم، حالا می‌بینیم نه، توی اش غرق شدیم بدون اینکه به روی خودمان بیاوریم. حاج‌نادر آن فرهنگ را می‌شناخت و به مقابله علیه آن برخاسته بود. وقتی کسی مدیومش را بشناسد، واسطه بین خودش و دیگران را بشناسد، قلمش و دوربینش را خوب بشناسد، حرف‌هایش را آنجا درست آشکار می‌کند. حاج‌نادر رفت و جایگزین ندارد؛ شخصیت‌های یگانه و بی‌همتا وقتی می‌روند دیگر غیرقابل تدارک‌اند.

بزرگی که فقدان‌شان را تجربه می‌کنیم دیگر تداوم ندارند. مگر جلال و فروغ و هدایت تداوم یافتند؟ از مجله بدفرجام یا بی‌فرجام سوره نه ده نمونه و پنج نمونه، فقط یک نمونه نشریه اسلامی نشان بدهید که توانسته باشد آن راه را ادامه دهد و ادامه سوره سیدمرتضی باشد. از سیاست تا ادبیات تا اقتصاد تا طنز. در هیچ بخشی آن نشریه ادامه نیافت. به دکه‌های مطبوعاتی که می‌رویم همه‌اش نشریات زرد است. شصت هفتاد رقم نشریه داریم، یک نشریه مسلمانی فرهنگی ادبی موجود نیست. علت هم دو چیز است: یک، ما با جهان مدرن، با جهان تکنیکی تأمل و تعامل آگاهانه نداریم. یک عرصه‌ای پدید آمده و ما افتادیم در آن. فقط مصرف می‌کنیم. همه‌اش هم هی می‌خواهیم بیرون بیاییم و بگریزیم و به قول خیلی‌ها برگردیم. گرفتاری دوم مان هم این است که فکر می‌کنیم ما حاکم بقیه هستیم. وقتی قدرت دست ماست اینجوری می‌شود. هر روز مجله تازه منتشر

↓
وقتی کسی مدیومش را بشناسد، واسطه بین خودش و دیگران را بشناسد، قلمش و دوربینش را خوب بشناسد





انقلاب برای انقلاب

به روایت مرتضی قرقی



▲ افق نو، رویدادی نو

بیاندازد. به همین علت اف بی آی با مهمانان تماس گرفت و تهدید کرد که حق شرکت در برنامه را ندارند و کنفرانس افق نو را تحریم کرد.

آشنایی من و آقای طالب زاده به حدود بیست و پنج سال قبل برمی گردد. ایشان در بخش های مختلف تلویزیون فعالیت می کرد و ما به نوعی با هم ارتباط کاری داشتیم اما بعد از «افق نو»، رابطه ما نزدیک تر شد و ایشان من را در تمام جلسات و نشست های کنفرانس افق نو دعوت می کرد. این کنفرانس یک رویداد منحصر به فرد بود. بسیاری از مهمان ها صرفاً به خاطر ارتباط با آقای طالب زاده در این برنامه شرکت می کردند. در حقیقت او با اعتبار خودش مهمان ها را دعوت می کرد. دوگین فیلسوف مطرح روسی، خاخام وایس یهودی ارتدوکس ضد صهیونیست و اسکارلت ریترز از جمله این افراد بودند. کسانی که به واسطه ارتباط با طالب زاده انقلاب اسلامی و آرمان های آن را شناختند و اگر او نبود، هیچ گاه به ایران نمی آمدند. هر کدام از این افراد صاحب فکر بودند و مخاطبان زیادی داشتند. کنار هم قرار گرفتن این مجموعه برای یک هدف مشترک و ضد استعماری سبب تشکیل کلنی و گروه هایی می شد که می توانست منافع آمریکا و غرب را به خطر

▲ نگاه جهانی به انقلاب اسلامی

نگاه طالب زاده درباره انقلاب اسلامی ایران نسبت به محتوای آن، یک نگاه جهانی بود و افق پیش رویش انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج). اعتقاد داشت باید بین این دو انقلاب پلی زده شود و در هم تنیده شوند. این نگاه بین المللی نسبت به انقلاب باعث شده بود تا هیچ گاه خودش را در قالب حزب و گروه خاصی خلاصه نکند. او در تولید محتوا با سایر مجریان، تهیه کنندگان و فیلم سازان متفاوت بود. آن چه را روی آنتن می برد، دارای ایدئولوژی خاصی منطبق بر آرمان های انقلاب بود که به آن باور داشت. سال ها در آمریکا تحصیل کرده بود و غرب و مبانی آن را به خوبی می شناخت. در تولید محتوا نگاهی جهانی داشت و پیرو آن دو هدف را دنبال می کرد. هدف اول رو کردن دست غرب در مباحث حقوق بشر. اساس پی ریزی تمدن غرب به واسطه تجاوز و



نگاه طالب زاده درباره انقلاب اسلامی ایران نسبت به محتوای آن، یک نگاه جهانی بود و افق پیش رویش انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج).

محتوا دغدغه توزیع و اکران آن را هم داشت. به همین علت برای اکران فیلم بشارت منجی به نیویورک آمده بود. او این فیلم را در چندین کلیسا پخش کرد. همین کار باعث ایجاد نوعی ارتباط عاطفی بین او برخی از کشیش‌ها شد که تعدادی از آن‌ها بعدها برای کنفرانس افق نو به ایران آمدند. ارتباط طالب‌زاده

با بزرگان سایر ادیان، تفکر ضدیهودی و ضد مسیحی انقلاب اسلامی را از ذهن‌ها می‌شست. او معتقد بود همه ادیان نقاط اشتراکی دارند و آن‌چه سبب تفرقه میان آن‌ها شده، نگاه سیاسی و استعماری است که برخی با سوء استفاده از دین و موج سواری بر آن باعث شده‌اند تا افکار خود را ترویج دهند و بر ملل مستضعف مسلط شوند.

▲ خودش یک رسانه بود

یکی از ویژگی‌های خاص نادر طالب‌زاده این بود که هیچ کاری را برای مطرح کردن خودش انجام نمی‌داد. معمولاً مجری یا تهیه‌کننده می‌خواهد فقط خودش با مهمان مصاحبه کند اما طالب‌زاده نگاهی فراتر از این مسائل داشت. اگر مهمانی دعوت می‌کرد، از من و سایر مجریان و تهیه‌کنندگان و... هم برای مصاحبه دعوت می‌کرد. او تلاش داشت تا ایدئولوژی را منتقل کند برای همین از همه ظرفیت‌های رسانه‌ای برای دیده شدن و ترویج محتوا استفاده می‌کرد.

طالب‌زاده خودش یک رسانه بود. او هم مبانی را می‌شناخت و به آرمانش معتقد بود و هم زبان مخاطب را می‌فهمید و در حرفه‌اش تخصص داشت. کارگردانی، فیلم‌برداری، سناریو نویسی، تدوین و... بر همه این مهارت‌ها تسلط داشت. امروز جبهه انقلاب اسلامی داغدار یکی از بزرگترین مردان عرصه رسانه و فیلم‌سازی است. کسی که هر چه می‌گذرد فقدانش بیش از پیش احساس می‌شود.

کشتار وسیع نسل‌های مختلف در کشورهای گوناگون شکل گرفته و حیاتش وابسته به این استعمار است. هدف دومش بیداری افکار عمومی بود. می‌خواست مردم جهان با علم به واقعیت‌ها بیدار شوند. در این حوزه هم تفکر ضد غرب نداشت بلکه مسئله‌اش با دولت مردان و تمدن استعماری غرب بود.

▲ وکیل‌الرعبا

زمانی که در نیویورک زندگی می‌کردم، آقای طالب‌زاده هم برای اکران فیلم بشارت منجی به آن‌جا آمد. به واسطه صمیمیتی که بین ما بود، مهمانمان شد. همان موقع از وضعیت ویزای ما پرسید. گفتم: «بیست و پنج ماه نباید از نیویورک خارج شویم.» جواب داد: «تلاش می‌کنم وضعیت ویزای شما درست شود.» من در حیطه خبر بودم و آقای طالب‌زاده در بخش فیلم و مستند فعالیت داشت اما نسبت به مشکل ما بی‌تفاوت نبود. دغدغه این را داشت که چرا باید حقوق رسانه‌ای ایران نقض شود؟ به همین منظور چندین دیدار با افراد مختلف از جمله خانم کیمبرلی، مسئول خبرنگاران خارجی در نیویورک، انجام داد. حتی به آقای احمدی‌نژاد و وزیر ارشاد وقت هم تذکر می‌داد و می‌گفت: «چرا کسی نیست که از حقوق خبرنگاران ایرانی دفاع کند و راه را برای ورود به آمریکا و تهیه گزارش و مستند و... هموار کند؟» اما متأسفانه با وجود پیگیری‌های فراوان به نتیجه نرسید. پیگیری حقوق رسانه‌ای ایران از غرب هم در راستای جهان‌بینی او و احقاق حقوق ضایع شده ملت‌های ضعیف بود.

▲ بشارت منجی در کلیساهای آمریکایی

معمولاً تهیه‌کننده و کارگردان فقط روی ساخت فیلم تمرکز دارند اما طالب‌زاده این‌گونه نبود. علاوه بر تولید

↓
طالب‌زاده خودش یک رسانه بود. او هم مبانی را می‌شناخت و به آرمانش معتقد بود و هم زبان مخاطب را می‌فهمید و در حرفه‌اش تخصص داشت. کارگردانی، فیلم‌برداری، سناریو نویسی، تدوین و... بر همه این مهارت‌ها تسلط داشت.

انسانی منتظر، منتظری آگاه

□ به روایت سلیم غفوری

▶ فیلم ساز خط شکن

اولین آشنایی من با مرحوم طالب زاده متعلق به دهه ۷۰ و ماجرای اکران مستند «خنجر و شقایق» برمی گردد. آن موقع در بسیج دانشجویی دانشگاه آزاد فعالیت داشتم. هنگامی که مستند از نمایش در تلویزیون منع شد، دانشجویها مستند را پارتیزانی در دانشگاه پخش و منتشر کردند. نمایشگاه عکس با محوریت بوسنی برگزار کردیم و اکران مستند هم در کنار این برنامه بود. آن جا ما نام آقای طالب زاده را به عنوان کارگردان مستند شنیدیم و با آشنایی بیشتر از ایشان به عنوان فیلم ساز خط شکن یاد می کردیم. بعد از مدتی در اولین سالگرد شهید مرتضی آوینی به صورت حضوری با آقای طالب زاده ملاقات داشتم که موجب استمرار ارتباط شد. بعد از آن هم وقتی وارد عرصه مستندسازی شدم در کلاس های آقای طالب زاده در دانشگاه صداوسیما شرکت کردم. برای امور مختلف فرهنگی، مستندسازی و... از نظرات و پیشنهادات حاج نادر استفاده می کردیم. تعداد زیادی از مدیران صداوسیما، افتخار داشتند مقاطعی در کنار حاج نادر باشند. همراهی و مشورت با ایشان باعث شناخت بهتر از رسانه می شد. برنامه های خط شکن و مطالبه گرانه آقای طالب زاده موجب ایجاد مسیر جدیدی در رسانه شده است.

▶ نگاه آخر زمانی و کادرسازی

اهتمام حاج نادر در آموزش و تربیت جوانان مثال زدنی بود. اولین کار مستقل بنده، مستندی با موضوع عقب نشینی ارتش اسرائیل از جنوب لبنان و عصر جدید مقاومت بود. بابت همین موضوع چندین ساعت جلسه با آقای طالب زاده داشتیم. وقت گذاشتن و اهمیت دادن به آثار جوانان فقط برای بنده نبود. حاج نادر وقتی آثار جوانان را می دید با آن ها تماس می گرفت و در مورد اثر صحبت و راهنمایی می کردند. از اولین دوره های آموزش فیلم سازی که در مرکز آموزش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد، مخاطبین از جوانان فعال رسانه ای لبنان بودند. کارگردان مستند «روح الله» که در مورد امام است، از هنرچوهای همین دوره بود. همچنین آثار برخی از هنرچوها در جشنواره های بین المللی درخشیدند. از دیگر کارهای حاج نادر، کلاس آموزش فیلم سازی برای افغانستانی های ساکن ایران بود. آقای طالب زاده محلی و منطقه ای فکر نمی کرد. یعنی نگاه به افراد طبق منطقه جغرافیایی نداشت و مسئله را آخر زمانی می دید که در آخر همه جهان در یک صف واحد قرار دارند.

عقیده داشت برای تشکیل جبهه رسانه ای بین ایران، لبنان، افغانستان، عراق و... باید یک صفحه



آقای طالب زاده محلی و منطقه ای فکر نمی کرد. یعنی نگاه به افراد طبق منطقه جغرافیایی نداشت و مسئله را آخر زمانی می دید که در آخر همه جهان در یک صف واحد قرار دارند. عقیده داشت برای تشکیل جبهه رسانه ای بین ایران، لبنان، افغانستان، عراق و... باید یک صفحه واحد شکل بگیرد.



در مسیر یادگیری نقاط ضعف را متوجه می‌شوند. باید حمایت و راهنمایی کنیم و انگیزه بدهیم تا جوانان رشد کنند.» روحیه حمایتی حاج نادر، به شکل‌گیری نسل مستندسازان جوان انقلابی کمک کرد. نگاه حاج نادر به شبکه افق، حمایت از جوانان بود که باید دیده شوند.

حتی در فصل اول راز که روی آنتن شبکه چهار رفت، با مستندسازان جوان که در جامعه کمتر شناخته شده بودند؛ گفت‌وگو می‌کرد. جوانانی که پتانسیل و ظرفیت داشتند را به مجموعه‌های مختلف معرفی می‌کرد.

▶ **تربیون‌های انقلاب اسلامی در تلویزیون**

سال ۸۸ جمعی از هنرمندان خدمت‌مقام معظم رهبری رفتند. در آن دیدار چندین نفر به نمایندگی از جمع صحبت کردند که یکی از افراد آقای طالب‌زاده بود. در صحبت‌ها به استفاده حداکثری از ظرفیت مستند برای حل مشکلات اشاره داشت. همچنین علاوه بر نقش در تشکیل شبکه افق، ایده

واحد شکل بگیرد. با همین نگاه هم به تربیت نیرو در سایر کشورها می‌پرداخت. به صورت کلی به بحث آموزش و کادرسازی بسیار اهمیت می‌داد. چندین مرتبه که به منزلشان رفته بودیم، جوانانی از شهرستان حضور داشتند، آمده بودند اثرشان را به حاج نادر نشان بدهند.

▶ **حاج نادر، حامی جوانان**

مستندی درمورد زلزله بم داشتیم که بسیار سریع تدوین شد تا به مراسم چهلم برسد. آن موقع با حاج نادر که در اداره کل تأمین برنامه‌های بین‌الملل بود؛ تماس گرفتم و در مورد مستند توضیح دادم. قرار شد روز بعد جلسه حضوری داشته باشیم. مستند را دید و خیلی تعریف کرد. برای پخش در شبکه هماهنگ شد. با وجود اینکه می‌دانستم کار متوسطی و گزارش محوری بوده است. روحیه‌ای داشت که از کار جوانان حمایت می‌کردند.

می‌گفت: «کار اول هیچ کسی قرار نیست عجیب و غریب باشد. همه نقطه‌شروعی در کار دارند و

↓
می‌گفت: «کار اول
هیچ‌کسی قرار
نیست عجیب و
غریب باشد. همه
نقطه‌شروعی در کار
دارند و در مسیر
یادگیری نقاط ضعف
را متوجه می‌شوند.
باید حمایت و
راهنمایی کنیم و
انگیزه بدهیم تا
جوانان رشد کنند.»

اندیشمندان مستقل غربی در ایران و شناخت کشور بود. چون با حضور اندیشمندان مستقل غربی فضای حاکم بر ایران برای آن‌ها تبیین می‌شد. هدف دوم نقد دوطرفه غرب بود. باید از جریان‌های منتقد‌های غربی نسبت سیاست‌های غرب استفاده می‌کردیم و به دیده شدن این‌گفتمان و آدم‌ها ضریب بدهیم. به معنای دیگر یک نقد رفت و برگشتی و دوطرفه با افرادی از بطن غرب بود. چون صرفاً با نگاه یک‌طرفه خودمان نقد غرب کامل نمی‌شود.

در سال ۹۲، هم‌زمانی دومین دوره افق نو با تغییر دولت موجب مشکلات جدی برای افق نو شد. دولت وقت به دلیل مذاکره با دولت‌های غربی، موافق برگزاری افق نو نبود. چون افق نو سیستم حاکم بر غرب را نقد می‌کرد. مشکلاتی مانند ویزای مدعوین و عدم حمایت و کمبود اعتبار مالی برای مجموعه افق نو، به وجود آمد که با تلاش حاج نادر کمتر شد.

▲ انسان منتظر

شاه‌کلید کارهای تولیدی آقای طالب‌زاده، نگاه آخرالزمانی بود. در مجموعه «عصر انتظار» به مسئله وضعیت انسان منتظر می‌پرداخت. هنگام پیاده‌روی اربعین که خیل گسترده‌ای از ارادتمندان اباعبدالله حضور داشتند، دغدغه داشت که این اتفاق را باید رویدار آخرالزمانی بدانیم و در رسانه مطرح کنیم. مهم‌ترین موضوعی که برای ایشان مهم بود، موضوع انتظار و آخرالزمان بود. برای ایشان یمن مهم بود و نقش آن در عصر ظهور را دلیل اهمیت دادن بیشتر به یمن می‌دانست. به معنای واقعی کلمه ایشان انسان منتظر بود.

راه‌اندازی شبکه مستند را مطرح کرد که بعد از چند ماه پخش آزمایشی شبکه مستند آغاز شد. دغدغه و هدف از تشکیل شبکه افق، راه‌اندازی شبکه‌ای برای تریبون انقلاب اسلامی بود. یعنی یک رسانه پیشتازی داشته باشیم که زبان گویای انقلاب در عرصه‌های مختلف باشد و بستری برای رشد و پرورش افراد انقلابی و رسانه‌ای. هنگام راه‌اندازی شبکه افق، حاج نادر اسم «عصر» را پیشنهاد داده بود که بنا بر ملاحظات مدیران وقت تلویزیون موافقت نشد.

همان اوایل در مورد هدف و برنامه و گفتمان شبکه افق برای ما صحبت می‌کرد. تا هنگامی که حال جسمی مساعدی داشت، برنامه عصر که با مدیریت ایشان روی آنتن شبکه افق بود را اجرا می‌کرد. موضوع حائز اهمیت که دغدغه آن را داشت، بیان مشکلات و محرومیت خوزستان و ورود رسانه به آن مناطق بود. هنگامی که بیمار بود هم دغدغه کارهای روی زمین مانده را داشت. مسائلی که دغدغه انقلاب بود مانند یمن، وضعیت اقتصادی لبنان، مناطق محروم کشور، نظام سلطه در جهان، افول آمریکا و ... برایشان مهم بود.

▲ فراز و فرودهای افق نو

سال اول فعالیت «افق نو» تحت عنوان هالیوودیسیم با میهمانانی از آمریکا و اروپا آغاز شد. نشست‌های اندیشمندان مستقل و ضدسلطه و افرادی که از درون غرب به غرب نقد داشتند؛ تشکیل شده بود. شش دوره افق نو برگزار شد و بعد از تشکیل شبکه افق، از ظرفیت تلویزیون برای ضریب رسانه‌ای کنفرانس افق نو استفاده کرد. افق نو را با دو هدف برگزار می‌کرد. هدف اول حضور



همینا محمد رسول
دوره مستشار



استاد تقوا و تکنیک

به روایت محمد باقر مفیدی کیا



انقلابی کلاس کارگردانی بگذارد.

حاج نادر بخاطر مشغله هایش دعوت بچه‌ها را رد می‌کند. موقع رفتن همزمان با اذان ظهر می‌شود، بچه‌ها از او می‌پرسند: «اینجا جایی هست نمازمان را بخوانیم؟» حاج نادر می‌گوید در اتاق من بخوانید و از اتاق خارج می‌شود. این سه نفر دسته جمعی نمازشان را به جماعت می‌خوانند. وقتی حاج نادر برمی‌گردد و نماز جماعت سه نفره آن‌ها را می‌بیند، خوشش می‌آید و می‌گوید: «چند نفر مثل خودتان دارید؟» می‌گویند شاید ۲۰-۲۵ نفری بشویم. ایشان قبول می‌کند و آن

اولین دوره آموزشی

اولین دوره‌ای که حاج نادر برای آموزش کارگردانی برگزار کرد مربوط به سال ۸۲ است. تا قبل از آن ایشان در لبنان و حزب الله و ... دوره‌هایی برگزار کرده بود اما داخل کشور هنوز دوره‌ای برگزار نشده بود.

در آن دوران (سال ۸۲) که مشغول پیش تولید بشارت منجی و هزار کار دیگر بود، سه نفر دانشجوی کارگردانی دانشگاه (محمد رضا شفاه، آینده‌مهر و پروزیری) می‌روند و از او می‌خواهند بیاید و به صورت فوق برنامه برای یک جمع

و دیده‌ایم را تبدیل به استوری برد کنیم، یعنی موقعیت اصلی هر سکانس را نقاشی کنیم و داستان یک پلان را به صورت طراحی از زاویه اصلی بکشیم و تحویل بدهیم. این یک جور مهندسی معکوس آن پلانی که تحلیل کرده‌ایم بود و این آموزش و تمرین در فرآیند مهندسی نما و تصویر خیلی به ما کمک می‌کرد.

بعد از ساخت فیلم داستانی کوتاه «لکه» (برگزیده چهارمین جشنواره عمار) ایشان در چند مصاحبه گفته بودند الان فیلمسازهایی در جشنواره عمار کار داستانی می‌سازند که قاب را می‌شناسند و نماهایشان مهندسی شده است. چند روز بعد همین را به خود من گفت. گفت: «در فیلم لکه قاب‌هایت مهندسی شده بود.» یعنی از روی تصویر تشخیص داده بود که این فیلم استوری برد دارد. این نشان از اوج تسلط ایشان بر فیلمسازی بود.

به ایشان گفتم این کار استوری برد داشت و آن هم محصول خود شما بود که به ما آموزش دادید. در کنار همه این‌ها، آن ویژگی دلسوزی ایشان در مقام استادی بود که ما را شیفته کرد و ما در ادامه فهمیدیم ایشان کسی نیست که بیاید یک چیزهایی را آموزش بدهد و برود. ایشان ویژگی‌اش این بود که شاگردهایش را رها نمی‌کرد.

▲ حاج نادر، یک سرمایه‌وسیع و غنی

هر کشوری در زمینه‌های مختلف، از منابع طبیعی گرفته تا دانشمندان و سرمایه‌های انسانی، منابع مادی و معنوی‌ای دارد. گاهی بعضی منابع، نایاب و کم‌یابند مثل الماسی که مانند نداشته باشد؛ نادر طالب‌زاده برای این کشور از آن سرمایه‌هایی

دوره کارگردانی را برگزار می‌کند. دوره‌ای کاملاً تخصصی و پر محتوا و پر از جنب و جوش، که من و خیلی‌های دیگر که در آن دوره شرکت داشتیم معتقدیم که از لحاظ سطح فنی و کیفیت شاید تا آخر تحصیل مان مشابه آن را ندیدیم.

وقتی از ترکیب اخلاص و تخصص صحبت می‌کنیم در شعار یا جلوه‌های پیچیده مثل نماز شب و دعای سحر منظور نیست. منظور آن دین‌داری و اخلاص و تقوای شبه‌متظاهرانه نیست، بلکه یک دین‌داری کاملاً عملگرایانه است که شخصیتی مثل نادر طالب‌زاده را با آن همه شهرت و اعتبار و مشغله پای کار چند جوان دانشجویی آورد تا برای شان یک دوره تخصصی فیلمسازی برگزار کند. نادر طالب‌زاده‌ای که تا دیروز به حزب الله لبنان آموزش می‌داد و در بوسنی مستند می‌ساخت و شاگرد بزرگان سینمای جهان بود و دوشادوش آوینی کار می‌کرد.

آن موقع مشخصاً ایشان به استادش استفان شارف و کتابش اشاره داشت. این برای ما خیلی جذاب بود که یک شخص انقلابی و مذهبی در دانش سینما، اینقدر تخصصی حرف برای گفتن دارد و حرف‌هایش هم واقعا نو است.

ما سال‌های بعد با خیلی از اساتید مشهور سینما کلاس داشتیم، هر کدام هم یک فوایدی داشتند. نمی‌شود گفت هیچ‌کدام به او نرسیدند، چرا که هرکسی از زاویه دید خودش یک دانشی را منتقل می‌کند. ولی ما هنوز دانش تکنیکی مان، یک بخشی‌اش، برمی‌گردد به آن دوره سال ۸۲. مثلاً ایشان برای آموزش استوری برد و یاد دادن قاب و تصویر و مهندسی نما، ما را مکلف کرده بود سکانس‌هایی که در کلاس تحلیل کرده‌ایم

دین‌داری‌اش هم کامل بود. یعنی به معنای مطلق کلمه در حوزه خودش جامع‌الاطراف بود.

▲ مدیریت فرهنگی از نگاه حاج نادر

حاج نادر میگفت: «اگر تصمیم‌گیری با من باشد، کسی را با عنوان مدیر بالای سر فیلمساز می‌گذارم که خودش جزو بهترین فیلمسازها بوده و توانایی مدیریت هم دارد. برای ۳-۴ سال یک مدیر با تخصص را منصوب میکنم، تا همانطور که در جایگاه کارگردانی آثار خوب ساخته است، در دوره مدیریتش به چند نفر دیگر هم کمک کند تا آثار با کیفیت تری بسازند»

این یعنی نگاه تخصصی و حرفه‌ای به مقوله فرهنگ و هنر؛ یعنی مدیری که می‌خواهد در عرصه هنر و فرهنگ کار کند باید هویت هنری و فرهنگی داشته باشد، نه اینکه یک نفر بیاید پشت میز مدیریت، سی سال بماند. مدت کوتاهی بیاید کار بکند و عرصه را به نفر بعدی تحویل بدهد تا این جریان، حرکت و جوشش داشته باشد.

بود که مشابه ندارد. چرا که در موضوعات مختلف می‌توان افراد بسیاری را متخصص دانست، مثلاً می‌توان ۱۰ پزشک را نام برد که جزء بهترین‌ها هستند و با هم قابل جایگزینی‌اند، اما حاج نادر طالب‌زاده شخصیتی بود که از جهات مختلفی بی‌بدیل و غیرقابل جایگزینی بود.

مهم‌ترین وجه این غیرقابل جایگزینی بودن هم، شخصیت جامع حاج نادر بود. به‌طور مثال در مواجهه با غرب؛ تسلط ایشان منحصر در شنیده‌ها یا خواننده‌ها نبود، بلکه به‌واسطه زندگی و تحصیل در آنجا، به فرهنگ و جامعه غرب تسلط داشت، نخبگان‌شان را می‌شناخت و می‌توانست این نخبگان جنبه‌ی اپوزوسیون غرب را با کثرت سلیقه‌ها به پای میز کنفرانسش بیاورد.

یا در حوزه رسانه و سینما همانطور که می‌توانست هم کلام الکساندر دوگین باشد، می‌توانست روبروی بزرگان سینما مثل کیمیایی و ... بنشیند و با آن‌ها هم‌کلام شود. با این‌همه در بوسنی جهاد و جنگ را هم تجربه کرده بود و در عین حال تقوا و





خیلی از ماها مدیون حاج ناداریم

□ به روایت محسن اسلام زاده



درمی آمد. بهش گفتم: «شاید اشکالی در کاره..»
دوربین پی دی ۱۷۰ بود. رفتیم صداوسیما زاهدان
و لنزهای دوربین را تمیز کردیم. هرچی پاکش
می کردیم باز هم تار بود. هی می گفتم: «خدا یا چرا
این تاره؟»

وقتی آمدیم تهران فهمیدیم این یک دکمه ای داشته
به نام ان دی و این بلد نبوده دکمه را بزند ولی همان
تصاویری که گرفتیم را تبدیل به یک فیلم مستند
کردم.

سال ۸۴ مونتاژش تمام شد و یک روایت هجده
دقیقه ای درآوردم اما چون تصاویر تار بود هرچا
می رفتیم می گفتند: «آقا این چه فیلمیه!» در

اولین مستندم را سال ۸۳ ضبط کردم. آن موقع
فقط یک موضوع توی ذهنم بود و هیچ دوست
سینماگری هم نداشتم که با او در میانش بگذاریم.
شهید ابراهیم اصغرزاده را می شناختم و کارهایش
را هم خیلی دوست داشتم ولی در دسترس نبود.
در مشهد با چندتا از بچه ها برای ساخت مستند
جلسه گذاشتیم و یکی از آن ها بهم گفت: «من توی
سینمای جوانم و فیلمبرداری بلدم.» بعد آکه رفتیم
سر ضبط فهمیدم طرف فقط می رفته سینما بیط
پاره می کرده.

ما با هم رفتیم سیستان و بلوچستان تصویربرداری
را شروع کردیم اما هرچه تصویر می گرفتیم تار

و فیلم را برای حاجی پخش کردم. ایشان پشت سر من مشغول تماشا بود. تا زمانی که فیلم تمام شد حاجی حرفی نزد. بعد از اتمام فیلم من برگشتم از حاجی پرسیم «چطور بود؟» دیدم حاج نادر دستش را گذاشته زیر چانه و نشسته دارد تیتراژ را هم تا آخر می بیند.

تیتراژ که تمام شد گفت: «عجب کار خوبیه! تو منو یاد سیدابراهیم اصغرزاده انداختی. سیدابراهیم هم اولین فیلمش رو رفته بود توی هند با یه هندی کم فیلم گرفته بود و آورد گذاشت من دیدم.»

من این قدر خوشحال شدم که در خودم نمی‌گنجیدم. تا آدمم بیرون به داداش اصغرزاده زنگ زدم و کلی راجع به حاج نادر گفتم. بعضی از آدم‌های معروف را که در رسانه‌ها می‌بینی یا یادداشت‌هایشان را می‌خوانی بعد باهاشان ارتباط می‌گیری و می‌روی سراغ‌شان می‌بینی یک آدم دیگراند. حاج نادر برعکس بود. وقتی به من پیغام داد بروم پیشش درگیر ساخت بشیر منجی بود. یادم است ده دوازده تا طلبه تازه‌کار از مشهد آمده بودند، این قدر این‌ها را تحویل گرفت و بهشان روحیه داد که وقتی حاجی به رحمت خدا رفت سرپرست‌شان هرطور شده بود خودش را رساند به مراسم ترحیم ایشان. او واقعا نیروسازی می‌کرد و خیلی از ماها مدیون حاج نادریم.

همان روزها یک مجله‌ای دیدم به نام یاد یازان که با حاج نادر مصاحبه‌ای کرده بودند. اتفاقاً امروز بالاخره توانستم پیدایش کنم. بعد از این که مصاحبه را خواندم فهمیدم حاج نادر با حاج سعید قاسمی دوست صمیمی‌اند.

با حاج سعید تماس گرفتم و گفتم: «حاجی من یه کار مستند ساختم می‌شه منو یه سفارشی کنین؟» گفت: «برادر حاج نادر سرش شلوغه!» اصرار کردم: «لااقل تلفنش رو بدید.» شماره را گرفتم و از دفتر جنبش دانشجویی عدالت‌خواه با ایشان تماس گرفتم. خیلی حال و روزم خراب بود. هرکی می‌دیدم طعنه می‌زد: «این چیه درست کردی؟ تلفنی به ایشان گفتم: «من از مشهد اومدم و یه مستندی ساختم و می‌خوام کارمو به شما نشون بدم» درجا پذیرفت و گفت: «یه روزی پاشو بیا پیشم». من فکر کردم دعوتش الکی است و دست به سرم کرده. چند روز بعد نشسته بودم پیغامگیر فکس را چک می‌کردم که یک‌هو صدای حاج نادر پخش شد: «سلام آقای اسلام زاده شما قرار بود بیای پیش من.» خیلی برایم عجیب بود. بعدها که ارتباط مان بیشتر شد فهمیدم حاج نادر رویه‌اش این است که هرچه گمنام‌تر بودی و هرچه تازه‌کارتر بودی پیشش عزیزتر می‌شدی.

من بعد از شنیدن پیام حاج نادر کیسم را انداختم رو کولم و راسته خیابان توانیر را گرفتم رفتم بالا. آن وقت هارد اکسترنال و دی‌وی دی نیامده بود هنوز. یک هاردهای متفاوتی بود که پول نداشتمم بخریم. هارد که هیچی حتی پول کرایه تاکسی هم نداشتم که کیس را سوار ماشین کنم ببرم. خرکشش کردم تا منزل حاج نادر.

وقتی رسیدم حاجی خیلی تحویل گرفت. نشستیم

بعد‌ها که ارتباط مان بیشتر شد فهمیدم حاج نادر رویه‌اش این است که هرچه گمنام‌تر بودی و هرچه تازه‌کارتر بودی پیشش عزیزتر می‌شدی.



برای بچه های حزب الله یک مدرسه بود

و خیلی چیزهای دیگر متهم شده بود و طرفی که متجاوز بود و به کشورمان درازدستی کرده بود در واقع از طریق رسانه، طرف بی گناه صحنه نشان داده می شد و طرفی که به آن تجاوز شده بود و مورد ظلم قرار گرفته بود را طرف ظالم می نمایانددند.

برای همین کار رسانه ای در آن جا و در آن برهه به چیزی فراتر از یک امر ضروری تبدیل شد. ما برای به دست آوردن علم رسانه و تصویر با زمان مسابقه می دادیم و از این طریق بود که توانستیم با استاد بزرگ مرحوم حاج نادر طالب زاده آشنا بشویم.

ما به شدت تاثیر گرفته از انقلاب اسلامی ایران هستیم. از وقتی چشم به دنیا باز کردیم میهن مان اشغال شده بود و مورد ظلم اهریمنان بودیم. در همان زمان هم انقلاب اسلامی ایران به دست امام خمینی قدس الله سره شکل گرفت. این انقلاب خودجوش بود. ارتباطی که بین ما و انقلاب ایران به وجود آمده بود کاملاً مردمی بود. از آن جایی که ما اهل کار در

من در جنوب لبنان به دنیا آمدم. در روستایی به اسم جبشیت. این روستا روستایی ست که در آن یکی از نمادهای مقاومت در زمان اشغال لبنان توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۸ زندگی می کرد. اون شخص کسی نیست جز شهید شیخ راغب حرب. من از بچگی در این محیط بزرگ شدم.

در دوران جوانی ام لبنان اشغال شده بود و مظلومیت در آن جا بیداد می کرد. عقل اجتماعی حکم می کرد که همه باید از کشورشان، از زمین شان و از مردم شان دفاع کنند. همانطور که در میدان های جنگ سربازانی بودند که می جنگیدند و جان شان را فدا می کردند، لازم بود که در همان میدان جنگ دوربین هایی وجود داشته باشد که فیلم و مستند تولید کنند و اتفاقات خونینی که در میدان های جنگ در جریان بود را ثبت و ضبط نمایند. لازم بود چیزی تولید بشود که حقیقت و واقعیت کشور را بتواند به بقیه نشان بدهد. کشوری که به تروریسم

داشت که به آن اهمیت بدهد، به کسی که راهبرد بدهد و توان و صبر و تحمل مجموعه را بالا ببرد. نیاز داشت کسی عملیات رسانه‌ای طراحی کند و در آن مقطع خود حاج‌نادر از دوستان و برادران درخواست کرد که به آن‌ها آموزش بدهد. به آن‌ها گفت که من آماده‌ام برای این‌ این جوان‌ها آموزش بگذارم و میزبان‌شان باشم و از آن‌ها مراقبت کنم. این نتیجه‌ی عشقش به حزب مقاومت بود. مسئولین مقاومت در آن زمان به من و تعدادی از هم‌زمانم اعلام کردند که باید بروید تهران و آموزش ببینید و در دوره‌هایی تخصصی مهارت‌های سینما را بگذرانید. می‌دانید که ایران در حوزه فیلم و سینما و رسانه حتی پیشرفته‌تر از کشورهای عربی میانه است. در منطقه هیچ کشوری در زمینه‌ی علم سینما با ایران مقایسه نمی‌شود. به هر ترتیب ما آمدیم ایران و حاج‌نادر اولین شخصی بود که ما دیدیم.

بین یک پیوند صمیمی و ریشه‌دار پدید آمد و او برای ما در حکم مدرسه و آغوش گشوده‌ای بود که از او می‌آموختیم و وقت ما در محضر پربارش سپری می‌کردیم. او استادی بود که همیشه پیگیر شاگردانش بود و تا آخرین لحظات زندگی مبارکش هم همچنان با ما ارتباط و تماس داشت. ما موفقیت‌های ما را ناشی از تلاش او می‌دانیم و همگی مدیون استاد طالب‌زاده هستیم.

من هر موقع به تهران می‌آمدم می‌رفتم حاج‌نادر را می‌دیدم و شب می‌رفتیم بیرون شام می‌خوردیم و گپ می‌زدیم. به یاد دارم مرا به دیدن برخی از کارگردان‌ها مانند مرحوم سلحشور می‌برد. حاج‌نادر این روحیه محبت‌آمیز را نه تنها برای ما بلکه برای تمام فرزندان مقاومت داشت و برای آنها وقت می‌گذاشت تا آنها رشد کنند.

حوزه رسانه بودیم طبیعی هم بود که با استاد نادر طالب‌زاده آشنا شویم و ایشان اولین نفری باشند که از ایران بشناسیم. گمان می‌کنم در دهه‌ی نود میلادی بود، فکر کنم ۱۹۹۴ یا ۱۹۹۵ که با استاد نادر طالب‌زاده ملاقات کردیم. ما هنوز کم‌سن‌وسال بودیم و دوره‌ی جوانی را می‌گذرانیدیم. حدوداً ۱۸ ساله بودم و مجذوب تواضع و لطف و محبتی که نثارمان می‌کرد قرار گرفتم. این باعث شد که تحت تاثیر شخصیتش قرار بگیریم. استاد نادر طالب‌زاده دغدغه‌ی نشر و گسترش تفکر مقاومت رسانه‌ای علیه دشمن را داشت. حاج‌نادر در واقع اولین مدرسه‌ی ما بود که واردش شدیم و فرهنگ، توجه، اخلاق و شیوه‌ی رفتار با دیگران را یادمان داد. شخصیتش در واقع مدرسه‌ی کاملی بود در همه‌ی ابعاد. نمی‌توانم بگویم که حاج‌نادر فقط استاد فیلم یا استاد تهیه‌کنندگی و کارگردانی و تصویربرداری بود بلکه او مدرسه‌ی کاملی بود که در آن مفاهیم متعالی اخلاقی و ایمان و تربیت و انقلاب تدریس می‌شد. می‌گویم انقلاب چون هرکسی که از نظر فکری بر علیه ظلم بایستد آن شخص انقلابی ست. نادر طالب‌زاده همیشه بر علیه ظلم می‌ایستاد و این اخلاقش به شدت متاثر از امام خمینی بود. او اهداف این انقلاب را بر دوش داشت. انقلاب خمینی انقلابی انسانی بود برای بالابردن ارزش انسان و خارج کردنش از سایه‌ی شوم بردگی به مامنی که آزادی داشته باشد و در آن مامن حقیقت وجودی خویش را ابراز کند.

ما به حزب مقاومت تعلق داریم. مقاومت اسلامی در لبنان یعنی حزب الله لبنان. یک تشکیلات رسانه‌ای در دل حزب‌اللهیم که وظیفه‌اش قیام بر علیه چیزی به اسم «جنگ رسانه‌ای ضد‌اشغال و تصرف» است بر علیه رژیم صهیونیسم متجاوز. این مجموعه نیاز به یک رهبر داشت. نیاز به کسی



شبکه سازی بی‌مدال

□ به روایت مرتضی رزاق کریمی

چیزهایی که لازم است به موقع مطرح بکند. شروع کرد با مقدمه خیلی خوبی از پتانسیل های فرهنگی ایران، از ملت، تمدن، تاریخ و بعد از ورود اسلام به ایران گفت که این داشته های فرهنگی ما، چه قدر می تواند برای ساخت آثار مستند سرمایه بزرگی محسوب شود. معلوم بود این بحث را پخته بود. خیلی شسته رفته رساندش به ضرورت تأسیس یک شبکه مستند. من دلم آرام شد که الحمدلله این بحث در بالاترین سطح مطرح شد.

بعد که صحبت هایش تمام شد، بغلش کردم و گفتم: «تو تونستی حرف دل ما رو به بهترین شکل ممکن بزنی، قطعاً من نمی تونستم به این شیوایی این صحبتارو مطرح بکنم.» چند ماه بعد بحث تأسیس شبکه مستند جدی شد و یک سال با مسئولیت آقای زین العابدینی به شکل آزمایشی کار را پیش بردند. باز هم حاج نادر، بانی یک جریان فرهنگی بود، بدون اینکه خودش مسئولیت مستقیمی داشته باشد یا بخواهد مدالی به سینه بزنند و بگویند من بودم.

▲ حاج نادر یک جریان ساز فرهنگی بود

تأثیر حاج نادر در جریان فرهنگی و به خصوص، سینمای مستند، آن قدر مهم است که در خیلی از آثار، دارم رگه هایی از آن تفکر و اندیشه حاج نادر را می بینم. کسی که یک جریان فرهنگی ایجاد کرده و اثرش دارد به نسل های بعد هم منتقل می شود، همیشه زنده است. من حاج نادر را در حوزه فرهنگ یک آدم استراتژیست می دانم؛ آدمی که کوتاه مدت فکر نمی کرد و پشت صحبت هایش لایه های عمیق تری بود.

حدود سال ۸۸ جمعی از اهالی فرهنگ و هنر، در ماه رمضان دیداری با رهبری داشتند. جمع زیادی از فیلم سازها هم در آن جلسه بودند. من هم حضور داشتم. گفتند در حوزه رسانه و فرهنگ، آقای طالب زاده بیاید صحبت بکند. از قبل هیچ هماهنگی با او نشده بود. سال ها بود این بحث را در گفت وگوها با حاج نادر داشتیم که حیف است تلویزیون یک شبکه مستند ندارد! ایشان رفت بالا صحبت بکند. آنجا هم هرکسی نمی تواند آن

↓
من حاج نادر را در حوزه فرهنگ یک آدم استراتژیست می دانم؛ آدمی که کوتاه مدت فکر نمی کرد و پشت صحبت هایش لایه های عمیق تری بود.

همیشه در حال پویایی بود

امیدوارم یک جوری نشود که بعداً بگوییم بعد از حاج نادر هیچ کس دیگری پیرو راه‌شان نیست. این‌طور افراد استراتژیست فرهنگی بودند و مهندسی فرهنگی می‌دانستند. امیدوارم از این‌به‌بعد هم، دوستانی که مسئولیت دارند، بتوانند توی آن مسیر حرکت بکنند.

من خیلی چیزها از ایشان یاد گرفتم و همان‌طور که تأثیرش را روی خیلی‌های دیگر گذاشته، روی من هم گذاشته که دچار انجماد ذهنی نباشیم. حاج نادر همیشه در حال پویایی بود و ذهنش یک‌جا متوقف نمی‌شد. هر دفعه می‌دیدم با مطالب، با فضای فرهنگی و مسائل سیاسی و اجتماعی به‌روز است. مسئولیت‌نداشت ولی به‌عنوان مشاور کنار جوان‌ها بود.

بعضی‌ها بودند که شاید خیلی هم با ایشان موافق نبودند ولی باز علاقه‌مند بودند، می‌رفتند با او بحث و گفت‌وگو می‌کردند. یا خودش توی برنامه‌های تلویزیونی یا برنامه‌های مختلفی که داشت از آن‌ها دعوت می‌کرد و خیلی‌ها را جذب کرد. وقتی حرف طیف‌های مختلف را درباره‌ی ایشان بشنویم، آن وقت حاج نادر واقعی را از زوایای مختلف می‌بینیم. می‌بینیم دغدغه‌ها، سرگرمی‌ها و علائقش چه بوده. او جهان‌های متنوعی را درک و تجربه کرده بود.

به‌خاطر همین هم من فکر می‌کنم که باید بروید با آدم‌های مختلف و غیرایرانی‌ها به شکل آنلاین گفت‌وگو بکنید تا تصویر کامل‌تر و واقعی‌تری از حاج نادر به دست بیاورید.



ظرفیت شنیدن دیدگاه‌های مخالف را

داشت

حاج نادر شخصیتی جذاب و چند بُعدی داشت. ظرفیتش خیلی بالا بود و می‌توانست دیدگاه‌های متفاوت و حتی مخالف خودش را کاملاً بشنود. تصویر این ظرفیت و سعه صدری که داشت کم‌تر در رسانه از حاج نادر دیده شد. گذشته از اینکه اصول خودش را داشت و ممکن بود توی بعضی از اصول، با من یا با خیلی‌های دیگر هم راستا نباشد. هم‌نسل من بود، ولی می‌دیدم با دو نسل قبل و بعد از من راحت و صمیمی می‌تواند ارتباط برقرار بکند. جزو افراد کم‌نظیری بود که می‌توانست با افراد مختلف از ملیت‌های مختلف و از نقاط مختلف دنیا گرم بگیرد. بعضی‌ها گارد می‌گیرند یا جبهه‌ای می‌گیرند که آدم از چهره‌شان می‌فهمد دیگر نمی‌خواهند بشنوند، ولی وقتی با حاج نادر صحبت می‌کردی، حتی دیدگاه مخالفش را هم با او مطرح می‌کردی، با تبسم، با علاقه و با دقت گوش می‌کرد و این برای من خیلی جذاب و آموزنده بود.

↓
جزو افراد کم‌نظیری
بود که می‌توانست
با افراد مختلف از
ملیت‌های مختلف و
از نقاط مختلف دنیا
ارتباط برقرار کند.

مراقبه‌ی مبارزه داشت

□ به روایت وحید یامین پور



▲ برای همه‌ی دردهای بشر غصه می خورد

نادر طالب‌زاده را هر وقت می‌دیدید در حال مراقبه‌ی مبارزه بود. همیشه این بود. هیچ وقت اوضاع برای این آدم عادی نمی‌شد و هیچ وقت دچار روزمرگی و روزمرگی نبود. دلیلش این بود که نادر طالب‌زاده، انگار همیشه یک مسافر یا یک مهاجر جهان وطن بود.

مرزهایی که او در آن زندگی می‌کرد، خیلی فراتر از ایران، جمهوری اسلامی، آسیا، جهان اسلام و جهان تشیع بود. انگار همه‌ی دردهای جهان در آن واحد برای همه‌ی دردهای بشر غصه می‌خورد. این

▲ چهل سال مراقبه‌ی مبارزه داشت

فکر کردم به اینکه جذابیت نادر طالب‌زاده برای من چی بود و چرا این قدر برای این مرد احترام قائل بودم؟ احترامی که برای کم‌تر کسی در فضای هنری و رسانه‌ای قائل بودم. واقعیتش به مفهومی رسیدم و آن این بود که نادر طالب‌زاده به معنای واقعی کلمه، اهل مراقبه بود. مراقبه در فضای سیر و سلوک و عرفان و تصوف معنا پیدا می‌کند و منظور من از مراقبه، معنای مرسوم عرفانی‌اش نیست؛ منظورم مراقبه‌ی مبارزه است. اگر من نادر طالب‌زاده را نمی‌دیدم، احتمالاً باور نمی‌کردم که کسی می‌توانست واقعاً این قدر دوام بیاورد. نادر طالب‌زاده، ۴۰ سال مراقبه‌ی مبارزه داشت.



اگر من نادر طالب‌زاده را نمی‌دیدم، احتمالاً باور نمی‌کردم که کسی می‌توانست واقعاً این قدر دوام بیاورد. نادر طالب‌زاده، ۴۰ سال مراقبه‌ی مبارزه داشت.



اویی که می‌خواهد این مأموریت بزرگ را به دوش بکشد، مسئله‌هایش نمی‌تواند کوچک باشد؛ باید جانفش به اندازهٔ مظلومان جهان و به اندازهٔ افق بزرگ انقلاب و تاریخ، وسعت پیدا بکند.



تحریک جبههٔ انقلاب، به خصوص نیروهای هنری-رسانه‌ای انقلاب، باید مقداری بیش‌تر باشد تا مسئله‌هایشان جدی‌تر بشود.

بودنش این است. متأسفانه این دست آدم‌ها در فضای فرهنگ و هنر و رسانهٔ ما کم‌اند.

مسئلهٔ سفر و هجرت را جدی بگیریم

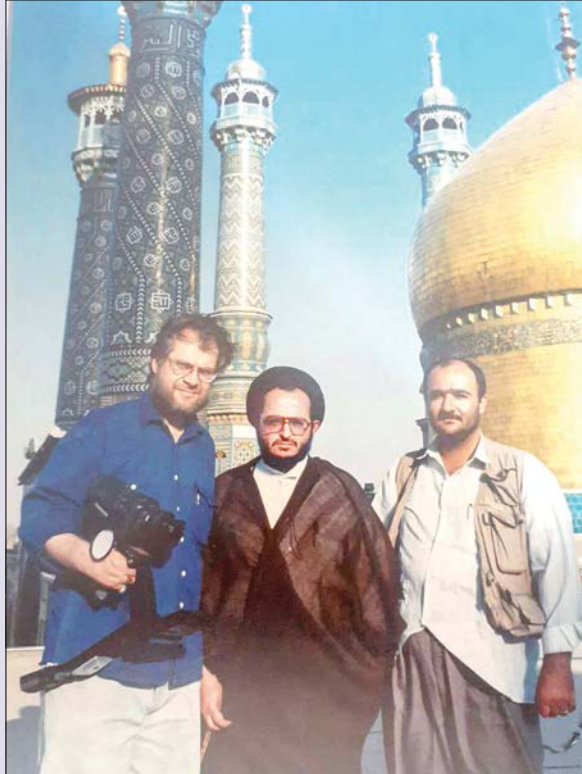
تحریک جبههٔ انقلاب، به خصوص نیروهای هنری-رسانه‌ای انقلاب، باید مقداری بیش‌تر باشد تا مسئله-هایشان جدی‌تر بشود. مسئلهٔ سفر و هجرت را باید مقداری جدی بگیریم. اگر اهل کنشگری فرهنگی، هنری و رسانه‌ای به نفع انقلاب اسلامی هستیم، باید یک سری از مسائل را ولو در وسعت کشور خودمان و در همین وسعت از نزدیک لمس کنیم. باید کوله‌پشتی‌های سفرمان مقداری آماده باشد، مسافرت برویم و مسئله را از نزدیک بینیم. این جلوی گنبدیده‌شدن و سکونی را می‌گیرد که باعث می‌شود جهان انسان و مسائلش کوچک بشود و درگیری‌های کوچکی پیدا بکند. امیدوارم که این اتفاق بیفتد.

غصه خوردن‌ها این انسان را بزرگ کرده بود. جانفش را بزرگ کرده بود. قلب، قلب و وسیعی بود و این نشانه‌ها خودبه‌خود در آن پیدا می‌شد. به خاطر همین این آدم هیچ‌وقت طعمهٔ جریان سیاسی خاص، قبیله‌گرایی و جبهه‌بازی سیاسی نشد. هیچ‌وقت آلوده به خودنمایی و به تعییر خودش، «شوآف» نمی‌شد.

یکی از خط قرمزهایش این بود که کاری که توی رسانه می‌کنیم شوآف نباشد و حقیقت، مسئله‌مندی و باورمندی خودت را نشان بدهی. چیزی که توی رسانه خیلی کم است. اینکه هیچ‌وقت اهل شوآف نباشد، به نظرم نتیجهٔ این بود که جان و قلبش به اندازهٔ مظلومان کل جهان و دردهای کل بشریت، وسعت پیدا کرده بود. معنایش این نیست که ضرورت دارد شما با همهٔ نظریه‌ها و تحلیل‌ها و نگرش ایشان در موضوعات مختلف موافق باشید؛ قاعدتاً این نیست. ولی حتی مخالفان او، این روحیه، این حس و این صداقت را محترم می‌دانستند.

به نظرم این همان درسی است که من و شما باید بگیریم که انسان تراز، انسان انقلاب اسلامی و اویی که می‌خواهد این مأموریت بزرگ را به دوش بکشد، مسئله‌هایش نمی‌تواند کوچک باشد؛ باید جانفش به اندازهٔ مظلومان جهان و به اندازهٔ افق بزرگ انقلاب و تاریخ، وسعت پیدا بکند. اگر این اتفاق افتاد، آن وقت از این شوآف و خودنمایی هم بیرون می‌آید و محترم می‌شود. آن وقت این گفتمان به قبیله‌گرایی و بازی سیاسی و قدرت‌طلبی و فرصت‌طلبی متهم نمی‌شود، به سوءاستفاده از احساسات عمومی و عواطف مردم متهم نمی‌شود. منحصر به فرد





من سرباز انقلاب هستم

□ به روایت حجت الاسلام مجید پورطباطبایی

طالب زاده در کنار برنامه‌هایی که از «راز» شروع کرد کادرسازی به این معنا هم انجام می‌داد.

▲ مصاحبه با استاد صفایی حائری

وقتی آقای طالب زاده تصمیم گرفت سریال عصر انتظار را بسازد از من خواست تا واسطه مصاحبه با تعدادی از علما شوم. از جمله این حضرات مرحوم آقای صفایی حائری یا همان عین صاد معروف بود. استاد عین صاد رحمت الله علیه بعد از این که پسرش محمد در پنجم فروردین ۱۳۶۷ شهید شد به یک باره تصمیم گرفت درس و بحث را تعطیل کند. یادم است فرزندشان حول وحوش اذان صبح

▲ کادرسازی بین المللی داشت

تلویزیون شبکه المنار که شکل گرفت، تازه فهمیدیم اساس شبکه المنار را طالب زاده گذاشته. همان بچه‌هایی المنار را راه انداختند که ایشان سال ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ وقتی معاون بین الملل فارابی بود در دفتر مدیریتش پرورش شان داده بود. وقتی آقای طالب زاده به لبنان می‌رفت، بچه‌های حزب الله او را توی فرودگاه بیروت تحویل می‌گرفتند و تا جزئی‌ترین پناهگاه‌های زیرزمینی شان می‌بردند. این قدر به او اعتماد داشتند. از آن طرف بر و بچه‌هایی که اساس تلویزیون افغانستان را تشکیل دادند، همگی در مرکز فیلمسازی توسط حاج نادر آموزش دیدند.

↓
وقتی آقای طالب زاده به لبنان می‌رفت، بچه‌های حزب الله او را توی فرودگاه بیروت تحویل می‌گرفتند و تا جزئی‌ترین پناهگاه‌های زیرزمینی شان می‌بردند. این قدر به او اعتماد داشتند.

آن عصر انتظار نام دارد و این همان مصاحبه آقای طالب زاده با ایشان است.

البته اصل مصاحبه تصویری هم موجود است. آقای طالب زاده بعد از شهادت شهید آوینی می‌گفت یک روز مرحوم سلحشور به من گفت: «حاج نادر، یک شیخی را پیدا کردم که می‌تواند آقای جلسه‌مان باشد.» گفتم کی است؟ گفت علی صفائی. ایشان هم می‌گفت با خنده به او گفتم خیلی سال است او را می‌شناسم

▲ من سرباز انقلاب هستم.

سال ۱۳۷۶ کنفرانس اسلامی توی تهران برگزار شد که در اولین جلسه آن، یک فیلم مستند حدود ۶۰ دقیقه‌ای نشان دادند. این فیلم را آقای طالب زاده علیه آمریکا و اسرائیل ساخته بود. فیلم طالب زاده که اینجا پخش شد، شب بعدش یا همان روز برادر و زن برادرش را در آمریکا دستگیر کردند. کلینیک برادرش را بستند و چند روز بعد خبر آمد که برادر طالب زاده و همسرش بدون هیچ سابقه‌ای مرده‌اند. شائبه این‌که آن‌ها را سربه‌نیست کرده باشند خیلی زیاد بود. طالب زاده هم بعد از این ماجرا به آمریکا ممنوع‌الورود شد. ایشان وصیت کرده بود که بعد از وفاتش روی سنگ قبرش بنویسند که: «من سرباز انقلاب هستم». طالب زاده به معنای واقعی کلمه، سرباز بی‌ادعایی بود. سوم دبیرستان را که خوانده بود به آمریکا رفته بودند. پدر ایشان، سرلشگر اردوبادی از دوستان نزدیک سرلشگر قرنی بود و این‌ها سال ۱۳۳۳ یا ۱۳۳۴ با هم قصد کودتا علیه شاه را داشتند. به دلیل قدرتی که در ارتش داشتند، تنها کاری که با آن‌ها کردند، از کار برکنارشان کردند و درجه‌هایشان را گرفتند. پدر ایشان هم به این خاطر از ایران رفت. بعد از انقلاب، طبق فرمان ۸ ماده‌ای

ورودی حلبچه با گلوله تک‌تیرانداز عراقی شهید شده بود. بعد از شهادت محمد، مرحوم عین صاد (ره) تا مدتی از درس کناره گرفت.

دنبال جایی می‌گشت غیر از خانه‌اش که دور از دیگران باشد و خلوت بگزیند. خانه ایشان بیرونی و اندرونی داشت و چه ایشان بود چه نبود، در بیرونی آن همیشه باز بود. گاهی موقع حتی ایشان سفر بود. مثلاً چند روز مشهد بود ولی چند نفری توی بیرونی مستقر بودند.

ایشان تصمیم گرفت که در خانه را ببندد. دنبال جایی می‌گشت که مستقر بشود و رفقا هم خبر نداشته باشند. منزل ما از خانه‌های سنتی قمی بود که جلو دوتا اتاق داشت، وسط حیاط بود و دوتا اتاق هم عقب بود. کتابخانه من جلو قرار داشت که از آن به کوچه هم پنجره‌ای باز می‌شد. وقتی من دیدم ایشان دنبال جا می‌گردد بهشان پیشنهاد کردم که در کتابخانه من ساکن شود. ایشان از مهر سال ۱۳۶۷ تا خرداد ۱۳۷۴ مهمان ما بود. ۲ سال اول، شنبه صبح می‌آمد و چهارشنبه شب می‌رفت. کل ۵ روزی که آن‌جا بود هم روزه بود. با ما هم شرط کرده بود که همان غذایی که برای ظهر می‌خورید، تنها به اندازه یک کف دست برای من کنار بگذارید.

وقتی آقای طالب زاده گفت می‌خواهم با ایشان مصاحبه بکنم، به منزل ما آمدم و با استاد صفایی در میان گذاشتم. آقای صفایی به او گفت که تو با من مصاحبه می‌کنی ولی نمی‌توانی از این مصاحبه در هیچ سریالی استفاده بکنی چون با این برچسب‌هایی که من روی پیشانی‌ام دارم، به یقین تلویزیون نمی‌پذیرد که من در سریالت باشم. یک کتابی از عین صاد چاپ شده تحت عنوان «تو می‌آیی». این کتاب ۴ بخش دارد که یک بخش

↓
طالب زاده یک آدم
صرفاً عملگرا نبود.
اگر طالب زاده به
سراغ تشیع می‌آید،
یک سیر مطالعاتی از
بودیزم به مسیحیت
و اسلام و تشیع این
تحول را در او ایجاد
می‌کند.

می گذاشت، بدون اینکه نام و نشانی از او باقی بماند.

▲ برای فیلم سازی به امام رضا توسل کرد

ما معمولاً از نیمه دوم ماه رمضان مشهد بودیم. یکی از این ماه رمضان‌ها مصادف بود با آن موقعی که آقای طالب زاده «بشارت منجی» را می ساخت. نیم ساعت به افطار شب بیست و سوم ماه رمضان، من از در روبروی ضریح آدمم وارد ضریح امام رضا (ع) بشوم. دیدم طالب زاده پای ستون ایستاده. او را صدا کردم و حال و احوال کردم. گفتم: «برای چی اومدی؟ بیافطار بریم پیش رفقا.» گفت: «نه. می خوام همین الان برگردم. فردا قراره این فصل شام آخر عیسی (ع) رو بگیریم. امشب خدمت امام رضا (ع) اومدم که از ایشون کمک بگیرم. همین عصری رسیدم. زیارت می کنم. بعد از زیارت هم شب ساعت ۱۱ با هواپیما برمی گردم.» نکته خیلی ریزی است که وقتی کسی کار مهمی می خواهد انجام بدهد، این جور فکر می کند که نیاز به یک پشتوانه معنوی دارد. بلند می شود از تهران به مشهد می آید. کارش را معطل می گذارد که خدمت امام رضا (ع) بیاید، توسلی بکند و برگردد. اینها شاخصه هایی است که آدم را حساس می کند.

امام همه اموالشان را مصادره کرده بودند. حضرت آقا مستقیم دستور دادند اموال طالب زاده برگردانده بشود. ولی ستاد فرمان امام اقدامی نکرد. با این وجود طالب زاده حتی نیامد مجدداً به آقا بگوید که فرمان شما را اجرا نکردند. ولی تا آنجا که نفس و توان داشت، برای انقلاب کار کرد. طالب زاده یک آدم صرفاً عملگرا نبود. اگر طالب زاده به سراغ تشیع می آید، یک سیر مطالعاتی از بودیزم به مسیحیت و اسلام و تشیع این تحول را در او ایجاد می کند. بعد از این تحول می آید پای اعتقادش می ایستد و با تمام وجود هم می ایستد.

▲ «خنجر و شقایق» را در اختیار حاتمی کیا گذاشت

سال ۱۳۷۲ یا ۱۳۷۱ شنید که حاتمی کیا می خواهد فیلمی راجع به بوسنی بسازد. ۶ تا نوار وی اچ اس که یک دوره کامل از سریال آماده شده اش «خنجر و شقایق» بود را به حاتمی کیا داد. این سریال اجازه پخش نگرفت. اوج صحنه های جنگ صربستان در این سریال بود. فیلم حاتمی کیا ساختار اصلی اش را مدیون طالب زاده و «خنجر و شقایق» بود. البته آقای حاتمی کیا خودش خط عاشقانه ای را توی فیلمش آورده بود اما زیرساخت ها و برخوردهایش با صرب ها ... همه برگرفته از فیلم «خنجر و شقایق» بود. طالب زاده اگر فکر می کرد آن چیزی که دارد به درد کسی می خورد، به راحتی در اختیار



نادر مصلح اجتماعی بود

□ به روایت حسن عباسی

ده‌روزی ادامه داشت. در خلال همین تمرین‌ها یک گروه از روایت فتح برای ضبط برنامه زیر نظر شهید آوینی رضوان‌الله‌علیه به منطقه آمدند. البته خود ایشان فقط یک روز حضور داشت و باقی کار دست همکاران ایشان بود. نادر طالب‌زاده هم آمده بود تا برای صداوسیما ضبط انجام دهد. در مدت حضور نادر رفت‌وآمدهایی با هم داشتیم که باب آشنایی ما بود.

چند سال بعد از آن دیدار در مرکز تحقیقات معاونت سینمایی وزارت ارشاد جلساتی با اصحاب هنر و اندیشه برگزار می‌شد و نادر در برخی از جلسات حضور داشت. من هم گاهی اوقات که شرکت می‌کردم ایشان را می‌دیدم. این

سابقه‌ی آشنایی من با مرحوم حاج نادر طالب‌زاده به اواخر شهریور و اوایل مهر ۱۳۶۷ برمی‌گردد. یک ماه بعد از جنگ به مدت ده روز یک دوره‌ی تمرینی در سد لتیان داشتیم. هدف تمرین برای گرفتن نیروهای چتربازی بود که برای تمرین در آب رها می‌شدند. سال ۱۳۶۶، یک سال قبل از این تمرین، وقتی در مانور شهادت در تنگه‌ی هرمز بودیم، ۲۴ نفر از دوستان مان از مجموع ۶۴ نفری که سوار هواپیما بودند به دلیل نقص در تخلیه به شهادت رسیدند.

پایگاه سد لتیان دست ما بود و این آموزش‌ها آنجا انجام می‌شد. در نهایت مشخص شد که به چه شکل باید این نقیصه را رفع کرد. این تمرین‌ها

جلسات در سال‌های ۷۱-۷۴ در دوره‌ی معاونت سینمایی آقای ضرغامی برگزار می‌شد. در آن زمان جریان سیاسی روایت فتح کامل شده بود. مسئله‌ی سینمای دفاع مقدس به جریان تبدیل شده بود و معاونت سینمایی روی این مباحث کار می‌کرد. برایش بررسی ساختار تاریخ سینما خیلی مهم بود. لذا برای این مباحث که مربوط به سینمای دفاع مقدس و سریال‌های تاریخی تلویزیون بود اتاق فکری‌هایی تشکیل شد. در این جلسات افراد مختلفی حضور داشتند و کارشناسان دانشگاهی و حوزوی بر این مباحث مطالعه می‌کردند. جلسات از نماز مغرب شروع می‌شد و تا ساعت ۲ نیمه‌شب به طول می‌انجامید. افراد مختلفی در آن جلسات می‌آمدند و به بحث‌های فلسفه هنر و تاریخ هنر سینما که از زمان آوینی شروع شده بود اما هنوز به نظم و نسقی نرسیده بود می‌پرداختند این جلسات برای نادر بسیار جذاب بود.

جلسات که با حضور جریان‌های مختلف فکری و هنری و رسانه‌ای بود به دلیل وجود اختلاف نظرهای شدید، اکثر مواقع به دعوایی می‌انجامید و زدوخوردهایی می‌شد. خیلی دوران عجیبی بود اما این ماجرا ادامه پیدا کرد. بخشی از این جلسات بررسی مسائل پشت پرده‌ی سینمایی بود که باید به حل مشکل فیلم‌های سینمایی کمک می‌کرد. این‌ها بالاخره عناصر فکری می‌خواستند و در پیوست‌شان باید جلساتی گذاشته می‌شد.

من شهادت می‌دهم که از زمان آشنایی من با حاج نادر تا زمانی که رحلت کردند، در طول این ۳۱ سال ایشان هرچه جلوتر رفت ثبات قدمش از نظر فکری و نظری نسبت به اسلام و انقلاب و نظام بیشتر شد. مانند آن‌که شما اولین بار در سال ۶۷-۶۸ از یک باغی رد بشوید و یک درخت

باریکی ببینید و پس از ۳۲ سال برگردید ببینید که آن درخت تنومند شده و قد کشیده و برگ‌وبار و میوه‌ی زیادی داده است؛ روند تکمیل فکری و عملی و ذهنی نادر این بود.

من یک فرمولی دارم که از شهید مطهری گرفتم. شهید مطهری می‌نویسد که ما در تاریخ فقیه زیاد داشتیم، منجم زیاد داشتیم، طیب و فیلسوف و هنرمند و صنعت‌گر و شاعر هم زیاد داشتیم اما مصلح اجتماعی کم داشتیم. هر کسی فقیه و فیلسوف و منجم و طیب و صنعت‌گر و هنرمند بود لزوماً مصلح اجتماعی نیست. ایشان می‌گوید که باید حول این فکر بکنیم که چرا این نقیصه را داریم. این دغدغه‌ی من شد و در مسائل پژوهشی و فکری، مترومیزانی بود برای سنجش خودم و دیگر کسانی که مدعی زندگی جهادی و انقلابی هستند. آیا مصلح اجتماعی هستید یا نه؟ رزومه این را می‌گوید: «آقای فلانی به این تاریخ تولد و شماره‌ی شناسنامه و مدرک تحصیلی.» این شد رزومه‌ی طرف اما رزومه باید بیاید بگوید شما مصلح اجتماعی هستید یا خیر و اگر بودید با چند مفصله در جامعه مواجهه صورت دادید؟

قضاوت من به عنوان کسی که ۳۱ سال با نادر حشرونشر داشت همان لقب مصلح اجتماعی بودن است. من نادر را مصلح اجتماعی دیدم. در بیست سال اخیر که رفت و آمدهای ما بیشتر شد و نان و نمک هم را خوردیم و تعاملات زیاد فکری داشتیم، در بزنگاه‌هایی که من به مقابله با سه رئیس جمهور جمهوری اسلامی به دادگاه رفتم و با ۹ وزیر به چالش سنگین رسیدم و با عوامل اساسی حکومت برای اصلاح حکومت درافتادم و صبح تا شب هم رفتم دادگاه و با پیچیده‌ترین پرونده‌های سیاسی دست‌وپنجه نرم کردم، در این

نادر یکی از ویژگی‌هایش این بود که برای هر برنامه‌اش یک جریان‌سازی عمیقی داشت لذا سیستم باید می‌دوید تا به نادر برسد. ویژگی این آدم این بود که ثبات قدم داشت. مصلح اجتماعی بود دقیقا به معنای آن چیزی که شهید مطهری دنبالش بود و این مصلح اجتماعی بودن را به داخل مزرها خلاصه نکرد و دولت آمریکا با توجه به فعالیت‌های گسترده و دقیق نادر علیه ساختار اختاپوسی صهیونیسم در دنیا، او و همسرش را در بالاترین سطح تحریم آمریکا قرار دادند. یعنی آمریکایی‌ها آنقدری که از حرکت نادر می‌ترسیدند از حرکت قاسم نمی‌ترسیدند. دلیل هم آن بود که اگر ما در جنگ سخت حاج قاسم را داشتیم اول گذاشتندش توی لیست تحریم بعد شهیدش کردند. در یک سطر در جنگ نرم هم همین وضعیت را دیدیم که این‌ها با نادر همین ترتیب را پیش گرفتند

میان نادر یکی از معدود کسانی بود که از ابتدای هر پرونده تا انتهایش مسئله و دغدغه‌اش این بود که حق با ماست و موضع قاطعی نسبت به آن‌ها می‌گرفت و مواجهه را به رسمیت می‌شناخت. این در زمانی است که بسیاری از مدعیان می‌دانستند حق با ما است و جرئت ابراز نظرشان را نداشتند. حتی من هروقت که می‌رفتم زندان و می‌آمدم، شما در عکس‌ها و فیلم‌ها می‌بینید اولین کسی که می‌آمد در دادگاه و یا حتی زندان نادر بود. خیلی عجیب بود. من یک بار همین او‌آخری که رفته بودم زندان وقتی که آمدم یک دفعه آقای طالب زاده با وجود اینکه کسالت داشت با خانمش آمد. نادر در اصطلاح اجتماعی محافظه‌کار نبود و آنچه که می‌دانست درست است را انجام می‌داد. او خط رسانه‌ای ربوی بودن سیستم بانکی را خودش شروع کرد یا قمار در بورس را جریان‌سازی رسانه‌ای کرد.

↓
نادر یکی از ویژگی‌هایش این بود که برای هر برنامه‌اش یک جریان‌سازی عمیقی داشت. ویژگی دومش ثبات قدمش بود و سومین ویژگی‌اش این بود که مصلح اجتماعی بوده تعبیری که شهید مطهری می‌گفت





سیر آفاق و انفس حاج نادر

□ به روایت مجتبی نامخواه

خود ما نیز عجیب بود. او برای ما بیان کننده درکی وجودی و بی واسطه از انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی را به مثابه یک دگرگونی ژرف، انسانی، درونی، باطنی و انفسی تجربه کرده بود و آن را این چنین روایت می کرد. هیچ گاه از یاد نمی برم در یکی از نخستین دیدارها، در نیمه های شبی که از فشرده گی برنامه ها و کارهای آن روز تا مرز بیهوشی خسته بود، چگونه و با چه شوقی در دل و برقی در چشم، از جملات امام خمینی می گفت. کاغذی از جیب کتش درآورده بود و جملاتی از امام خمینی، که به نظر ما جملاتی معمولی بود، را برای مان با شوق و لذت می خواند؛ آن چنان می خواند و می گفت که به ما می فهماند؛ که با تمام وجود درک می کردیم این ها جملاتی معمولی نیستند. جملاتی هستند که عمق معنوی و سادگی زبانی را با هم جمع کرده اند. او در گردها و گفتگوها و آموزش های غیررسمی اش، همواره به گونه ای حرف می زد و رفتار می کرد که می توانستیم با بخشی هایی از متن حرف های او درباره موضوعات مختلف مخالف باشیم. حتی

نادر طالب زاده را ابتدا از گفت وگوها و گفتارهایش در ارائه یک شرح عمل گرایانه و البته انتقادی از شهید آوینی شناختم. می گفت: «اگر آوینی زنده بود، شمشیر می کشید.» بعدتر در میانه دهه هشتاد بود که به واسطه دوست عزیز می که از نزدیکان حاج نادر بود، توفیق دیدار با او دست داد. توفیقی که بعدها بارها تکرار شد و تا پایان دهه هشتاد ادامه داشت. در این سال ها هر از گاهی که حاج نادر به خوزستان می آمد، یک نیم روز و گاهی بیشتر را خالی می کرد تا برگردد گعده کنیم؛ گاهی هم در تهران میهمانش می شدیم. موضوع گعده ها و گفت وگوها از هر دری سخنی بود. گاه «خنجر و شقایق» را می دیدیم و او از خاطره های پشت دوربین می گفت؛ گاهی مستندهای دیگر. گاهی او از دگرگونی، غرب، آوینی، دیگری و خود و خمینی می گفت، گاهی حرف هایی دیگر. هر چه بود حاج نادر برای جمع چهار پنج نفره ما، که میانگین سنی مان بیش از سه دهه از او کوچک تر بود، آن چنان وقت می گذاشت که این همراهی برای

بسیار رادیکال بود. منتقدی که در عین نقد، سرشار از امید به تغییر وضعیت بود و این توأمانی عجیب بود. اعتراف می‌کنم که بسیار دوست داشتم کمی از شیوه او در این جمع میان نقد و امید را بیاموزم و پیروی کنم اما حتی در تحقیق پیرامون انسان انقلاب اسلامی هم نتواسته‌ام به تبیین درستی از این ویژگی جمع‌الجمعی او و مانده‌های او برسیم: نه مانند او اعتراض داریم و نه مانند او امیدواریم. مشابه همین جمع را میان وصول و جست‌وجو داشت. او به نحوی وجودی انقلاب اسلامی رسیده بود و انقلاب اسلامی برای او یک موضع سیاسی نبود. انقلاب اسلامی برای او یک تحول اجتماعی در ایران نبود و بیش و پیش از هر چه، یک دگرگونی انفسی در عمق جان و آن‌گاه آفاقی و در جهان بود. بنابراین رسیدن او به انقلاب اسلامی، نه از جنس رسیدن به یک موضع سیاسی، که چیزی از جنس وصال بود. حال او در نسبت با انقلاب اسلامی، حال جوینده‌ای در پی یک گمشده بود. جوینده‌ای که عمری در جست‌وجوی موقفی شناختی، عرفانی و اجتماعی بوده و آن را در انقلاب اسلامی یافته است. در اغلب موارد، چنین جست‌وجوگر و جوینده‌ای با وصال مطلوب و محبوب، باید آرام بگیرد؛ در مورد حاج نادر اما وضع به کلی وارونه بود. گویی آن وصال به موقف شناختی انقلاب اسلامی به او حس جست‌وجوی بیشتر داده بود. کم و بیش می‌دانیم که سر و کار نادر طالب‌زاده با دوربین و انسان بود. مستند می‌ساخت، مصاحبه می‌کرد و برای چنین کارهایی انسان تربیت می‌کرد. این کارها هر چه نام داشته باشد، پژوهش نیست. در پیام درگذشتی که رهبر انقلاب برای درگذشت ایشان نوشته‌اند اما عنوان «پژوهشگر» را به کار برده‌اند. گمان می‌کنم این عنوان به خوبی این بعد از شخصیت حاج نادر را

در موضوعات بنیادینی مثل سنت، غرب، توطئه و سیاست مخالف باشیم اما همزمان با این مخالفت، نگرش نهفته و آشکار در فرامتن آن حرف‌ها و نیز گوینده‌شان را بسیار دوست داشته باشیم؛ و این ناهمسازی بسیار جذاب بود.

حاج نادر، در کنار چند نفر معدود دیگر، همواره برایم یک مورد خاصی و پیچیده از مطالعه و پرسش بود و من در آن گنده‌ها بیشتر به دنبال این پرسش بودم: او چگونه انسانی بود و چه تجربه دگرگونی انسانی را از سر گذراند که این گونه شد؟ بعدها در مقالات و تحقیقات و پایان‌نامه و رساله چیزهایی درباره انسان انقلابی و انقلاب انسانی نوشتیم، که اگر چه صورتی نظری داشت ولی پاسخی از جمله به همین پرسش بود.

از جمله ویژگی‌های او یک جمع دشوار دیالکتیکی میان نقد و امید بود: حاج نادر سرشار از امید بود، آن قدر که وقتی آن چند ساعت دیدار با او دست می‌داد، تا یکی دو روز، انگار برق چشمانش در وجودمان جهیدن گرفته باشد، سر حال و پُر از نیرو برای دگرگونی اوضاع بودیم و چه بسا گاهی تا روزها پس از دیدار نیز این احساس را همراه داشتیم.

از سوی دیگر نگاه او سراسر انتقادی بود؛ یک شورشی بر ضد تقریباً همه چیز؛ برای ما که جوان بودیم و بیشتر حالمان حامل اعتراض بود، این جذاب و جالب بود که کسی را می‌دیدیم از میان سالی عبور کرده ولی آن قدر منتقد و معترض و حتی گاهی به شکلی آناارشی است. آن قدر منتقد که برای نگاه کردن به سطح نقد او، کلاه از سرمان می‌افتاد. از نقدهای جزئی، سلیقه‌ای و شخصی با اغماض تمام می‌گذشت. سعی می‌کرد عبادالرحمان باشد و خطابه‌های جاهلان را به سلامی پشت سر بگذارد؛ در مسائل اساسی و عدالت‌خواهانه اما یک منتقد

توضیح دهد: جستجوگرِ دوربین به دستِ قصه ما، رونده آن مسیر پژوهشی و جست و جوگرانه‌ای بود که امروز ما نیازمند آنیم.

انقلاب اسلامی برای او یک تحول اجتماعی در ایران نبود. این انقلاب در نظر او بیش و پیش از آن تحول سیاسی، یک دگرگونی انفسی بود که نخست در عمق جان‌ها روی داده و آن‌گاه از طریق آنان به جهان‌شان کشیده شده و ابعادی آفاقی یافته است. او تلاش می‌کرد هم‌زمان این دو دگرگونی را دنبال کند. در آستانه هفتاد سالگی بود اما از کوشش برای دگرگونی درونی دست برنداشته بود و همچنان شور جوانانه‌ی تغییر داشت و در عین حال تلاش می‌کرد این دگرگونی را در جهان بسط دهد.

شیخ محمود شبستری، در گلشن راز در در ضمن یک تمثیل، ظهور حقیقت در هستی را این چنین توضیح می‌دهد: «جهان انسان شد و انسان جهانی». این یک استدلال مهم در عرفان اسلامی، درباره نسبت جهان درون و جهان برون است. مضمون این استدلال، دست‌کم همبستگی میان «انسانی شدن جهان» و «جهانی شدن انسان» است. شیوه زندگی نادر طالب‌زاده التزام به این همبستگی بود. در نظر (عمل) او، کوششی جهانی برای جهانی انسانی، باعث شده بود خود او به انسانی جهانی تبدیل شود. مسئله تنها سابقه و تجربه زیستن او در آن سوی دنیا نبود. او این تجربه را دست‌مایه کوشش‌های جهانی خود قرار داده بود. در نظر او انسان باید تلاش می‌کرد که دگرگونی در خود را توأم با دگرگونی در جهان به پیش ببرد و در دل این مسیر به «انسانی جهانی» تبدیل شود. او اعتقاد داشت که این، جوهره‌ی ایده انسان‌شناختی انقلاب اسلامی است و در هر جا، اگر کوششی انسانی و انسان‌سازانه مبتنی بر ایده انقلاب اسلامی در جریان است، نتیجه باید پرورش

انسانی جهانی باشد.

آخرین بار در کنفرانس خبری دوازدهمین جشنواره عمار، برای ارائه بحثی درباره نخستین جشنواره علوم انسانی عمار، کنار دستش نشسته بودم و می‌دیدم با این که حال مساعدی نداشت؛ سعی می‌کرد ادامه بدهد. در آغاز جلسه چند کلمه روی کاغذی نوشت که لابد همان‌ها را بگوید. موقع صحبت اما آن چنان بحثش را پر از شور امید و در عین حال انتقادی ارائه کرد که همه ما به وجد آمدیم و بعد از کنفرانس با دوستان دیگر درباره این «وجد» صحبت می‌کردیم. راز این وجد و آن جمع چه بود؟ نمی‌دانم اما می‌دانم مشابه همین وقتی را که برای جمع کوچک ما می‌گذاشت، برای دیگران بسیاری می‌گذاشت. برای او انسان پروژه نبود، مسئله بود. همین بود که بی‌آن که همچون مدعیان ادا در بیاورد، برای امر تربیت و پرورش انسان‌ها وقت می‌گذاشت. در این وقت‌ها، همان طور که گفتم، بیش از همه چیز به ما حس نقد و طرد وضعیت‌های موجود می‌داد. امید به برقراری وضعیت‌هایی دیگر می‌داد و البته «جرأت»؛ جرأت بودن؛ جرأت انقلابی بودن. اگر بگوییم او برای نسلی از ما و در مواجهه با اضطراب‌های هویتی مان معلم جرأت بود؛ بیراه نگفته‌ام. دیگر این که در میانه همه حرف‌هایش درباره امید و نقد و جرأت و دگرگونی و غرب و غیره، یک نفر نشسته بود و آن یک نفر بی‌شک خمینی بود. خمینی‌ای که او برایمان تفسیر می‌کرد، سراسر شور ویرانی نظم‌های ناهم‌ساز و ساختن جهانی دیگر بود. شاید نتوانم این نکته را در این فرصت منتقل کنم اما خمینی حاج نادر درست در مرکز همه ایده‌هایش، در مرکز جهان فکری او جای داشت و حاج نادر خیلی صادقانه تلاش می‌کرد که انسان خمینی باشد. خیلی پیش می‌آمد که در موضوعی حاج نادر حرف و نقل و ایده‌ای

می رسیدیم؛ چند ساعتی وقت می گذاشت و گعده می کردیم. شب که از نیمه می گذشت هر یک، گوشه ای می خوابیدیم اما او فقط کمی می خوابید. قبل از اذان صبح بروی خواست و برای خود خلوت سحری داشت؛ نمی دانم در آن خلوت چه می کرد که بعد از نماز صبح، به عیان می دیدیم همچون تیر از چله کمان رها شده، برای حرکت و جنبیدن، نیرو و انگیزه داشت.

کاش حاج نادر، برای نسل ما هم مثل بزرگ ترهایمان یک فعال رسانه ای بود؛ یک تهیه کننده یا یک فعال سیاسی، همکار، مجری تلویزیونی، چهره مشهور یا هر چیز دیگر. کاش ما هم مثل آن رفیق دیرین و همسایه حاج نادر، با کنایه به سوگ حاصل از مرگ او همراه می شدیم. کاش این چنین زیر آواری از اندوه مدفون نمی شدیم و این چنین نامیدانه یکی از سرچشمه های جرأت و یکی از معلمان خمینی مان را بدرقه نمی کردیم.

داشت و ما هم که کم کم بزرگ تر شده بودیم، برای خود تحلیلی داشتیم. می گفت و می گفتیم. اغلب هم قبول نمی کرد و ما هم قبول نمی کردیم اما درست در همان حالی که آن نظر خاص او را قبول نداشتیم، یا او آن حرف ما خاص را رد می کرد، ما به صداقت و دلسوزی او و به تلاشش برای انسان خمینی بودن، ایمان داشتیم. یک تجربه ای که شاید بتوانم منتقل کنم ولی حتی در آخرین دیداری که در خدمت او بودم تکرار شد.

از دشواری جمع نظرهای حاج نادر گفتیم و این که این دشواری چیزی مثل یک راز بود. این را هم بگویم که از راز حاج نادر چیزهایی بر ایمان مکشوف شده بود. این که این جمع ریشه در آن دگرگونی انفسی و انسانی دارد که او در جریان انقلاب اسلامی تجربه کرده بود. البته ریشه دیگری هم داشت و آن تلاش برای استمرار آن دگرگونی بود. گاهی آخر یک سفر کاری او، در پایان یک روز پر مشغله به هم



سرباز جهانی انقلاب

□ به روایت نعمت‌الله سعیدی

باشد...)) اما چیزی که نمی‌گذارد این برداشت مثبت را داشته باشیم موارد بعدی است. یعنی غربت و مهاجوریت اهل علم و فضل از یک سو و وراجی و پرگویی آدم‌های نادان از سوی دیگر. در آیه دوم سوره مبارکه جمعه می‌فرمایند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

طبق این آیه پیامبران یک ویژگی مهم دارند و دو مسئولیت اصلی. ویژگی مهم آنان این است که از بین مردم عادی و «امی» هستند. مسئولیت اصلی آن‌ها تزکیه اخلاقی دادن به انسان‌ها و آموزش کتاب و حکمت است؛ بنابراین اگر افزایش تعداد شاعران به دلیل جنبه مثبتی بود که اشاره کردیم، اهل علم و حکمت مهاجور نمی‌شدند و آدم‌های بی‌سواد و راج زیاد. یک نگاه گذرای ساده به فضای مجازی و رسانه‌هایی چون اینستاگرام و تلگرام ببیندازیم، حکومت جهل و حاکمیت بی‌سوادی را کاملاً حس می‌کنیم. حالا با این مقدمات چه چیزی می‌توان در مورد مرگ شهادت‌گونه نادر طالب‌زاده، یا شاید هم شهادت مرگ‌گونه او گفت؟ آیا طالب‌زاده ترور بیولوژیک شد؟ معلوم نیست. باید صبر کنیم ببینیم نتیجه جنگ روسیه و اوکراین چه می‌شود.

علائم و نشانه‌های آخرالزمان شامل طیف وسیعی از اتفاقات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، زیست محیطی (از قبیل سیل، زلزله، بیماری‌های مسری و انواع بلایای طبیعی و...) و حتی رخداد‌های متافیزیکی می‌شود. ظلم‌های فراگیر، فقر و قحطی، جنگ‌های نظامی، مرگ‌های ناگهانی، زنانی که لباس‌های مردانه می‌پوشند و برعکس، قاریان قرآن و علمایی که به دین عمل نمی‌کنند، دین‌دارانی که پول را می‌پرستند، بازاریانی که ربا می‌خورند، فرزندان‌هایی که به والدین خود امر و نهی می‌کنند، مساجد مجلل و باشکوهی که خالی از نمازگزار می‌مانند، مومنانی که در جامعه خوار می‌شوند و بی‌دینان حرام‌خواری که عزت می‌یابند و... شاید صدها مورد دیگر. اما بین این همه حوادث عجیب و غریب دو مورد برای نگارنده جالب توجه‌تر است، افزایش تعداد شاعران و سخنران شدن و پرگویی آدم‌های بی‌سواد.

اینکه تعداد شاعران زیاد می‌شود ممکن است به این دلیل باشد که اکثر مردم به جای عقلانیت از تخیل پیروی می‌کنند، اما لزوماً به معنای منفی نیست. زیرا شعر نیز دو جزء از هفتاد جزء نبوت محسوب می‌شود. مثل عقل که رسول باطن است و خواب که می‌تواند منشأ الهامات انسان باشد. یعنی انسان دوره آخرالزمان می‌کوشد دوباره به عصر پیامبران بازگشته و با آسمان ارتباط بگیرد. (این همان نیاز به ظهور یک معصوم است. کسی که در کنار قرآن دارای مقام عصمت بوده و قرآن ناطق

↓
مرحوم نادر طالب‌زاده
کابوس زنده‌ای برای
صهیونیست‌های
اسرائیل و کل جهان
بود. جهانی که امروز
توسط پنگاه‌های
رسانه‌ای یهودیان
مولتی‌میلیاردر اداره
می‌شود.



آیا روسیه می‌تواند از راز صدها آزمایشگاه و مرکز تحقیقاتی فوق پیشرفته و فوق محرمانه بیولوژیک و تسلیحات میکروبی اوکراین سر در بیاورد؟ یا اگر سر درآورد، می‌خواهد اطلاعات مربوط به آن‌ها را منتشر کند؟ (یا اگر منتشر کرد، باز هم کسانی چون مرحوم طالب‌زاده وجود خواهند داشت که فوراً پی به ارزش چنین اطلاعاتی برده و در همین راستا برنامه و مستندسازی کنند و اجازه ندهند این صدای سقوط تشت رسوایی ناتو در حجم انبوه اخبار جعلی و مبتذل شنیده نشود!) همان مراکز که در طول سال‌های اخیر از طرف آمریکا و کشورهای عضو پیمان ناتو و البته صهیونیست‌ها در اوکراین پایه‌گذاری شده و با میلیاردها دلار بودجه اداره می‌شد.

مرحوم نادر طالب‌زاده کابوس زنده‌ای برای صهیونیست‌های اسرائیل و کل جهان بود. جهانی که امروز توسط بنگاه‌های رسانه‌ای یهودیان مولتی میلیاردی اداره می‌شود. صهیونیست‌ها آن قدر در صنایع نظامی اوکراین سهم داشتند و همچنین

نفوذ در سازمان‌های امنیتی عربستان که چنین تروری را انجام دهند. از شرکت پیمانکاری که امنیت و نظارت بر مراسم حج در مکه را بر عهده دارد (یک شرکت اسرائیلی!) گرفته تا سهام داران مراکز تحقیقات تسلیحات بیولوژیک در اوکراین. اگر جای ما و بی‌بی‌سی و صدای آمریکا عوض می‌شد، قطعاً امثال مهدی فلاحتی و مسیح علی‌نژاد چندین برنامه اختصاصی در این مورد می‌ساختند و با ده‌ها کارشناس مختلف در جاهای گوناگون دنیا در همین راستا مصاحبه می‌کردند. با این حال، اولاً اثبات چنین نظریه‌ای نیاز به شواهد و مدارک بیشتری دارد. ما از وقاحت و بی‌وجدانی آدم‌هایی مثل بهرام مشیری محرومیم که هروقت به نفعمان بود تاریخ را به راحتی تحریف کنیم. در ثانی شخصیت مرحوم طالب‌زاده نیازی به آن ندارد! او جوهری زندگی می‌کرد که اگر تصادف هم می‌کرد، شهید محسوب می‌شد. این را خیلی از همین مجریان شبکه‌های معاند ماهواره‌ای می‌توانند تأیید کنند.

↓
 اواز جمله آدم‌هایی بود که خودش را سرراز اسلام و جمهوری اسلامی می‌دانست. سربازی که در مسیر جنگیدن گاهی کارگردان سینما می‌شد و گاهی مستندساز و گاهی نظریه‌پرداز و... هر ضرورت دیگری که پیش بیاید.

همان‌هایی که بعد از برنامه‌هایی مثل راز، خواسته و یا ناخواسته، چیزهای زیادی از مجری‌گری و برنامه‌سازی یاد گرفتند و بر علیه خود جمهوری اسلامی به کارش بستند.

خلاصه، آدم‌هایی مثل طالب‌زاده را نمی‌شود در دوران حیاتشان ترور کرد. بلکه ترور واقعی این آدم‌ها فقط بعد از مرگشان امکان دارد! آن هم طوری که در اکثر مواقع احتمال وقوع آن از طرف نیروهای خودی بیشتر است تا نیروهای دشمن! این تفاوت اصلی بین یک سرباز جهاد فرهنگی و سرباز جهاد نظامی است. (البته بسیاری از شهدای نظامی ما در واقع شهید عرصه فرهنگ نیز بودند.) زیرا بخش اصلی دوران زندگی یک نیروی فرهنگی اتفاقاً بعد از مرگ جسمی و ظاهری او است. یعنی می‌توان مدعی شد، شهدای عرصه فکر و فرهنگ از جمله شهدایی هستند که خواسته یا ناخواسته، بعد از مرگشان رجعت می‌کنند. (رجعت در مفهوم دینی و شیعی مورد نظرمان است. یعنی زنده شدن دوباره شهدا...) در مورد این نکته اگر بتوانیم بیشتر بحث می‌کنیم.

۱. اگر بخواهیم فهرست‌وار ادامه بدهیم، مرحوم طالب‌زاده نه مدرس رسمی دانشگاه بود و نه فیلسوف کلاسیک به شمار می‌آمد و نه کارگردان حرفه‌ای سینما. (البته به صورت رسمی، او یک سینماگر آکادمیک محسوب می‌شد که سینما را در خود آمریکا آموخته بود. اما هیچ‌وقت نتوانست به صورت حرفه‌ای متمرکز بر کارگردانی سینما شود.) همچنین او را نه می‌شد فقط مستندساز معرفی کرد و نه به عنوان مدیر فرهنگی شناخت. او همه اینها بود، اما چیزی که بیشتر از همه مخاطب معاصر ایرانی از طالب‌زاده می‌دید و می‌شناخت، یک تولیدکننده برنامه تلویزیونی و

کارشناس مجری بود. مجری کارشناسی که سینما را به خوبی می‌شناخت. این یعنی هم رسانه را به خوبی می‌شناخت و هم ماهیت سیاست در دوران معاصر را و هم اصلی‌ترین جبهه درگیری و چالش قدرت‌های جهان را. آن مقدمه کوتاهی که گفتیم دقیقاً در همین جا موضوعیت پیدا می‌کرد. طالب‌زاده در بسیاری از برنامه‌هایی که ساخته بود نقش یک کارشناس مجری خبره را داشت که قبل از هر چیز ساکت بودن و گوش دادن را به خوبی بلد بود و رعایت می‌کرد. فرصت نیست توضیح بدهیم که چرا مهم‌ترین ویژگی یک مجری تلویزیونی در دوران معاصر این است که می‌تواند ساعت‌ها حرف بزند، اما یک کلمه چیزی نگوید! طالب‌زاده دقیقاً نقطه مقابل این جریان بود...

در گام بعدی باید بگوییم، زنده‌یاد طالب‌زاده به آن معنا، مجری کارشناس تلویزیونی هم نبود. او از جمله آدم‌هایی بود که خودش را سرباز اسلام و جمهوری اسلامی می‌دانست. سربازی که در مسیر جنگیدنش گاهی کارگردان سینما می‌شد و گاهی مستندساز و گاهی نظریه‌پرداز و... هر ضرورت دیگری که پیش بیاید. از تک‌تیراندازی گرفته تا رانندگی تانک و خلبانی جنگنده! اما چرا از بین تمامی این موارد به مجری‌گری آن مرحوم اشاره کردیم؟ این پرسشی است که پاسخ آن مربوط می‌شود به آخرین و جدیدترین چالش‌های فلسفی در بین متفکران معاصر. متفکرانی که از خداشناسی و جهان‌شناسی پیش از سقراط آغاز کرده و به انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی و... نهایتاً به زبان‌شناسی رسیده‌اند. طالب‌زاده امکان ارتباط و انتقال پیام را ذاتاً مبهم یا منتفی نمی‌دانست. او می‌دانست که این ادعا دروغی و قبح‌حانه است که غربی‌ها در مباحث نظری خود می‌گویند، اما

↓
او وجه مشترک
گفتمان انقلاب
اسلامی را با فطرت
مخاطب جهانی
می‌شناخت و به
وجود چنین چیزی
عمیقاً باور داشت.

برنامه‌های اوست. کسی که می‌دانست ادعای توهم توطئه، وقتی بناست دشمنی غرب و امریکارا با انقلاب اسلامی انکار کند، خودش بزرگ‌ترین توطئه واقعی همین رسانه‌های غرب است! توطئه‌ای که اساساً برای تسخیر توهم مخاطبان و نفوذ گسترده در تخیل آنان طراحی شده است. یعنی می‌دانست جنگ در این عرصه چقدر جدی است.

طالب‌زاده می‌دانست که در این جنگ جهانی نیاز به رزمندگان و مدافعان جهانی نیز داریم. یعنی عملاً به ماهیت فطری ارزش‌های دینی ایمان داشت و می‌دانست که علاقه به ظلم‌ستیزی و یا نفرت از طاغوت و استکبار در جان تمامی انسان‌ها نهادینه شده است. خلاصه او وجه مشترک گفتمان انقلاب اسلامی را با فطرت مخاطب جهانی می‌شناخت و به وجود چنین چیزی عمیقاً باور داشت. یعنی می‌دانست که اگر ارتباط درست شکل بگیرد، بسیاری از مستندسازان و کارگردانان و متفکران جهان غرب هم می‌توانند پرچمدار امپریالیسم ستیزی و یا مقاومت در برابر صهیونیسم

عملاً در کارهای رسانه‌ای خود برعکس این‌گزاره استفاده می‌کنند! مثلاً او معتقد نبود حقیقت وجود ندارد و همه چیز در توجیه‌پذیری خلاصه می‌شود؛ بنابراین هر وقت حرف می‌زد واقعاً می‌خواست چیزی بگوید. برای همین هم به ندرت اجازه می‌داد مهمانان برنامه‌اش بدون شکل گرفتن یک پرسش اساسی و روشن شروع به حرف زدن و انتقال حجم انبوهی از اطلاعات پراکنده کنند!

۲. طالب‌زاده به جهانی بودن اسلام، تشیع و انقلاب اسلامی باور داشت. آخرالزمان در سینمای هالیوود، مستندسازی در جهان اسلام، بحران در منطقه بالکان، نقش رسانه در دیپلماسی بین‌المللی، انقلاب اسلامی و تهاجم رسانه‌ای غرب، عمق استراتژیک دفاعی و امنیتی ایران در خاورمیانه، نقش لابی صهیونیسم در انتخابات آمریکا، نقد فیلم کد داوینچی در راستای تلاش هالیوود برای گسترش نشانه‌شناسی الحادی، تاپشت پرده فروشگاه‌های زنجیره‌ای مک‌دونالد، یا داستان مسلمان شدن محمدعلی کلی ... اینها فقط بخشی از سوژه

↓
هنر طالب‌زاده این بود که می‌توانست در این حجم قیل و قال‌ها و تهاجم و تراجم امواج صداها و بی‌معنا پیام خود را با طول موج مناسبی ارسال کند که شنیده شود.





باشند. یعنی می‌دانست ماهیت آگاهی از جنس نور است و نور تا وقتی نور است از هر روزه‌ای به اطراف صادر می‌شود. این تاریکی و ظلمت است که باید تمام سوراخ و سمبه‌های مرزها و اطراف خود را ببندد تا محفوظ باقی بماند! انقلاب‌هایی

مثل انقلاب کارگری و طبقاتی بلوک شرق سابق و یا آزادی خواهی و دموکراسی در فرانسه، تا آن مقداری که از نور حقیقت و آگاهی برخوردار بودند، مگر به تمام جهان صادر نشدند؟! به هر حال محتوای عمومی بسیاری از برنامه‌های آن مرحوم مربوط به آن بخش از گفتمان انقلاب اسلامی می‌شد که مخاطب جهانی داشت. مثلاً او نمونه‌ها و ژانرهایی را از سینمای هالیوود برای نقد و بررسی انتخاب می‌کرد که اتفاقاً مورد استقبال مخاطب عام داخلی نیز بود. در این راستا طالب‌زاده مهارت خاصی داشت در شناخت گرایش‌های نخبگانی مخاطب عام. (برعکس بسیاری از منتقدان

فرهنگی که دچار نوعی از اشرافیت طلبی ادبی و هنری هستند و عمدتاً به سراغ سوژه‌هایی می‌روند که ذاتاً صورت مسئله طیف خاصی از مخاطبان هستند.) یعنی او سعی داشت مخاطبان عام را وارد بحث‌های تخصصی کند نه برعکس.

۳. یکی از روش‌های ترور بیولوژیک واقعی آدم‌هایی مثل طالب‌زاده وقتی است که بخواهیم آن‌ها را از دسترس مردم و مخاطبان عام خارج کنیم! یعنی بالا بردن او تا جایی که مثل یک نقطه به نظر برسد و دیگر دیده نشود. این همان کاری است که با شهید آوینی هم کردند. هنر طالب‌زاده این بود که می‌توانست در این حجم قیل و قال‌ها و تهاجم و تزاحم امواج صداهای بی‌معنا پیام خود را با طول موج مناسبی ارسال کند که شنیده شود. مثلاً او قبل از هر چیز مخاطب را دعوت به شنیدن می‌کرد، به جای عطش حرف زدن. در بسیاری از برنامه‌های او اگر دقت کنیم، به ندرت می‌بینیم که طالب‌زاده

های درونی‌مان. دوربین فیلم‌برداری خاصیتی عجیبی دارد که خیلی وقت‌ها می‌تواند به باطن آدم‌ها راه‌برد! طالب‌زاده آدمی اهل یقین بود و این ایمان قلبی خیلی وقت‌ها به صورت آرامش ظاهری در چهره و حرکات آن مرحوم تجلی و بروز می‌یافت. مثلاً بیننده احساس می‌کرد که این آدم به حرف‌هایی که می‌زند باور دارد. یعنی از آن جمله افرادی نیست که حرف‌زدن‌شان با معیارهای زندگی شخصی‌شان تضاد دارد.

۵. یک مورد دیگر که نمی‌توانیم از آن صرف‌نظر کنیم و مجبوریم به صورت اجمالی هم که شده متذکر شویم، شرافت ذاتی آن مرحوم در کارهای حرفه‌ای‌اش بود. طالب‌زاده آدمی نبود که از قدم‌زدن روی خطوط قرمزگفتمان انقلاب اسلامی نان در بیاورد! می‌دانیم که شکستن همیشه خوشایند است. بچه‌های کوچک را رها کنیم، دوست دارند تمام ظروف چینی و کریستال خانه را خورد و خاکشیر کنند! (یا مثل دیوانه‌ای که در یک کارگاه یا مغازه شیشه‌گری و سفال‌گری تنها بماند!) خیلی از معجری‌ها و برنامه‌سازهای تلویزیونی و سینماگران و شاعران و... را سراغ داریم که از تساهل و مدارای گفتمان انقلاب سوءاستفاده کرده و با شکستن یا قدم‌زدن روی خطوط قرمز جداییت ایجاد می‌کنند و مخاطب می‌گیرند. مثلاً زیر سؤال بردن قانون حجاب و گشت ارشاد و حمله به مشکلات اقتصادی و غیره. اما طالب‌زاده اتفاقاً و دقیقاً از اصلی‌ترین آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب حرف می‌زد و در موردشان برنامه می‌ساخت. ارزش اصلی و واقعی کارهای او نیز به همین مطلب برمی‌گشت. طالب‌زاده در تمام دوران فعالیت حرفه‌ای‌اش شاید حتی یک بار هم سعی نکرد ادای اپوزیسیون‌ها را در بیاورد.

بخوهد حرف‌طرف مقابل را قطع کند. اشاره کردیم که چرا به این مسئله نیاز نداشت. مثلاً طالب‌زاده قبل از اینکه تریبون برنامه را به مهمانان خودش بدهد، سؤال اصلی را به قدری تبیین کرده بود که اولاً اجازه حاشیه‌رفتن و پراکنده‌گویی کردن را ندهد. درثانی طوری خودش را علاقه‌مند به گوش کردن نشان می‌داد که مهمان برنامه نگران چیزی نباشد و تمام تمرکز خودش را روی حرف‌هایش بگذارد. ثالثاً اگر نیاز بود بحث منحرف نشود، ورودهای او به‌گونه‌ای بود که بخش اصلی گفت‌وگو را دوباره تقویت می‌کرد. یعنی او به جای مخالفت یا طرف مقابل او را به همان حیطه مشترکات خودشان باز می‌گرداند.

الغرض، شاید بتوان برنامه‌های تلویزیونی آن مرحوم را نمونه‌های خوبی برای بحث روش گفت‌وگو و یا به قول امروزی‌ها، آموزش دیالکتیک معرفتی دانست. از ضرورت شکل‌گرفتن پرسش مشخص‌گرفته تا وجوب اعلام مواضع روشن و اقامه برهان و ارائه شواهد و دلایل و قرائن و غیره. مجموعه‌ای از اینها بود که به برنامه‌های طالب‌زاده ظرفیت چهره‌سازی خوبی نیز داده بود. (همان چیزی که امروزه تحت عنوان «برندسازی» مطرح است.) یعنی طالب‌زاده می‌دانست که مثلاً خیلی از چهره‌های گفتمان انقلاب باید ضریب بیشتری بگیرند. باید در برابر رقبا با مجموعه‌ای از نیروهای خوب و قوی همیشه مانور قدرت داد.

۴- آیا چهره خاص مرحوم طالب‌زاده (قد بلند، هیکلی نسبتاً چهارشانه، موهایی قهوه‌ای که به سرخی می‌زد و...) در توفیق رسانه‌ای او نقش داشت؟ بله. اما توضیح این مطلب اتفاقاً خیلی راحت نیست. بخش عمده‌ای از جداییت ظاهری ما آدم‌ها دقیقاً مربوط می‌شود به زیبایی یا زشت

در جستجوی کمال

□ به روایت جمال یزدانی

و کنش‌گر است. ثانیاً عالم علوم انسانی شاهد و راوی
معرکه بدون واسطه حجاب‌های معمول است.

بنابراین عالم علوم انسانی از عافیت‌طلبی و عدم
مواجهه با حقیقت میدان مبارزه به دور است. دقیقاً
جایی که روشنفکری و تحجر به عنوان آفت اساسی
عالمان علوم انسانی از همین جا آغاز می‌شوند. روشنفکر
و متحجر؛ به واسطه جمود نظری (چه در متن مقدس
دینی یا غربی) و عافیت‌طلبی عملی دچار عدم پویایی
می‌شود. این رکود او را دچار فاصله از انسان و حقایق
مربوط به آن می‌کند. این فاصله او را تبدیل به طبقه‌ای
خاص می‌کند، به همین دلیل علم او دچار اشرافیت
می‌شود. در این فاصله‌گیری، مداوماً داده‌های نظری‌اش
را بر جامعه پیرامونی‌اش تحمیل می‌کند و قدرت اقتناع را
از دست می‌دهد. اتفاقاً این دو طیف اهل تکفیر نظری
و عملی‌اند و از این جهت آزادی بشر را محدود کرده و
مانع از رشد آن می‌شوند. به همین دلیل در تعامل با آن‌ها
انسان به جای گشودگی و بسط و رشد، دچار بن‌بست و
تنگ‌نظری می‌شود. جهان این دو طیف کوچک است
به همین دلیل از فهم مردم عاجزند. اما در مقابل عالم
علوم انسانی ما (نادر طالب‌زاده) این‌گونه نیست. او در
جایی اشاره می‌کند: «به روزرسانی فرهنگ اهل بیت،
کار امام بود!»

دو جریان پیش‌گفته اتفاقاً با همین جمله مشکل دارد،
چون با به‌روزرسانی فرهنگ اهل بیت دچار مشکل
است. متحجر از آن باب که دکانش در دینداری تخته
می‌شود؛ و روشنفکر از آن جهت که بت ذهنی‌اش،
یعنی غرب، را می‌شکند! عالم علوم انسانی ما باید بتواند
این به‌روزرسانی را صورت‌بندی و روایت کند؛ صد البته
این به‌روزرسانی درگیری ایجاد می‌کند. یکی از مصادیق

چه بسیار علوم انسانی خواننده‌هایی که نه فهمی از علم
دارند و نه فهمی از انسان. علوم انسانی، بلغور کردن
الفاظ خارجی، یا نظریات ترجمه‌ای نیست که با ژست
دانای کل‌گونه در همه مسائل و اتفاقات ایران و جهان به
کار برده شود. علوم انسانی علم از خود بیگانه‌ای نیست
که چشم بر حقیقت پدیده‌های جهان و درست محیط
خود فروبندد. و با عینک آفتابی شرق یا غرب، حجاب
سیاه بر چشم عالم بیندازد که العلم نور یقذفه الله فی
قلب المؤمن. علوم انسانی به جستجو و یافتن کمال
در جهان و انسان است. نادر طالب‌زاده واجد این دو
ویژگی مبنایی است. عالم علوم انسانی در جستجوگری
سالکانه کمال‌طلبانه‌اش وجودش را مداوماً صاف
می‌کند و این‌گونه به انسان‌های کامل و کامل‌تر تمسک
جسته و معرفت‌نظری و عملی‌اش را از آن‌ها اخذ و با
آن‌ها خود را تنظیم می‌نماید.

نادر می‌گوید: «من کمال را در چهره امام دیدم و به
دنبالش آمدم و خودم را در اختیارش قرار دادم.»
او پیش از این تجربیات مختلفی را از سر می‌گذارند.
عالم علوم انسانی از آن‌جا که با کثرات انسانی روبروست
همیشه در خطر غفلت یا انحراف است. این‌کندن از
کثرات و تمرکز بر توجه به انسان کامل و تحقق آن‌چه او
می‌خواهد؛ تازه در پیچه‌های علم را بر عالم علوم انسانی
باز می‌کند. دال مرکزی توجه حضرت امام چه بود؟
جز قیام‌الله در چارچوب آرمان‌های اسلام ناب؟ البته
شخص امام در درجه دوم از اهمیت است؛ حاج نادر
و امثال او، مجذوب دال مرکزی‌ای شدند که در امام
نمودار شد و از سوی او عرضه شد. بنابراین عالم علوم
انسانی ما در دو وجه زیست می‌کند: اولاً او در هر جا
که معرکه مبارزه برقرار است برای کسب کمال حاضر

کوشش‌های علمی است ولو با تعاریف مرسوم علم متناسب نباشد.

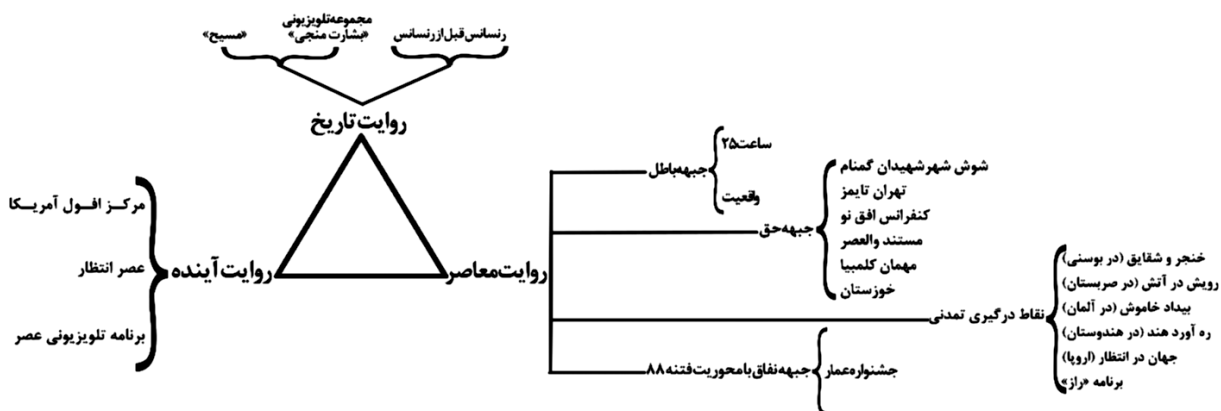
علاوه بر این نادر طالب‌زاده، قصد و عزم امام در حرکت جهانی و تمدنی‌اش فهم کرده بود. بنابراین توجه به نگاه تمدنی در کارهایش بسیار جدی بود: در ابتدای سال ۷۰ که هنوز حرفی از افول آمریکا نبود، او روایت فقر در آمریکا را ارائه می‌کند. و این خط را تا انتهای عمرش در قالب‌های مختلف تداوم می‌بخشد. بعد از آن سراغ مناطق حساس می‌رود و خیزش اسلام را در عصر جدید شناسایی و روایت می‌کند: تمدن اسلام در اروپا، عراق، عربستان، لبنان و... کار عصر انتظار او کاری تمدنی و خط مرزهای آرمان امام را به تصویر کشیده است. او روایت پیشرفت‌های تمدن اسلامی را در کار «رساناس قبل از رساناس» عرضه می‌کند. یا سینمایی «روایت مسیح» کاری کاملاً تمدنی است. انقلاب اسلامی و حرکت امام برای آن‌که به افق‌های تمدنی مدنظر برسد، نیازمند روایت راویان و عالمان در همه ابعاد است. روایت فکری، تجربی، هنری و رسانه‌ای از ادیان، اقوام، تمدن‌ها، تاریخ‌های نقاط راهبردی جهان، آینده جهان و...

پروژه روایت اندیشه‌ای رسانه‌ای و هنری حاج نادر را شاید بتوان این‌گونه تصویر کرد:

این به‌روزرسانی چالش‌هایی است که در مسیر امر حاکمیت پیش می‌آید:

«در حکومت دینی، مسائل و تضادهایی هست که انسان برای درک و هضم آن‌ها باید خیلی قوی باشد.»
به‌روزرسانی فرهنگ اهل‌بیت در قالب حکومت دینی، چالش‌های جدی دارد. خطر انحراف دارد، خطر شکست خوردن دارد، خطر از میان رفتن دارد. اما علوم انسانی درگیر، علم خطر کردن است. در گوشه میدان نیست که نیش بزند، هو کند، تمسخر کند، نفی کند. حاج نادر کانه فراتر از این حرف‌ها کار علمی می‌کرد، کار علم مگر چیست؟ جز نشان دادن حقیقت و کمال به انسان‌ها؟ واقعیت جز در مبارزه و درگیری با باطل نمایان می‌شود؟ و حقیقت جز در این معرکه صیقل پیدا می‌کند؟ به همین دلیل حاج نادر، عالم علوم انسانی است. او در معرکه‌ها حاضر است؛ به انسان کامل متمسک است، دست او را با روایت‌ها و کنش‌هایی که انجام می‌دهد؛ باز می‌کند، دال مرکزی امام را فهم، تبیین و بسط می‌دهد و...

حضور در انقلاب مردم، حضور در روایت لانه جاسوسی، حضور در جبهه‌های جنگ، حضور در جنگ بوسنی، حضور در آمریکا، حضور فعالانه در مقابله با فتنه، پرورش نیروی انسانی روایت‌گر، و... بخش‌هایی از این





تویی که نمی‌شناختمت

به روایت محمود شم‌آبادی

▲ ایستاده چون کوه

بیشتر عیان می‌شد. نمود فردی این تحول را می‌توان در امثال طیب حاج‌رضایی و بعدتر شهید شاهرخ ضرغام دید. اما این مقدمه مبسوط می‌خواهد انسانی را پیش روی ما قرار دهد که مسیر را خلاف جهت ذهن مریض غرب‌زده‌هایی مثل سید حسن تقی‌زاده طی کرده و در کشف و شهودی انقلابی دچار تحول می‌شود؛ سخن از نادر طالب‌زاده است. کسی که در یک خانواده مرفه زندگی کرد، در آمریکا درس خواند اما نفس قدسی امام از او مردی ساخت که تا آخر عمر مثل کوه بر سر ایمان و عقیده‌اش استوار ماند. او در غرب زیست اما به ستیز با غرب مشغول شد. مستند ساعت ۲۵ را ساخت و افول آمریکا را به تصویر کشید اما از خمودگی و رخوت دستگاه‌های فرهنگی نسبت به قضیه افول شیطان بزرگ گله می‌کرد: «هر چه جلوتر می‌رویم، سفارشات امام روشن‌تر می‌شود. هنوز شوروی برقرار بود که امام از فروپاشی‌اش سخن گفته بود. سال بعد دیدیم که چه اتفاقی افتاد. امروز هم آمریکا در نوبت است؛ آمریکای متزلزل و دستپاچه. خوب نیست که محافل فرهنگی (نسبت به این قضیه) استراتژی نداشته باشند. باید ایده‌پردازی و صحبت شود.»

طالب‌زاده عارف است اما عرفانش از جنس خانقاه و

وقتی ایران در جنگ با روسیه شکست خورد و معاهده‌های ننگین ترکمانچای و گلستان بسته شد، ذهن پرسشگر ایرانی به دنبال این سوال گشت که چرا ما در چنین وضعیتی گرفتار آمده‌ایم؟ دایره این سوال تا عصر امروز کشیده شده و حتی کتابی با عنوان «چرا غرب پیشرفت کرد و ما عقب ماندیم» نوشته شده است. از عنوان کتاب هم چسبیتی فکر نویسنده مشخص است و هم جوابی که خود در آستین دارد؛ غرب! ذهن شبه‌روشنفکر و غرب‌گرا در پاسخ به این پرسش، راه را در غربی شدن می‌داند از نوک پا تا فرق سر! روشنفکران عقیم در راه تئوریزه کردن این نظریه همدست با دیکتاتور پهلوی شدند و به خیال خود با کشف حجاب و کلاه پهلوی، ارمغان تمدن غربی را به ایران آوردند!

مقاومت مردم ایران در برابر غربی شدن به شکل‌های مختلف ظهور و بروز داشت اما یکی از جنبه‌های جالب این مقاومت، داستان تحول انسان‌هایی است که در غرب رشد کرده‌اند یا با فرهنگ غربی خو گرفته‌اند. بعد از نهضت امام خمینی، نظریه‌های مختلفی مثل «بازگشت به خویش» مطرح شد. هر چه به سمت انقلاب نزدیک می‌شدیم، انقلاب و تحول‌های فردی هم

آن حقیقت که حق آن‌جا نباشد.»
یکی دیگر از وجوه شخصیتی طالب زاده که با دیدن این مستند هویدا می‌شود، نگاه زیباشناختی به مسائل و پدیده‌هاست. اوست که در دل جنگ زیبایی می‌بیند به مصداق رایت الا جمیلا! مصداق نگاه زیبای شناختی در مستند والعصر جایی است که همیشه رزمندگان با لبخندی بر لب و برقی در چشم از جلوی دوربین می‌گذرند. رزمنده جوانی نامه مرد میان سالی را برایش می‌خواند؛ شبیه اکثر نامه‌هایی که بین رزمندگان و خانواده‌هایشان رد و بدل می‌شد؛ بی نهایت بدون تکلف، ساده، شفاف و زلال چون آب روان: «نعمت با خانواده سلام می‌رساند. حاج محمدحسین با خانواده سلام می‌رساند... فقط اسامی عوض می‌شوند اما «با خانواده سلام می‌رساند» ترجیع‌بند نامه‌های آن روزگار بوده است!

از مهم‌ترین آرمان‌های حاج نادر، نگاه جهانی به انقلاب و آخرالزمانی اوست که رگه‌هایی از آن را در این مستند می‌بینیم. مگر کسی که در جنگ حضور داشته و با شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، شبش را روز کرده، می‌تواند نگاهی جهانی به انقلاب نداشته باشد؟ در این مستند حاجی بخشی را می‌بینیم که رزمنده‌های جهادگر دورش را گرفته‌اند و پر شور می‌خوانند:

-بخشی: کجا میرید؟

-کربلا

بخشی: ما رو می‌بیرید؟

-ایشالا!

یاد قسمت دیگر مستند صحبت از نفی شرق و غرب، قیام مهدی (عج) و ادامه دار بودن نهضت به میان می‌آید:

«گرچه از شرق و غرب، گرچه از شرق و غرب گلوله بارد...
تا قیام مهدی تا قیام مهدی، نهضت ادامه دارد.»

و طالب زاده سخت بر این باور بود که تا قیام مهدی

گوشه‌نشینی نیست، یک سره در میانه میدان ایستاده. او عارفی است ستیزه‌جو. اما برای درک بهتر سیر آفاق و انفس حاج نادر باید نقبی زد به دو مستند ساخته شده از او؛ «والعصر» و «خنجر و شقایق».

قسم به عصر!

چه کسی می‌تواند در جنگ هم زیبایی ببیند؟ از نگاه انسان غریزه مفلوک، جنگ چیزی جز سیاهی نیست؛ این را می‌توان از نگاه آن‌ها به دهه ۶۰ دید. دهه‌ای که پر است از شور و حماسه و جنگیدن بر سر آرمان. در ابتدای مستند «والعصر» نوشته می‌شود فیلمی از جهاد سازندگی تقدیم به تمام صابریین. صبر... صبر... و صبر در کنار دعوت و عمل به حق است که انسان انقلابی را می‌سازد که حق تعالی فرموده: «تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ». طالب زاده جوان متحول شده، دانشگاه کلمبیا را با رانندگی لودر جهاد سازندگی و حضور در جبهه تاخت زده است. انسان انقلابی عصر انتظار اهل معامله است و طالب زاده چه خوب معامله‌گری بود!

در نریشن ابتدایی مستند «والعصر» می‌شنویم: «این تصاویر هجوم غافلگیرانه یا یک پیروزی نیست بلکه ثبت تاریخ است تا آیندگان این حماسه و خون را با چشم‌هایشان ببینند تا به گوش‌هایشان و ورق‌های کتاب بسنده نکنند.» اهمیت تاریخ و ثبت آن برای آیندگان، یکی از دغدغه‌های مهم طالب زاده بوده است. در قسمتی دیگر از نریشن و جوهی دیگر از شخصیت طالب زاده نهفته است: «تصویر گرچه نمودی از واقعیت نیست ولی هر چه باشد دریچه‌ای است برای دستیابی به حقیقتی که در متن واقعیت نهفته است.» جست‌وجوی حقیقت و دل‌نستن به واقعیت‌هایی که آن را جای حقیقت قالب می‌کنند؛ یکی از مهم‌ترین نمودهای کیش شخصیتی حاج نادر است. به قول مولانا: «من بنده آن خیالم که حق آن‌جا باشد، بیزارم از

موعود نهضت ادامه دارد و این رانه بالسان که با اعمال و کارنامه اش نشان داد؛ از ساخت مستند تا تربیت نسل متعهد و انقلابی مستندساز گرفته تا برگزاری همایش افق نو. بعدها در جایی از رسالت هنرمند و تحول آخرازمایی سخن گفته بود: «هنرمند باید راه را باز کند و به حرکت بیاورد و آدم‌ها را زنده کند که من آن را تحول آخرازمان می‌نامم. معتقدم که اگر می‌خواهیم درباره هنر صحبت کنیم، باید درباره تحول صحبت کنیم. ایجاد تحول به وسیله زیباشناسی و فهم زمان به دست می‌آید.»

▲ خنجر و شقایق

در شناخت بعضی از کارهای هنری باید از آن‌ها فاصله گرفت تا به شناخت دقیق‌تری رسید. علم تفسیر و تاویل ردایی نیست که بر تن ناموزون هر اثر هنری کرد. «خنجر و شقایق» اما از منظرهای مختلفی قابل تفسیر است. در تاویل زمانی که می‌توان به این اثر کرد، رد پای محافظه‌کاری و خمودگی صدا و سیمای وقت مشهود است. سال‌ها بعد از ساخت خنجر و شقایق، طالب‌زاده از زخمی می‌گوید که صداوسیما بر پیکر خنجر و شقایق زد: «من همه چیز این سریال (خنجر و شقایق) را مدیون شهید آوینی می‌دانم، البته هنوز هم حال و هوای خنجر و شقایق هست و شاید پر شورتر شده باشد. شهید آوینی زمانی به رئیس صدا و سیمای آن وقت گفت شما تلویزیون را تبدیل به بوق مفلوک کرده‌اید و فکر می‌کنم هنوز این بوق وجود دارد. چطور می‌توان هر شب، یک ساعت در مورد مار و ملخ برنامه دید اما نمی‌توان در مورد آمریکا که مرکز توطئه علیه ماست، ۲۰ دقیقه مستند دید؟»

ورای تفسیر زمانی شاید مهم‌ترین وجه شخصیتی طالب‌زاده منطبق با رویکرد این مستند، رساندن صدای مظلومینی است که هیچ فریادرسی ندارند. بوسنی در آن

روزگار، در محاصره خبری بود و ثبت وقایع جنگ توسط گروه ایرانی به معنای شکستن این حصار. چپستی حاج نادر در این مستند به وسیله مصاحبه با مسلمانان بوسنی مطرح می‌شود: «چرا بقیه کشورهای مسلمان به ما کمک نمی‌کنند؟» البته سوالات هوشمندانه طالب‌زاده جوان در مصاحبه با بوسنیایی‌ها نشان از عمق تفکر استراتژیک و جهانی او نسبت به اسلام است. کافی است به همین دو سوال او در گفتگو با افراد مختلف دقت کرد: «جنگ چه تاثیری بر عواطف و احساسات مسلمان‌ها گذاشته است؟» یا «جنگ در رشد تفکر دینی چقدر موثر بوده؟» طالب‌زاده با این مستند و بعد از آن، عمرش را پای این گذاشت که نه تنها مسلمانان بلکه مظلومین عالم را علیه استکبار متحد کند.

اما چپستی حضور این گروه مستندساز ایرانی در بوسنی سوالی است که امروز هم می‌تواند ذهن را قلقلک دهد. هوشمندی طالب‌زاده در به تصویر کشیدن عمدی رضا برجی، سعید قاسمی و... در این سفر، تنها یک دلیل دارد؛ در این سفر باید «حضور» به ثبت می‌رسید. باید همه می‌دیدند که گروهی از ایران به یاری بوسنی شتافته. این حضور از جنس ریاست، از جنس تبلیغ است و دعوت به یاری. سید مرتضی آوینی در نریشنی که برای این قسمت خوانده، به زیبایی از ضرورت این حضور گفته است: «آن‌چه بیشتر آزارمان می‌داد، چشمان منتظری بود که به ما دوخته شده بود. دیدن ما می‌توانست در این غربت یاس‌آور که همه جا را پر کرده بود؛ این باور را به آنان عطا کند که بمانند و تا آن‌گاه که جز تسلیم؛ چاره‌ای نیست بجنگند.»

جنگیدن و تسلیم نشدن، دو امری که وجوه دیگری از شخصیت طالب‌زاده را برای ما نمایان می‌کند. آیا زیست او در ساحت مستندسازی شکل گرفته است؟ آیا دیدن حماسه رزمندگان در جبهه‌های ایران و بوسنی، طالب‌زاده را به سمت حماسه و شور و مقاومت کشانده

میانه‌ای ندارد. چرا نباید زندگی مجاهدانه یکی از مهمترین فعالین فرهنگی و رسانه‌ای جریان انقلابی به سریال تبدیل شود؟ ستایش خیالی سه‌گانه دارد اما طالب زاده و آوینی و چمران نباید زندگی‌شان تبدیل به سریال شود؟

مردی که همیشه در وسط معرکه حاضر بوده، حسرت بزرگی هم داشت. اما موانع نمی‌توانند سد راه مردان بزرگ شوند: «در این سال‌های پس از انقلاب الگوسازی و نیروسازی نشده است. آیا نیرویی تربیت کرده‌ایم که نگاه یک ایرانی ساکن خارجی یا مردم غزه را نسبت به دفاع مقدس و جنگ ایران و عراقی پرسیده باشد؟ ما برای نیروسازی درست وقت نگذاشتیم و برنامه‌ریزی نکردیم، همه‌اش در فرمالیته‌های اداری بودیم. در صورتی که در کشوری که چنین تحولی در آن رخ داده باید بیشتر کار می‌شد. جشنواره عمار جهشی در این زمینه است، این جهش خیلی خوشحال‌کننده است و به ما می‌گوید که اتفاقی افتاده است.»

به تصویر کشیدن زندگی دراماتیک طالب زاده وقتی زیباتر می‌شود که حسرت‌ها، بیم و امیدها و راه غلبه او بر مشکلات را به مخاطب نشان دهیم. طالب زاده وقتی که می‌بیند رسانه‌های رسمی نه‌آن‌قدر مردمی هستند که صدای مردم را به گوش مسئولین برسانند و نه می‌توانند صدای انقلاب را به جهانیان برسانند؛ شروع می‌کند به راه انداختن جشنواره عمار و حمایت از مستندسازان مردمی. حاصل زندگی مردی که از غرب به ایران هجرت کرد و یک عمر خستگی ناپذیر برای آرمان‌های مقدسش جنگید؛ قطعا می‌تواند درامی جذاب و نغز باشد. حاج نادری که در سینمایی «تویی که نمی‌شناختم» نقش معلمی را بازی می‌کرد که در جبهه‌ها فرمانده است و سرانجام ترور می‌شود و به شهادت می‌رسد. طالب زاده نقش بازی نمی‌کرد، خود خودش بود. یک معلم، یک فرمانده؛ یک شهید!

است؟ هر آن چه هست، می‌دانیم تفکر دینی و نگاه جهانی او به اسلام در زمان ساخت مستند خنجر و شقایق شکل گرفته بوده وگرنه مسلمان یکجانشین با غم مردمان دیگر در گوشه‌ای دیگر از عالم کاری ندارد! شاهد مثال دیگر این است که طالب زاده در جای جای مستند سعی دارد به جنگیدن بوسنیایی‌ها زنگ و بوی دینی بدهد؛ البته سعی او منطبق بر واقعیت است. از به تصویر کشیدن مساجدی که برای مسلمانان نقش هویتی دارند تا رزمندگان بوسنیایی که شعارشان الله اکبر است و لاله الاالله.

ظرفیت‌های دراماتیک آقای نادر

کدام وجه طالب زاده مهم است؟ ماندن پای انقلاب، حرفه‌ای و پژوهشگر بودن، مبارزه با غرب‌گرایی یا این که مردی پاکبخته بود با سرشار از شوق به انقلاب؟ آیا زندگی آدمی که غرب و مواهب آن را رها می‌کند، به ایران انقلابی برمی‌گردد و زندگیش را پای انقلاب می‌گذارد؛ جذابیت دراماتیک ندارد؟ زندگی مردی که در فراز و فرودهای مختلف از قطار انقلاب پیاده نشد. آیا می‌توان بین طالب زاده و بیژن ایرانی سریال «در چشم باد» پیوندی برقرار کرد؟ «در چشم باد» یک بستر تاریخی را نشان می‌دهد؛ از نهضت جنگل تا دیکتاتوری رضاخان و اشغال ایران به دست متفقین تا وقوع انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی تا مقطع آزادسازی خرمشهر. بیژن ایرانی جز در مقطعی خاص، بیشتر نظاره‌گر وقایع است تا زمانی که به ایران برمی‌گردد و پایش به جبهه باز می‌شود. در این جا او در مقام عمل است، آستین بالا می‌زند؛ مجروحین را عمل می‌کند و... طالب زاده هم با وقوع انقلاب به ایران می‌آید؛ درست در وسط مهلکه حاضر است؛ از روزهای اشغال سفارت آمریکا تا روزهای جنگ تحمیلی. او نماد انسانی است که با بی عملی



پیش بینی یک فروپاشی

□ به روایت آرش فهیم

برود که کار او در امتداد زندگی و دلمشغولی هایش باشد، نه در جهت سفارش کارفرما و اجرای پروژه. آثار و فعالیت های نادر طالب زاده و به ویژه مجموعه مستند ساعت ۲۵ نیز برآمده از تجربه زیستی و مشاهدات شخصی سازنده اش است. هر چند که احتمالاً طالب زاده در حین ساخت مستند نیز به تجربیات جدیدی دست یافته بود، اما ایده و زمینه این مستند، حاصل جوشش، و برخاسته از نهاد و نهان فیلم ساز است. برای درک بهتر این موضوع باید به گذشته و سابقه و میدان فعالیت طالب زاده نقبی بزنیم تا ببینیم این مستند ساز چگونه و از چه راهی به ساعت ۲۵ رسید.

طالب زاده هم مثل سیدمرتضی آوینی، حاصل مسیری طی شده و راهی رفته در افق غرب بود. آوینی اگر در حوزه فلسفه و اندیشه، غرب را تا انتها پیموده

نادر طالب زاده جزء طیفی از مستدسازان بود که می توان آن ها را «حقیقت گرا» نامید؛ یعنی ضمن واقع نمایی و پرداختن به حوادث و واقعیات روزمره عرصه های سیاسی و اجتماعی و بین المللی، به مستندنگاری حقایق ازلی و ابدی در ورای این وقایع می پرداختند. طالب زاده حتی وقتی فیلم داستانی با موضوع حضرت عیسی مسیح هم ساخت، هدف اصلی اش ترسیم حقیقتی فراتر از زندگی این پیامبر بود. همچنان که در برنامه های تلویزیونی گفت و گو محور در پی «راز» های عالم بود. مستند «ساعت ۲۵» هم نمونه یکی از این آثار است که به بهانه پرداختن به بخشی از واقعیات روزمره جامعه آمریکا در اواخر قرن بیستم، نوعی کاوش برای دست یابی به حقایق هم هست.

مستندسازی می تواند از واقعیات و مسائل روزمره فراتر

طالب زاده درباره انتخاب عنوان ساعت ۲۵ گفته بود: «نام ساعت ۲۵ را مرتضی [آوینی] انتخاب کرد، یک روز داخل اتاق او بودیم گفت اسم این مجموعه را می‌گذاریم ساعت ۲۵. من تا آن زمان اصلاً نام ساعت ۲۵ را نشنیده بودم، اسم خیلی مناسبی بود، چون بحث، بحث آخرالزمان بود و منظور ساعتی و رای ساعت تقویمی و ۲۴ ساعت معمول، و من این نام را قبول کردم.»

مستند ساعت ۲۵ در سال ۱۳۶۹ طی یک مجموعه هفت قسمتی و در واکنش به حمایت گسترده آمریکا از رژیم صدام در جنگ علیه ایران ساخته شد. هدف طالب زاده این بود که تأثیر حق طلبی ایران و عاقبت جنگ افروزی آمریکا را در درون خودش نشان بدهد. او برای اولین بار سراغ یک موضوع تازه و بکر رفت؛ فقر و بی‌خانمانی در آمریکا!

نوع نگاه به فقر و شکاف طبقاتی آمریکا در مستند ساعت ۲۵ با آنچه سوزده همیشه مارکسیست‌هاست، تفاوت دارد. کار بزرگ نادر طالب زاده در این مستند این است که از نگاه ژورنالیستی و سیاست زده‌ای که معمولاً در آثار سوسیالیست‌ها پدیدار می‌شود عبور کرده و با نگاهی حقیقت‌گرایانه و جهان شمول موضوع تنگدستی بخش گسترده‌ای از مردم آمریکا را به تصویر کشیده است. نگاه طالب زاده در ساعت ۲۵ این است که ظلم ناماندنی است و سیستمی که زاینده فقر و فشار معیشتی بر اقشار محروم و فرودست است، به سمت پوک شدن و فروپاشی خواهد رفت. به طور مسلم، سردسته چنین سیستم‌هایی هم رژیم حاکم بر آمریکا است که به عنوان مظهر کاپیتالیسم شناخته می‌شود.

شاید اگر در آن مقطع از تاریخ کسی از فروریختن اقتصاد آمریکا و وجود خیل گرسنگان در آن جا

و در نهایت به مکتب امام خمینی (ره) رسیده بود، طالب زاده، سیستم اجتماعی و رسانه‌ای غرب، آن هم از نوع آمریکایی‌اش را زیسته و تجربه کرده و در نهایت به انقلاب اسلامی واصل شده بود. هر دو از ظاهر غرب گذشته بودند و باطن آن را درک کرده بودند و هر دو نیز انقلاب اسلامی را به عنوان مأمّن انسان حق طلب و آزاده، درک نموده بودند.

شناخت این دو از ارزش‌ها و اهمیت انقلاب در حدی بود که حاضر شدند به خیلی از مواهب و جذابیت‌های کاذب غرب و غرب‌زدگی پشت کنند. آوینی از محافل و گنده‌های هنری و زندگی در برج عاج روشنفکری گذر کرد و خود را به محروم‌ترین نقاط ایران رساند تا بازتاب دهنده مبارزات انقلابی باشد (با مستندهای خان‌گزیده‌ها و هفت داستان از بلوچستان) و سپس راهی جبهه‌های نبرد دوکوهه و فکه شد و در این راه به شهادت رسید.

طالب زاده هم با این‌که در آمریکا زندگی می‌کرد و آن‌جا فیلم‌سازی می‌خواند و می‌توانست در هالیوود شاغل شود و زندگی مرفهی بسازد اما عشق را در ایران انقلابی و موفقیت را در جهاد برای انقلاب و ثبت حماسه‌های پر خون فرزندان این سرزمین یافت. این شباهت در زیست و سلوک باعث شد تا در نهایت، نادر و مرتضی به هم برسند و در روایت فتح، همکاری کنند؛ مجموعه مستند «خنجر و شقایق» که به جنگ بوسنی اختصاص داشت، حاصل همکاری و همراهی دوشادوش شهید آوینی و نادر طالب زاده بود. مرحوم طالب زاده، یک مجموعه مستند بسیار مهم و ارزشمند هم با عنوان ساعت ۲۵ ساخته بود که در آن برای اولین بار به فروپاشی آمریکا در آینده پرداخته بود. آن‌طور که طالب زاده در مصاحبه‌ای گفته، این مجموعه مستند را هم با حمایت و رهنمودهای شهید آوینی به سرانجام رسانده بود.

سخن می‌گفت، کمتر کسی باور می‌کرد، چه رسد به بی‌خانمانی و ولگرد شدن بخشی از مردم در کف خیابان شهرهایی که هر یک نماد سرمایه‌داری مدرن و پیشرفته بودند! چون تا قبل از آن، تنها تصویر از آمریکا در فیلم‌های هالیوودی و برخی از برنامه‌های خبری رسانه‌ها بود و عموماً چهره یک «سوپرمن» را از ایالات متحده نمایش می‌دادند.

به همین دلیل هم طالب‌زاده دوربین دست گرفت و به آمریکا رفت تا به طور تصویری و باورپذیر، واقعیت این کرکس پر و بال ریخته را آن‌هم با نگاهی به آینده به تصویر بکشد.

حقیقت برملا شده در فیلم این است که ظهور نوپدید خانه به دوشان و خیابان‌خواب‌ها در آمریکای آن زمان، از عواقب انقلاب اسلامی و درافتادن آمریکا با این انقلاب است و نتیجه نهایی‌اش «فروپاشی آمریکا» خواهد بود. بنابراین ساعت ۲۵ به تصویرسازی از آینده دست زده است. نکته مهم که باید یادآوری کرد این است که آینده‌سازی، ابتدا از طریق تصویرسازی آینده اتفاق خواهد افتاد.

به همین دلیل هم آمریکایی‌ها و برخی دیگر از کشورهای صاحب صنعت سینما همواره از آثار سینمایی یا پویانمایی و بازی رایانه‌ای با رویکرد ساخت رویای آینده برای آینده‌سازی استفاده می‌کنند. کار طالب‌زاده در مستند ساعت ۲۵ نیز در همین دسته قرار می‌گیرد.

ساعت ۲۵ صرفاً بر بازنمایی فقر در آمریکا بازنمانده است، بلکه مسائلی که وابسته و پیوسته به هم هستند را سلسله‌وار مطرح کرده است. به این ترتیب، بعد از پرداختن به بی‌خانمان‌ها و تنگدستان آمریکا در دو قسمت اول با عنوان‌های «بستر سنگی» و «خانه کاغذی»، در قسمت سوم به عواقب و تبعات غرق شدن آمریکا در سرمایه‌سالاری (کاپیتالیسم)

پرداخته است.

بخش سوم این مجموعه با عنوان «رقص مرگ» به آسیب‌های اجتماعی بروز یافته در آمریکا توجه دارد. مثل خشونت افسارگسیخته‌ای که این روزها در آمریکا و در قالب کشتار مردم با اسلحه شخصی اوج گرفته است و یا گسترش دزدی و سرقت و همچنین افزایش بیماری‌های روانی، اخلاقی و ...

قسمت چهارم این مجموعه با عنوان «سرزمین من» هم به یکی دیگر از ابعاد مهم آمریکاشناسی پرداخته است؛ این‌که سرزمینی که امروز به عنوان آمریکا شناخته می‌شود و منبع و صادر کننده جنگ و خشونت در جهان است، قرن‌ها قبل، موطن گروهی از انسان‌ها بود که با نام سرخپوست شناخته می‌شوند و از قضا، از صلح طلب‌ترین انسان‌های روی زمین محسوب می‌شوند.

با این حال این سرزمین توسط گروهی از اروپاییان که پیرو فرقه «پیوریتن» بودند و افکاری شبه صهیونیستی داشتند؛ اشغال شد. آن‌ها در اشعار و سرودهایشان از آمریکا با عنوان سرزمین موعود یاد می‌کردند و اتفاقاً رفتارشان با سرخپوستان - و بعداً سیاهپوستان - شباهت بی‌نظیری به رفتار اسرائیلی‌ها با فلسطینیان داشت.

بخش بعدی مجموعه ساعت ۲۵ با عنوان «سایه کرکس» یکی دیگر از حلقه‌های زنجیر فروپاشی آمریکا را عیان می‌کند؛ جنگ افروزی‌های آمریکا در اقصی نقاط جهان که معمولاً با شعارهای بشردوستانه - از جمله مبارزه با کمونیسم و تروریسم - برگزار می‌شوند، موجب قتل و کشتار میلیون‌ها نفر از مردم و غیرنظامیان در گیتی شده است؛ این بخش از مستند به ابعادی از جنگ طلبی آمریکا و عواقب آن بر خود مردم آمریکا می‌پردازد.

یکی از قسمت‌های مهم این مجموعه که در فضای



آمریکا را بر زندگی روزمره مردم آمریکا موشکافی می کند.

قسمت آخر مجموعه مستند ساعت ۲۵ نیز به اتفاقی امیدبخش و مثبت در آمریکا می پردازد. در این بخش، گسترش پیروان دین مبین اسلام در آمریکا و به ویژه علاقه مندی رنگین پوستان و سیاهان به این دین، یکی دیگر از تأثیرات انقلاب اسلامی و حلقه نهایی فروپاشی سیستم حاکم بر آمریکا معرفی می شود.

نکته مهم این است که بعد از گذشت ۳۲ سال از تولید این مستند، دیگر چنین تجربه ای توسط مستندسازان ایرانی تکرار نشد. به نظر می رسد که با الگو گرفتن از این مستند، امروز هم می توان درباره شرایط فعلی آمریکا و نسبت آن با اتفاق قریب الوقوع «فروپاشی» آثار مشابهی تولید کرد.

مجازی نیز در دسترس است، «رد افعی» است که با نگاهی متفاوت، به نفوذ صهیونیسم در آمریکا پرداخته است.

شاید صحبت از این که بسیاری از سیاست های آمریکا توسط اتاق های فکر صهیونی تعیین می شود و صهیونیست ها در همه بخش های آمریکا به ویژه صنعت رسانه نفوذ و حاکمیت دارند الان چندان تازگی نداشته باشد.

اما این مستند در زمانی تولید و پخش شد که هنوز اطلاعات چندانانی از این واقعات فاش نشده بود. اتفاق جدیدی که در ساعت ۲۵ رخ داده این است که طالب زاده این مسئله را با حضور میدانی در آمریکا و در گفت و گو با مردم و نخبگان ساکن در آمریکا بررسی و ریشه یابی می کند.

به عبارت بهتر، این بخش از مستند، عواقب حضور صهیونیست ها در مراکز تصمیم گیری و تصمیم سازی



رسانه تحذیری، رسانه تحذیری

□ به روایت سید مهدی ناظمی قره‌باغ

این رأی مشهور در اصحاب صدا و سیما، که به سختی می‌توان علیه آن معارضی یافت، تعبیری سخت زیانبار و بر خلاف آن چه به نظر می‌رسد، فاقد مبنای خاصی در نظر است. در واقع دست و پا کنندگان این تلقی، از چند مشرب مختلف ممکن است متأثر شده باشند. نخست، تمرکز بسیار بر رسانه‌های جریان اصلی جهان سرمایه‌داری که عمده آن متکی بر صنعت سرگرمی‌سازی هستند؛ دوم برداشت ناصوابی از برخی سخنان شهید آوینی و دیگر نظریه‌پردازان وطنی درباره سینما مبنی بر لزوم سرگرم‌کننده بودن سینما؛ سوم تعیین

عادت‌های ذهنی به تدریج برای اهالی رسانه، از جمله رسانه ملی رواج یافته است مبنی بر این که راه مخاطب رسانه‌ای با مردم، می‌خکوب کردن آن با تکنیک‌هایی جذاب است. این می‌خکوب کردن و تأکید بر جذابیت، بلافاصله به معنای «سرگرم‌کننده بودن» فهمیده می‌شود. بنابراین چنین تفسیر و طبعاً تا به امروز اجرایی می‌شود که برای فعالیت رسانه‌ای باید به طریقی از طرق، ابتدا مخاطب را مقهور جاذبه‌های تکنیکی خود سازیم و سپس بدون آن که خودش بفهمد، «پیام» یا «محتوا»ی کار خود را به او انتقال دهیم.



اما و در هر صورت، می‌دانیم که جز یک اثر سینمایی نه چندان موفق، عمده فعالیت مرحوم طالب‌زاده در حوزه مستند، برنامه تلویزیونی و نیز جریان‌سازی رسانه‌ای بود. به نظر می‌رسد بر خلاف آن‌چه بسیاری معتقدند مرحوم طالب‌زاده در همه این کارها و به ویژه در برنامه‌های گفتگومحوری چون راز و عصر، متمرکز بر چیزی به نام سرگرم‌کنندگی نیست. عمده جذابیت چنین برنامه‌هایی، نه سرگرم‌کنندگی، بلکه متوجه‌کنندگی است. در واقع بیننده چنین برنامه‌ای، از نظر حسی آن جایی با برنامه همراه می‌شود که احساس می‌کند قرار است درباره مخاطراتی بشنود و سخنی جدی با او در میان گذاشته شود. با این حال، چنین برنامه‌هایی به خوبی مخاطب خاص خود را پیدا کرد و این مخاطب سال‌ها با طالب‌زاده همراه شد و اصلاً این شد که برای عموم مردم حاج نادر طالب‌زاده به مثابه یک پژوهشگر رسانه‌ای، موضوعیت پیدا کرد. بنابراین و در نخستین قدم، تلقی رسانه‌ای برآمده از فعالیت نادر طالب‌زاده، نه با تمرکز بر سرگرمی‌سازی، که با تمرکز بر جدیت و توجه آفرینی رخ می‌دهد. به لحاظی، اساساً انسان‌هایی که مخاطب رسانه‌های «صنعت سرگرمی‌سازی» جهان هستند، به سختی می‌توانند مخاطب رسانه‌های آگاهی‌بخش قرار بگیرند. «صنعت سرگرمی‌سازی»، قرار است که انسان را در ضعف‌ها و محدودیت‌های خودش تعریف کند و با تقویت این محدودیت‌ها و از جمله درگیر نشدن با مسائل و مشکلات جهان و تمرکز بر صرف منافع فردی، خطر مواجهه اقشار مختلف را با سیاست‌های عریان جهان لیبرال-سرمایه‌داری، مدیریت و مخاطبان عام این نوع از رسانه‌ها و این نوع از ایدئولوژی را بازتولید کند و با این روش، در حاشیه



شاخص‌های نادرست برای تعیین برنامه موفق از ناموفق. در ادامه به توضیح این سه موضع در ضمن مواجهه مرحوم نادر طالب‌زاده با رسانه خواهیم پرداخت.

مرحوم طالب‌زاده بر خلاف آن‌چه ممکن است برخی گمان کنند، از همان صدر انقلاب اسلامی در متن جریان رسانه‌ای بود. چه بسا روزی لازم آید با مرور خاطرات بعضاً نقل نشده ایشان، ابتدا به نقش آفرینی‌های پنهان و کمتر گفته شده‌ای اشاره گردد که مرحوم طالب‌زاده در متن رسانه اعمال و نتایج آن را به شکل روشنی تجربه کرد.

امنیت بماند.

این در حالی است که اگر قومی یا جمعی بنا بر این داشتند که رسالت متفاوتی را تجربه و راه دیگری را طی کنند که مبتنی بر آگاه سازی و بیدارسازی انسان از خواب جزم‌های حیوانی و کارخانه‌های جاهل پروری رسانه‌های لیبرال باشد، لاجرم باید که رسانه‌ای دیگر برای خود بیابند. رسانه‌های وابسته به صنعت سرگرمی سازی، هر محتوایی که به آن پیوست شود، ایدئولوژی یا فرهنگ لیبرال- سرمایه‌داری را بازتولید می‌کنند و درست به همین خاطر است که در جمهوری اسلامی بعد از گذشت چهل سال پرورش سلبریتی‌ها، اغلب ایشان که همه چیز خود را از این حکومت به دست آورده‌اند، قبله خود را در آمریکا یافته‌اند. از کوزه همان بیرون تراود که در اوست.

سخن شهید آوینی درباره سرگرم کننده بودن سینما، به معنای آن نیست که سینما یا هر رسانه دیگری لزوماً بایست وابسته به صنعت سرگرمی سازی نظام سرمایه‌داری باشد. البته که به ویژه در رسانه‌های تصویری، وابسته شدن رسانه‌ها به این صنعت، دم دستی‌تر و راحت‌تر است، اما این بدان معنا نیست که سینما و تلویزیون، ذاتاً و ضرورتاً باید همیشه برای ایدئولوژی سرمایه‌داری برنامه‌سازی کنند. ممکن است بسیاری از مدعیان برنامه‌سازی با محتوا و شریف، با خواندن این سطور گمان کنند که از این رویکرد مبرا هستند. اما دست بر قضا مقصود اصلی نویسنده خود برنامه‌سازان مذهبی و انقلابی هستند که در تلاشند با الهام گرفتن از الگوهای برنامه‌سازی سرگرم کننده، مقاصد متفاوت خود را به آن برنامه‌ها پیوست کنند. نتیجه این تلقی زیان بار ظهور انواع و اقسام برنامه‌های بی‌محتوایی شده است که مثلاً قصد دارند با

سرگرم کردن مخاطب خود، او را آگاه سازند. این چنین سودایی، حاصل نشدنی است. رسانه سرگرم کننده، سرگرم می‌کند و رسانه بیدارکننده، بیدار. این البته به معنای انکار ظرفیت این سبک و سیاق از برنامه‌سازی برای برخی رفتارسازی‌ها و الگوسازی‌های مقدماتی نیست، اما مسلماً آن چه که غایب اصلی از این میانه است، برنامه‌سازی نسبتاً آوانگارد و گرمی است که بتواند مخاطب را در برابر فرهنگ و سیاست جریان اصلی، یعنی فرهنگ و سیاست لیبرال-سرمایه‌داری و انبوه خطرات آن، بیدار کند. با صنعت سرگرمی سازی هم می‌توان فرهنگ‌سازی سطحی، البته همان هم به صعوبت، انجام داد اما نمی‌توان مخاطب را بیدار کرد.

واضح است که مشی مرحوم نادر طالب‌زاده کدام یک از این دو راه بود. مرحوم طالب‌زاده برنامه‌سازی از نوع گرم و پیشستاز جدی و نیز وجود حداقل یک شبکه گرم و پیشستاز در رسانه ملی را برای بیدار کردن مخاطبان مستعد ضروری می‌دانست و معتقد بود که با این روش است که می‌توان به خنثی کردن انبوهی از ترندهای دشمن نائل شد و در این باره مثال‌های متعددی از فعالیت حرفه‌ای خود بیان می‌کرد. برای روشن‌تر شدن مطلب، به تفاوت هوایم‌های مسافری و هوایم‌های جنگنده اشاره می‌کنیم. شکی نیست که در هوایم‌های مسافری صدها فرد امکان پرواز دارند و در جنگنده یک یا دو نفر می‌توانند پرواز کنند. اما جنگنده اگر جنگنده باشد می‌تواند بر نقاطی متمرکز شود که هیچ هوایم‌های مسافری نمی‌تواند و نتایجی خلق کند که نقشه مناسبات موجود را تغییر دهد. برنامه‌های گرم، علیرغم کم بودن ذاتی مخاطبان، می‌توانند نقش‌آفرینی‌های حساس و مهمی در مناسبات مختلف سیاسی و اجتماعی داشته باشند که شاید

شکل شعاری و بی‌اثر پیدا می‌کند. اگر شهید آوینی در طرح نظریه سینما بعد از انقلاب اسلامی، از بهترین‌ها بود، مرحوم طالب‌زاده نیز در ادامه در نشان دادن راه رسانه انقلابی، از شاخص‌ترین‌ها بود. با این تفاوت که مرحوم طالب‌زاده چندان اهل نگارش و نوشتن نبود و سخنان خود را شفاهی بیان می‌کرد؛ هرچند که خروجی عملکرد او در رسانه، خود بهترین شاهد بر اندیشه اوست. نادر طالب‌زاده نشان داد یک رسانه مستقل از فضای تحمیل‌گر و تحمیل‌گر نظام سرمایه‌داری، چطور امکان تحقق دارد و چطور می‌توان در مناسبات، مؤثر باشد. افسوس که همچنان که شهید آوینی آن قدر که باید و شاید برای فهم سینما خوانده نشد، طالب‌زاده هم آن قدر که باید و شاید برای فهم الگوهای موفق تلویزیونی دیده نشد.

بسیاری از آن‌ها قابل‌پیش‌بینی هم نباشد. مرحوم طالب‌زاده نیز همواره به این مغلطه مشهور رسانه‌ای که میزان موفقیت و عدم موفقیت برنامه‌ها و شبکه‌ها را بر اساس تخمین تعداد بیننده تعیین کنند، اعتراض داشت و آن را حرفه‌ای نمی‌دانست. در واقع رسانه ابتدا باید بداند که چه می‌خواهد بگوید و چقدر می‌خواهد بگوید. بعد از آن که موفق شد رویکرد شفافی را به دست آورد، باید درباره کیفیت اجرایی کردن این سخن، تلاش کند. به نظر می‌رسد اتفاقی که می‌افتد بر عکس است. مدیران شبکه‌ها، مدیران میانی و... ابتدا بر اساس تخمینی که از امکان جذب تعداد بیننده دارند، فرم‌های برنامه‌سازی را مشخص می‌کنند و بعد تلاش بسیار دارند که این فرم احتمالاً پربیننده، پیوست محتوایی بیابد. نتیجه آن می‌شود که هم آن فرم جذاب مخدوش می‌گردد و هم آن محتوا



نماد فهم حضور جهانی انقلاب اسلامی



□ به روایت اصغر طاهرزاده

یک بستر تاریخی است تا شخصیت‌های نهفته‌ای را به مرور در خودش به ظهور بیاورد یا یک حادثه تاریخی است مثل انقلاب الجزایر؟ مثل انقلاب مصر؟ آیا ما هم همان جا هستیم؟ ما هم یک انقلاب از این جنس هستیم یا یک شروع تاریخی؟ تاریخی توحیدی در مواجهه با جهان سکولاریته، برای تولد انسانی که نه انسان سنتی دیروز است، نه انسان جهان مدرن. اگر این فرض صحیح باشد، این شروع به چه می‌انجامد؟ نهایتش کجاست؟ حضور اسلام حتماً باید به انسان کاملی از جنس اسلام ختم شود زیرا بستر توحیدی‌اش چنین حضوری را اقتضا می‌کند. اما آیا ذیل این حضور مهدوی، انقلاب اسلامی فرزندان در رحم دارد که متولد شوند؟ پس دوباره می‌گویم طالب زاده یک شروع است نه یک انتها.

فرزندان انقلاب هر کدام با هویتی خاص ابعاد نهفته انقلاب را که در آینده انسان‌ها به ظهور می‌آید، در خود آشکار می‌کنند، مانند نادر طالب‌زاده که نماد فهم حضور جهانی انقلاب اسلامی بود. اگر انقلاب اسلامی در سیر نهفته خودش شخصیت‌هایی را ظهور می‌دهد تا ما نسبت‌مان را با این شخصیت‌ها جستجو کنیم، طالب‌زاده کدام شخصیت است و چه بُعدی از ما را به ما نشان می‌دهد؟

حاج نادر به خوبی دریافته بود که این انقلاب اولاً جایگاه جهانی دارد و ثانیاً جواب‌گوی نیاز فرهیختگان جهان امروز است. راز فعالیت‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی او را هم باید در این بُعد از شخصیتش به نظاره نشست

طالب‌زاده یک شروع است نه یک انتها. او پدیده‌ای است که باید با نگاه پدیدارشناسانه به شناختش پردازیم؛ یعنی نسبت‌هایش را با امور اعتباری مد نظر قرار ندهیم وگرنه پنهان می‌شود. حاج نادر پدیده‌ای است در دل تاریخ. منظور از تاریخ، یک اراده الهی است که انسان‌ها را در برمی‌گیرد. برای تفکر درباره شخصیت‌هایی مثل طالب‌زاده یا آوینی باید باب بحثی را باز کرد. از سیره معصومین آموختیم که هر کس باید سیر خودش را با حب اولیای الهی طی کند. به قول علامه طباطبایی: «حب یعنی تعلق قلبی، نه یک حب عاطفی زودگذر.»

حال باید دید می‌توان این سیره را در شخصیت‌هایی مثل مرحوم نادر طالب‌زاده دنبال کرد؟ آیا می‌شود نسبت به این شخصیت‌ها تفکر کرد و اگر آری، آن تفکر تاریخی که احساس حضور و وجود در نزد خود پیدا می‌کنیم، به سراغ ما می‌آید؟ آیا باعث می‌شود قدمی به سوی تحقق چشم‌انداز آینده برداریم؟ ادعای ما این است که مرحوم نادر طالب‌زاده نماد است. در دنیای تفکر، معمول است که نمادها حامل یک فرهنگ هستند. باید طوری نگاه کرد که نسبت‌ها، این نمادها را در حجاب نبرند.

به عنوان مثال، من یک مرد اهل اصفهان هستم که در امور جزئی نگاه‌های خاص دارم ولی اگر شما این‌ها را مد نظر قرار دهید، عملاً من را ندیده‌اید. بعضی فکر می‌کنند آدم یعنی همین. قطعاً از این نسبت‌های اعتباری دیگر چندان نمادی سربر نمی‌آورد. در اینجا بحثی مطرح می‌شود که آیا انقلاب اسلامی

که عهدی بستیم. جلوه ساقی ز پشت پرده‌ها. یاد حضور در یک تاریخ خدایی را با این بزرگان می‌توان زنده نگه داشت.

آن چه عرض شد غیر از سجایای ارزشمندی است که رفقا و آشنایان و دلسوزان نسبت به انقلاب از او گفته‌اند و باز همچنان باید گفت. زیرا کسی که او و زندگی و فعالیت‌های او را از ابتدا تا انتها بشناسد، تصدیق می‌کند که او یک نماد بود، نه یک شخصیت.

آمریکا، مهد آمال بسیاری بود اما او اینطور تعریف می‌کرد: «دیدم که من باید حقیقتی را دنبال کنم. این جا قفس است. حس کردم نجات ایران کجا است. بعد امام را که شنیدم، دیدم نجات ایران را باید با امام دنبال کرد.» جهان مدرن، جهان قتلگاه همه ابعاد انسانی است و این مسئله‌ی عجیبی است که باید آن را چشید و این از شیفتگان غرب برنمی‌آید. اکسیری که آوینی را شهید آوینی و نادر طالب زاده را ژنرال جنگ نرم و چمران را شهید چمران کرد، حضور در تاریخی بود که با حضرت امام به ظهور آمد و همچنان ادامه دارد. روی این باید خیلی فکر کرد. حضور تاریخی یعنی نجات از همه پوچی‌ها و فرهنگ نهیلیسم که بشر را گرفته است. چگونه می‌توان از وجود معنوی و قدسی نادر طالب زاده که در تک تک کلماتش ظاهر می‌شد غفلت کرد؟ آیا سیمای او حکایت از روحی ژلال و معنوی نمی‌کرد تا ما را بر آن دارد که امروز نیز او را فراموش نکنیم و در آینده خود او را در نظر داشته باشیم؟ به گفته استاد رحیم پور ازغدی: «نادر طالب زاده هر چه جلوتر آمد، انقلابی‌تر و معنوی‌تر شد.»

این قصه همه امروز است. دنیا نمی‌داند جوان‌های ما در آینده چه جوان‌هایی هستند ولی ما می‌دانیم. ما در آینده نادر طالب زاده‌ها داریم. در آینده هر نفر از جوان‌های ما ۱۰۰ آوینی هستند.

تا ما نیز خود را در هماهنگی با آن روحی که همچنان با رجعت‌های مختلف خود به ظهور می‌آید، جستجو کنیم. مرحوم نادر طالب زاده پدیده خاصی است که باید نسبت به او بسیار اندیشید تا در آینده انقلاب اسلامی که تنها با سلوکی خاص محقق می‌شود، حاضر گشت. حاج قاسم یا حاج نادر که می‌روند، جهانی را پیش روی ما می‌کشایند. برای همین معتقد هستم او تازه متولد شد. ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد.

اگر او را چشم‌اندازی به سوی یک آینده قدسی بیابیم، آنگاه ابعادی از خودمان را با او تعریف می‌کنیم که گم شده بود. آینده‌ای از جنس انتظار نسبت به چشم‌اندازی است که ما را در بر گرفته و به سوی ابعاد متعالی‌تری راهنمایی می‌کند. مشروط بر آن که با همان تقوای انتظار، یعنی حضوری امروزی ولی در بیکرانه دور، خود را دنبال کنید. انتظار من و شما از وجود مقدس حضرت یعنی همین حالا امام‌حی‌ای که در صحنه است، ما را به سوی یک افقی می‌کشاند.

گُربن در کتاب تشیع و امامت خودش می‌گوید: «تنها دین زنده تشیع است به جهت این که امام‌حی حاضر دارد.» امام یعنی کسی که واسطه فیض است و هر روز در ازای او به انسان‌ها انسانیت می‌پراکند. این چیزی از جنس انتظار است، الان ما می‌توانیم با انقلاب اسلامی و شخصیت‌های انقلاب اسلامی رابطه برقرار کنیم. مشروط بر همان تقوای انتظار یعنی حضوری امروزی ولی در بیکرانه‌ها.

یک بار حاج نادر در یکی از صحبت‌هایش گفت: «یک سنگ سیاهی که وقتی آن را می‌شکنی، طلاها دارد.» حالا هم مادر حین شکستن سنگ با آن حیات متعالی، خودمان را تجربه می‌کنیم. این نیاز به سلوک و تقوای خاصی دارد از جنس عهد بستن با انقلاب اسلامی و حضور امام، حضرت امام و رهبر معظم انقلاب. کاری که شهدا در انجام آن موفق بودند. ما گاهی یادمان می‌رود



انسجام بخش مذاهب گوناگون

□ به روایت پروفسور الکساندر دوگین

مسلمانان، مسیحیان و یهودیان در این گردهمایی حاضر بودند. به همت نادر طالب زاده، ایران محل اجتماع همه نیروهای انقلابی ضد جهانی شدن و ضد لیبرال در جهان شناخته شد. من شخصاً در طول جلسات افق نو، برترین چهره‌های روشنفکر اروپا و آسیا و نمایندگان کنگره آمریکا را ملاقات کرده‌ام. او روشنفکران دوری که با یکدیگر هم صدا و هم آیین نبودند ولی در مخالفت با سلطه جهانی ایالات متحده اشتراک و پیوند داشتند گردهم می‌آورد. آن‌ها کسانی بودند که در مبارزه نادر طالب زاده برای عدالت، تعادل و دنیای آباد و معنوی آینده شریک هستند. او ما را با آیین و ایده‌های خود آشنا می‌ساخت. من همراه با او در راهپیمایی شیعیان از نجف تا کربلا، از حرم امام

نادر طالب زاده عزیز واقعاً مرد کمیابی بود. می‌دانم که نامش هم در فارسی به معنای کمیاب است. دقیقاً همینطور بود. حقیقت این است که عظمت نادر نه تنها در فیلم سازی درخشان و مجری‌گری برنامه عصر اوست بلکه او به مهم‌ترین مسائل فکری، فلسفی، دینی و متافیزیکی مدرنیته می‌پرداخت و از این حیث بسیار برجسته است. او در همه‌ی دنیا به عنوان یکی از دشمنان اصلی هژمونی جهان تک قطبی شناخته می‌شود و این شهرت جهانی به خاطر پدید آوردن کنفرانس افق نو است. این رویداد بزرگ، محل ملاقات بسیاری از مردم از اروپا و آسیا از انواع طیف‌های سیاسی از چپ و راست، سنت‌گرا، مخالفان جهانی شدن و مردم مذاهب گوناگون بود. پیروان ادیان مختلف،

↓
اورشنفکران دوری که با یکدیگر هم صدا و هم آیین نبودند ولی در مخالفت با سلطه جهانی ایالات متحده اشتراک و پیوند داشتند گردهم می‌آورد.



اول علی (ع) تا امام سوم حسین (ع) شرکت کردم. آنچه مهم بود این بود که همایش افق نو، این دقیقاً در میانه همین راهپیمایی و مراسم بزرگ مذهبی که نه تنها شیعیان فداکار، بلکه مسلمانان اهل سنت و نیز مسیحیان و نمایندگان ادیان مختلف حضور داشتند برگزار شد. این کار در نوع خود بی نظیر بود. ما در افق نو، با بیش از ۲۰ میلیون نفر مردم سراسر جهان که در راهپیمایی شرکت جسته بودند، متحد شدیم.

نقطه عطف این اتفاق این بود که در این همایش بین المللی، نوعی پیروزی فکری واقعی اندیشه‌ی مستقل و آزادی خواهی رخ داد و همه آن به لطف نادر طالب زاده رقم خورد. او یک متفکر شیعه فداکار بود، نه صرفاً کسی که داعیه اعتقاد شیعی را دارد.

او عمیقاً یک شیعه بود، با روحی عمیق و عرفانی که هسته‌ی اصلی تفکر در تشیع را درک می‌کرد. در واقع او در دل و جان، در مبارزه سیاسی و عقیدتی اش، یک شیعه خالص بود. من او را مردی سرشار از تجربه عمیق معنوی می‌دیدم. بنابراین فکر می‌کنم که نادر طالب زاده یکی از مردانی است که برای دفاع از آخرین مظهر خداوند یا آخرین امام زمان (عج) انتخاب شده است.

در خط امام حسین (ع) اگر جلوتر برویم، زیارتگاه‌ها و بارگاه‌های نمادین همه امامان را می‌بینیم. این راهپیمایی، راهپیمایی به سوی مهدی، به سوی آخرین امام، به سوی امام زمان است. من یک مسیحی ارتدوکس هستم. عذرخواهی می‌کنم که برخی از مسائل ادیان را از بیرون قضاوت

↓
نادر طالب زاده یکی از مردانی است که برای دفاع از آخرین مظهر خداوند یا آخرین امام یا امام زمان (عج) انتخاب شده است.



این فراخوانی است
برای لشکر مهدی،
برای آخرین فداکاران
مسیح که با هم علیه
دشمن مشترک
بجنگند

اکنون پیروزی بی اخلاقی، پایان بشریت و جایگزینی بشریت با سایبرها، باهوش مصنوعی اتفاق می افتد. همه نشانه های زمان اینجا هست و نشانه های قدرت جهانی دجال نیز امروز دیده می شود. این فراخوانی است برای لشکر مهدی، برای آخرین فداکاران مسیح که با هم علیه دشمن مشترک بجنگند.

فکر می کنم این مبارزه مشترک جهانی نوعی تحقق شجره طیبه کاشته شده توسط حضرت آیت الله العظمی خمینی (ره) است. ایشان تاکید کردند که انقلاب فقط ایرانی نبود، فقط شیعی نبود و نخواهد بود. او معتقد بود انقلاب واقعی باید جهانی باشد. باید به همه بشریت، همه مردم شریفی که برای عدالت می جنگند سرایت یابد و همه مردم ستمدیده را دربرگیرد. در این جنگ، آقای طالب زاده پلی بود بین فرهنگ ها، ادیان و اعتقادات و تلاش می کرد که در این جمعیت انسجام بیافریند. یعنی تمام تلاش خود را برای آماده سازی این ارتش انقلابی جهانی یا دومین مبارزه مشترک با دشمن مشترک ما به کار می گرفت. بنابراین فکر می کنم که او واقعاً مرد بزرگی بود که مأموریتی بزرگ و عمیقاً انقلابی را انجام می داد.

می کنم، شاید کاستی و خطایی داشته باشد اما با شرکت کردن در این بیداری معاد شناختی مردم ایران و مسلمانان از سراسر جهان، معتقدم که در حال نزدیک شدن به نقطه نهایی مبارزه سیاسی انقلاب آیت الله العظمی خمینی و یاران واقعی و عمیقاً مخلص و پاک ایشان در ایران هستیم؛ یعنی نزدیکی به ظهور آخرین امام.

این مبارزه با ظهور امام دوازدهم قطعاً ارتباط دارد. من تمام فعالیت های جناب طالب زاده و همه اطرافیانش را در نظر دارم. این مبارزه ای است که ابعاد آخرت شناختی دارد و فکر می کنم که نادر واقعاً یک فرد انتخاب شده است که باید ظهور نهایی و آمدن امام موعود را آماده کند.

طبق احادیث دینی، امام دوازدهم، هنگامی که ظهور کند، در یک جبهه با مسیحیان خواهد بود. جایی است که مسیحیان واقعی با ضد مسیح می جنگند و در همان لشکر امام دوازدهم، در مقابل دجال ایستادگی می کنند. من فکر می کنم می توانیم دجال زمان را تشخیص دهیم که ضد مسیح بود، و اکنون شکل ایدئولوژیک ژئوپلیتیکی دارد؛ شکلی بسیار واضح.

جهانی شدن سیستم ارزشی منحط غربی است.





پلی کمیاب میان فعالان ضد جنگ جهان

□ به روایت ایوان ریذلی

به من گفته‌اند که ترجمه نادر در زبان فارسی به معنی کم نظیر است و او دقیقاً همین بود. او فردی بسیار نادر و سفیری فوق العاده بود، هم برای صنعت سینما، هم برای کشورش. من مفتخرم که به این مرد بزرگ ادای احترام می‌کنم. او یک پل عالی برای عبور از قاره‌ها و مرزها برای تعامل با مردم از فرهنگ‌های مختلف بود. همیشه از ملاقات با او لذت می‌بردم و دیدار با او در هر مناسبتی به یادماندنی بود. کسی بود که اگر یک بار می‌دیدیش، هرگز فراموشش نمی‌شد. بنابراین او واقعاً یک شخصیت کمیاب بود. او نه تنها پل می‌ساخت، بلکه مردم را دور هم جمع می‌کرد و بسیاری از فعالان ضد جنگ که در گرد همایی‌های بزرگ بین‌المللی گرد هم می‌آمدند، به لطف کوشش نادر بود. او بستری ایجاد می‌کرد که به ندرت جای دیگر فراهم می‌شد من از مرز بنگلادش این پیام را می‌فرستم: نادر مرد فوق العاده‌ای بود و کار فوق العاده‌ای انجام می‌داد.



مستندساز متفکری که حقیقت را نشر می‌داد

□ به روایت اریک والبرگ

سخت‌تر است. هرچند نادر انگشت خود را روی حقیقت گذاشت و من قطعاً تا جایی که بتوانم در نشر آن حقیقت کمک خواهم کرد. فکر می‌کنم مهم است که عیسی را مورد خطاب قرار دهیم، به‌ویژه به این دلیل که او اگرچه متعلق به مسیحیان است اما مسلمانان هم مسیح را جزو پیامبران بزرگ به شمار می‌آورند. فکر می‌کنم در مواردی اختلاف نظر وجود دارد، زیرا مسلماً محمد (ص) آخرین پیامبر بود و او آمد تا پیامی را که عیسی آورده بود، برساند. البته این مشکل مسیحیت است که متون دینی اش صدها سال پس از عیسی جمع‌آوری شدند و سپس ویرایش شدند و اگرچه این کار عموماً با

نادر مستندساز متفکری است و دربارهٔ مسائل معاصر و تاریخی مستند و سریال ساخته است. او مستندی دارد راجع به سلاح‌های کشتار جمعی که در دهه ۱۹۸۰ توسط عراق علیه ایران استفاده شد و به خوبی نشان داده است که در جنگ چه بر جانبازان ایران گذشت.

او همچنین فیلم شگفت‌انگیزی دربارهٔ عیسی از دیدگاه مسلمانان تولید کرده است. من فکر می‌کنم اگر بتوانیم این نوع نگرش را در جهان توزیع کنیم اتفاقات خوبی خواهد افتاد. البته مشکل حقیقت همیشه همین بوده که نشر آن سخت است.

در واقع، قدردانی از حقیقت در غرب بسیار

در غرب به صورت منفی به تصویر کشیده شده است و از همین رو با او دشمنی می‌ورزند. شخص شگفت‌انگیزی مانند نادر چهره واقعی ایران و مسیحیان و مسلمانان را به نمایش می‌گذارد و بین شرق و غرب تعامل و تعادل برقرار می‌کند. ایران نقش بسیار مهمی در اعتراض به اقدامات آمریکا و اسرائیل و اقدامات امپریالیستی در سراسر جهان داشت. من از اینجا، از تورنتو به نادر درود می‌فرستم و از عملکرد او و کارهای سینمایی‌اش تمجید می‌کنم. هدف من در زندگی این است که یک اشتراک عمومی بین شرق و غرب به ارمغان بیاورم و هم‌درکی بین اسلام و مسیحیت و یهودیت نیز بخشی از این روند شفاف‌بخش است.

حسن نیت صورت گرفت، اما نتایج بسیار بدی از نظر مسائل مربوط به زنان، مسائل اقتصادی و چگونگی دعای خداوند به وجود آمد که متوجه مسیحیان است. مثلاً در مورد اینکه بدهی خود را چطور پس دهی؛ ما در مسیحیت نمی‌توانیم بدهی‌های خود را بفروشیم همانطور که نمی‌توانیم بدهی‌های دیگران را که فاسد شده است بفروشیم تا گناهان ما را ببخشد. بنابراین می‌بینید که به دلیل این نگاه دینی، غرب بیشتر از سایرین به پول نگاه وسواسی دارد. در واقع پیام عیسی (ع) ویران شده است. کنفرانس‌های نادر هیجان‌انگیز بود، و راهی برای جلب توجه مثبت به ایران پدید آورده بود. ایران





همسر من، بدری، بخشی از جنگ ایران و عراق را در ایران بود و درد از دست دادن عزیزان یا مجروح شدن آن‌ها را در آن جنگ می‌داند. او از خیانت تروریست‌های فرقه رجوی کمونیست را در مجاهدین خلق ایران آگاه است و می‌داند که بسیاری از اعضای آمریکایی کنگره از آن تروریست‌های کمونیست پول می‌گیرند. این‌ها چیزهایی است که یک آمریکایی معمولی در جریانش نیست. اگر ما این امتیاز را داشتیم که فیلم‌های خارج از ایران را ببینیم، می‌توانستیم دیدگاه ایرانیان را درک کنیم. و در واقع، ما با آرای ایرانیان در بسیاری از موارد موافق هستیم. نادر طالب‌زاده مستندهایی درباره جنگ ایران و عراق ساخته است؛ درباره جنایت‌های جنگی صدام و هم‌پیمانانش و رنج جانبازان شیمیایی. هدف نادر این است که به همه بفهماند اگر همدیگر را درک کنیم، دنیا جای بهتری می‌شود. حتی اگر با هم توافق نداشته باشیم، این درک مشترک شدنی است. نمونه دیگر این هم‌درکی و علاقه‌مندی به تفاهم بین ادیان و مذاهب در آثار نادر، مربوط به ساخت فیلم و سریالی درباره حضرت مسیح است. این فیلم او خوشبختانه به واتیکان و برخی از کشورهای غربی راه یافت. ناخوشنودم که برخی از مسیحیان که آن را دیدند گفتند، این همان نسخه‌ای نیست که در کتاب مقدس دیدیم. آن‌ها قضیه را درنیافتند. خوب، قضیه اصلا این نیست. هدف این است که به مسیحیان کمک کنیم تا بفهمند مسلمانان چگونه به عقاید خود رسیده‌اند؛ که آیا باورهایشان درست است یا نه. اصل کار نادر طالب‌زاده این بوده که مردم درک خود را بهبود بخشند. این به مراتب بهتر از نادانی درباره یکدیگر است. من در ایران زندگی و کار کرده‌ام. ۴۹ سال است که با یک ایرانی ازدواج کرده‌ام و از همین رو، نسبت به اکثر آمریکایی‌هایی که هرگز به ایران نرفته‌اند و هیچ‌گاه با فرهنگ ایرانی زندگی نکرده‌اند، در آگاهی ارجحیت دارم. معتقدم راهی که ما را به درک یکدیگر می‌رساند، راه نادر است و نادر با زندگی و کار بزرگش این تفاهم جهانی را به واقعیت تبدیل کرده است.

سوتیترا: معتقدم راهی که ما را به درک یکدیگر می‌رساند، راه نادر است و نادر با زندگی و کار بزرگش این تفاهم جهانی را به واقعیت تبدیل کرده است.



معمار بین‌المللی

□ به روایت تیم آندرسون



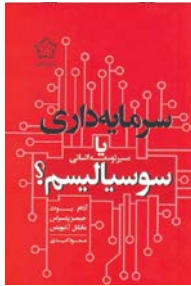
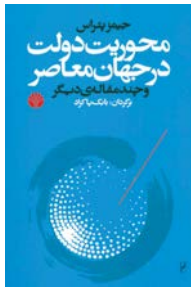
بر او تحمیل کند. در همین کنفرانس‌ها او به من گفت که زندگی‌اش با انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ زیور و شده است و با وقوع انقلاب گام در راه نوبی نهاده. او آن بسترهای جدید را ایجاد کرد و من همیشه او را به خاطر خلق این امکانات جدید، این مرزهای جدید بین‌المللی‌گرایی انسانی، یاد خواهم کرد. ما می‌بایست از او درس بیاموزیم.

در غم از دست دادن برادرم نادر که فردی بی نظیر بود سوگوار شدم. او وقتی کنفرانس‌های افق‌نورا ایجاد کرد با موانع جدیدی روبه‌رو شد. درک منحصر به فرد او از آمریکای شمالی و فرهنگ ایران، او را قادر ساخت که این پل‌های جهانی را بسازد. پیروزی او برای اتحاد علیه امپریالیسم باعث شد دشمنانش آن تحریم‌های شخصی را

آوازخوان آرمان صلح جهانی



به روایت جیمز پتراس



نادر یک انترناسیونالیست بود. او به گفتگوهای بین المللی علاقه داشت و در گردهم آوردن مردم و آگاه کردن آن‌ها از وضعیت واقعی ایران بسیار می‌کوشید. رسانه‌های تبلیغاتی در اروپا و آمریکا همیشه سعی می‌کنند ایران را شیطان جلوه دهند و به دیکتاتوری دینی آن اشاره می‌کنند اما هرکسی بعد از بازدید از ایران، متوجه می‌شود که یک دولت انتخاباتی، پارلمانی و کارآمد حاکم است که کاملاً مخالف آن چیزی است که دولت عربستان سعودی ترویجش می‌کند. به وضوح ایران در خط مقدم مبارزه با تروریسم است؛ مشخصاً مبارزه با تروریسم عربستانی که در لوای آمریکاست و بمباران و جنگ افروزی در یمن. دیدارهای بین المللی که نادر فراهم می‌کرد نقش مهمی در ایجاد اجماع میان روشنفکران برتر جهان در درک و گفتگوی درست درباره ایران داشته است. فراتر از آن، نادر یک جنبش همبستگی بین المللی برای صلح و دوستی ایجاد کرده است.

پخش رسانه‌ای آثار نادر و همچنین کنفرانس‌های بین المللی او، در بهبود روابط بین دانشگاهیان، روشنفکران و هنرمندان ایران و ایالات متحده بسیار مؤثر بود. من فکر می‌کنم این رویکرد بسیار خوبی برای مقابله با رویکرد میلیتاریستی بود که در سیاست خارجی ایالات متحده برجسته است. برنامه‌های او باعث شد بسیاری از مردم آگاه شوند که ایران کشوری صلح‌آمیز است. کشوری است که به دنبال ترویج دموکراسی و همزیستی مسالمت‌آمیز در خاورمیانه است. ما باید مانند نادر تلاش‌های بیشتری انجام دهیم تا از جنگ‌هایی که دولت نتانیاهو و اسرائیل از طریق نفوذ لابی‌های صهیونیستی در ایالات متحده سعی در ایجادش دارند، جلوگیری کنیم. امروز تعداد بسیار زیادی از مردم هستند که برای پذیرش این موضوعات آماده‌اند. بسیار واضح است که ما با یک درگیری بزرگ روبه‌رو هستیم و باید به یک چشم‌انداز بلندمدت فکر کنیم. معتقدم تلاش‌های نادر برای گردهم آوردن روشنفکران ملت‌های مختلف نقش مهمی در سیاست جهانی ایفا می‌کرد. او نوعی دیپلماسی مردمی را پیش گرفته بود.

ما می‌دانیم که افکار جهانی بسیار با آنچه نادر انجام می‌داد مطابقت دارد، زیرا در رای‌گیری سازمان ملل متحد دیدیم که ۱۲۹ در برابر ۹ رای قاطع پیشنهاد ترامپ را رد کردند که اورشلیم تبدیل شود به پایتخت یک کشور یهودی و پافشاری کردند که اجازه دهیم آن‌جا یک پایتخت فلسطینی مستقل باقی بماند. بنابراین من فکر می‌کنم که با گذشت زمان، تاریخ به سمتی می‌رود که نادر و بسیاری از فعالان سیاسی آمریکایی اندیشیده‌اند.



تلاش‌های نادر
برای گردهم آوردن
روشنفکران
ملت‌های مختلف
نقش مهمی در
سیاست جهانی
ایفا می‌کرد. او نوعی
دیپلماسی مردمی را
پیش گرفته بود



پیرو راستین مسیح (ع)

□ به روایت ساندر هیکس

نخستین باری که با نادر ملاقات کردم دریافتیم که او مردی روشن فکر و انسانی از زمره پیامبران بزرگ است. او به عیسی مسیح معتقد بود و برای او فیلم ساخته بود. درود بر او و بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که حقیقتاً اسلام را درک نمی‌کنند. خوشنودم که روزگاری توانستم به ایران سفر کنم و با نادر طالب زاده دیدار داشته باشم. وقتی به ایالات متحده آمریکا برگشتم به مردم گفتم که مسلمانان عیسی را دوست دارند. من با نادر دعا کردم و نماز خواندم. در حقیقت، با هم ارتباط معنوی برقرار کردیم. نادر یک فیلمساز بزرگ بود. او فیلم بزرگی به نام مسیح ساخت که از منظر اسلامی درباره سنت‌های مسیحیت صحبت می‌کرد. علاوه بر این، او چند حرف مهم در مورد سه پادشاه در این فلم بیان کرد. نادر به من کمک کرد تا بینش خود را نسبت به سه پادشاه عمیق کنم و گفتم که معتقد است آنها از ایران بودند. از او برای ایجاد پیوندهای صلح در سطح بین‌المللی ممنونم. کنفرانس‌های او نقش شگرفی در توسعه روابط بین‌الملل داشت. درود بر او از ایالات متحده. او دوست من بود و امیدوارم در زندگی ام همچنان بتوانم با بزرگانی چون نادر طالب زاده آشنا شوم.



او به عیسی مسیح
معتقد بود و
فیلم بزرگی به نام
مسیح ساخت که
از منظر اسلامی
درباره سنت‌های
مسیحیت صحبت
می‌کرد. من با نادر دعا
کردم و نماز خواندم



او شعله‌ای در درون داشت

□ به روایت دیوید برسامیان

تلویزیونی او شرکت کردم. برای من به عنوان یک مصاحبه کننده، مصاحبه با نادر لذت بخش بود. او یک گفتگوگر خوب بود و ذهن کنجکاو و سؤالات جذابی داشت.

فکر می‌کنم این برای هر انسانی واقعاً مهم است که سؤال پرسد، شک داشته باشد و سعی کند آنچه را که در مورد کشورش چندان واضح نیست یا ممکن است در تبلیغات تحریف یا پوشیده شده باشد، پیدا کند. تاریخ روابط ایران و آمریکا خیلی تیره است. نادر همیشه به دنبال راه‌هایی برای بحث و گفتگو بود تا اطلاعات را روشن کند و به مردم احساس امید و عزت بدهد.

این چیزی است که اغلب در سیاست خارجی ایالات متحده وجود ندارد. من به عنوان یک آمریکایی معترفم: بازی اینگونه است که ایالات متحده از واشنگتن دستور می‌دهد و از ایران، ونزوئلا، کره شمالی، سوریه و لبنان یا هر کشوری در

اولین بار او را در سال ۲۰۰۶ در بولدر کلرادو در کافه‌ای به نام بز خندان ملاقات کردم. او دوربینش همراهش بود و ما مصاحبه‌ای طولانی انجام دادیم. من بسیار تحت تأثیر انرژی و حس شدید دغدغه‌مندی او در موضوعات مختلف قرار گرفتم. او درباره غلبه بر کلیشه‌هایی که بسیاری از آمریکایی‌ها راجع به ایران و فرهنگ و تاریخ ایران دارند گفت و برایم بسیار جالب توجه بود. او همان چیزی بود که من آن را انسان عملگرای نیک می‌خوانم. باعث افتخار است که یاد و خاطره این دوست واقعا عزیز را گرامی بدارم. به نظر می‌رسید که هیچ چیز نمی‌تواند او را برنجانند یا بترسانند. گویی او همیشه آماده حرکت به جلو بود. انگار همیشه به دنبال راهی بود برای گشایش، راهی به جلو، در پی راهی بود به گفت‌وگو کردن و مباحثه. پس از آن دیدار نخستین، در سال ۲۰۰۷ به ایران سفر کردم و چند روزی را با هم گذرانیدیم. دوستی ما ادامه داشت تا اینکه چند سال بعد من در برنامه





نادر در جهان تفاوت ایجاد کرد

□ به روایت جیمز فترز

اولین باری که در کنفرانس افق نو شرکت کردم سال ۲۰۱۴ بود. آن جا فرصت ملاقات با نادر دست داد و او را یک روشن فکر جذاب دیدم. نادر روشنفکران سراسر جهان را برای پرداختن به سیاست خارجی گرد هم آورده بود و من کار او را روشی بسیار مؤثر برای ارتقای ارتباط و صلح بین ملت‌ها می‌دیدم. او شبکه پرس تی وی را به یک شبکه بزرگ برای تبادل اطلاعات موثق تبدیل کرد. این شبکه حائز جنبه‌هایی بود که آن را از شبکه‌های دیگر متمایز می‌ساخت. پرس تی وی در زمره شبکه‌های محدودی مانند RT و اسپوتنیک نیوز بود که مناظره‌هایی بین افراد با دیدگاه‌های مختلف پخش می‌کرد. این یک طرح درخشان بود و با موفقیت انجام شد. من او را به خاطر آن کار تحسین می‌کنم. او مردی بسیار تحلیلگر و بسیار باهوش بود و ظرافت و تمایز زیادی داشت. من از همان ابتدا بسیار تحت تأثیر نادر بودم. نادر تفاوت ایجاد کرد. این بیشترین کاری است که هر یک از ما در یک دنیای پیچیده و آشفته می‌توانیم انجام دهیم. او در ارتباطات بین‌المللی و تلویزیون جایگاهی فوق‌العاده به ایران بخشید که تا امروز مثال زدن است. او ذهنی درجه یک داشت و باعث افتخار من است که از او یاد می‌کنم.

جهان انتظار دارد که اطاعت کنند. نادر این را زیر سوال می‌برد. او می‌پرسید چرا مردم باید مطیع یک قدرت امپریال باشند؟ چرا باید تحت امر یک نظام سلطه طلب باشند؟

ما در این مناسبت یاد و خاطره یک انسان واقعاً خارق‌العاده را گرامی می‌داریم: نادر طالب زاده. فکر می‌کنم کلمه‌ای که باید انتخاب کنم کاریزما باشد. او کاریزما داشت. فکر می‌کنم که شما در فارسی به آن کرشمه می‌گویید.

او جرقه‌ای در درون داشت که در وجودش آتشی به پا کرده بود و به دنبال چیزهایی می‌گشت که پرداختن به آن‌ها یا صحبت کردن در مورد آن برای دیگران دشوار بود. او از هیچ چیز نمی‌ترسید. تسلط او به زبان انگلیسی فوق‌العاده بود و توانایی‌اش در بیان به همان اندازه درخشان بود. از پرسیدن سوالات ناراحت کننده برای به چالش کشیدن تفکر هژمونیک نمی‌ترسید.

بنابراین به عنوان یک مجری تلویزیونی، در قامت یک فیلمساز و همچنین مستندساز او استعدادی چندگانه داشت و از این توانایی برخوردار بود که به شیوه‌ای بسیار دوستانه و جذاب از مردم اطلاعات بگیرد. همیشه آماده شناختن چیزهای تازه بود. من حس شوخ طبعی او را دوست داشتم. به هیچ وجه احساس نمی‌کردید که او مغرور است یا اینکه از شما برتری دارد. با همه مثل هم رفتار می‌کرد و این یک ویژگی بسیار مهم نادر طالب زاده است. من اینگونه از او یاد خواهم کرد.

سفر خوشی را برای او آرزو دارم و او را با صمیمیت به یاد می‌آورم. او به خاطر کار بزرگی که انجام داد منبع الهام نسلی از نه‌تنها ایرانیان، بلکه مردم سراسر جهان در جهان خواهد بود.



رسول افق‌های نو

□ به روایت عماد همرونی

منطقه چگونه تکامل یافته است. این شاید یکی از رسالت‌های افق نو بود که تصویر واقعی ایران را به جهانیان نشان دهد.

امروز بهتر می‌فهمم که چرا انقلاب اسلامی در داخل و خارج ایران روزبه‌روز رشد می‌کند؛ زیرا در آن خاک، مردان و زنانی شبیه نادر طالب‌زاده هستند که به پیشرفت کشور متعهدند و جان‌شان را بر سر این عهد می‌گذارند. امیدوارم مکتب نادر طالب‌زاده به شاگردانش منتقل شود و آن‌ها خط او را ادامه دهند؛ یعنی در جنگ اطلاعات و جنگ ارتباطات همچنان پیشرو باشند.

نادر طالب‌زاده مثل یک شهید رفت. من او را در کنار فرمانده شهید بزرگوار سلیمانی و بزرگان دیگر می‌بینیم. آنها شهید شدند زیرا این بهترین هدیه‌ای است که می‌توان به یک مؤمن واقعی که در خط امام می‌جنگد بخشید.

نادر طالب‌زاده برای آینده کار می‌کرد و رویکرد او مثل خودش نادر است. به ندرت پیش آمده تا با کسی ملاقات کنم که برای آیند کار کند. افکار و اندیشه‌های او، همگی در خدمت به آینده ایران و انقلاب اسلامی بود. همیشه او را در محاصره جوانان می‌دیدم. نادر با آنها مانند یک برادر بزرگ، مانند یک پدر رفتار می‌کرد. روح او شاد و راهش ادامه‌دار باد.

شهید حاج‌نادر طالب‌زاده یکی از فرماندهان خط امام در ایران بود. او مردی بود که تمام عمرش را برای ایران، برای مردم ایران، برای انقلاب اسلامی و برای مستضعفان جهان وقف کرده بود. من درباره یک مرد متعهد واقعی حرف می‌زنم. مردی که جسم و جان خود را به ایران، به استقلال ایران و پیروزی انقلاب اسلامی ایران متعهد کرد.

این چیزی است که من برداشت کردم: نادر طالب‌زاده هرچه داشت برای خدمت به مردم کشورش و خدمت به خط امام نثار کرد. من هر وقت به ایران می‌آمدم و نادر را می‌دیدم با یک برادر بزرگ و روشنفکر و مبارز در خط امام دیدار می‌کردم.

این افتخار بزرگ را داشته‌ام که با دکتر نادر طالب‌زاده در کنفرانس‌های افق نو در اردیبهشت ۱۳۸۶ ملاقات کنم. این دیدار باعث شد تا فردی با جذابیت فراوان را بشناسم. شهرت نادر فراتر از ایران بود. او متخصصان برجسته فراوانی را گرد هم می‌آورد تا مشکلات اجتماعی-سیاسی زمانه ما را مورد بحث قرار دهند. مشکلاتی که در واقع همه جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مبتلا به همه کشورهای جهان است. در مدت اقامت در ایران توانستم شاهد انتخابات ریاست جمهوری باشم و از نزدیک دیدم که نظام دموکراتیک ایران برخلاف اکثریت کشورهای



ایران روزبه‌روز رشد می‌کند زیرا در آن خاک، مردان و زنانی شبیه نادر طالب‌زاده هستند که به پیشرفت کشور متعهدند و جان‌شان را بر سر این عهد می‌گذارند.



علمدار جبهه جوانی انقلاب اسلامی



روح شعله‌ور عدالت جو

□ به روایت رادنی شکسپیر

در آن کنفرانس‌ها در مورد حوادث فوق العاده ۱۱ سپتامبر صحبت می‌شد. درباره این‌که واقعاً در آن روز چه اتفاقی افتاد. اگر در مورد این چیزها صحبت کنید، اگر از فقر، بی عدالتی، از حملات بی پایان به مردم بی دفاع کشورهای جهان صحبت کنید، آمریکایی‌ها از شما متنفر خواهند شد. نادر احتمالاً بیش از هر ایرانی دیگری جامعه آمریکا را می‌شناخت و درک می‌کرد. از جامعه‌ای فاسد که در حال محو شدن است درک اساسی داشت. ما هر روز دو تیراندازی دسته جمعی در آمریکا داریم و هر روز در خاک خود چند کشته می‌دهیم. اگر نشانه تازه‌ای از سقوط جامعه پدید می‌آید نادر به سرعت آن را درک می‌کرد.

به همین دلیل، آمریکایی‌ها هرگز و هرگز او را نخواهند بخشید. من از او سپاسگزارم و قول

افسوس که نادر ما را رها کرده و رفته است. من داغدارم، بسیار داغدار. ما شخصیت بی بدیلی را از دست دادیم. نادر چکیده جوهر فرهنگ ایرانی است. روح عدالت‌خواهی به‌ویژه در مبارزه بین‌المللی در او شعله‌ور بود.

من این افتخار را داشتم که یک شبانه‌روز را با نادر و همسرش سپری کنم. نادر و همسرش به همراه دو نفر از همکارانش همگی توسط دولت آمریکا تحریم شدند. آن دو نفر دیگر، رضا منتظمی و حامد قشقوای بودند. چرا؟ به دلیل ترتیب دادن کنفرانس‌های سیاسی. در این کنفرانس‌ها، یعنی کنفرانس‌های هالیوودیسیم و افق نو، مردم از سراسر جهان می‌آمدند تا در مورد عدالت و استقلال صحبت کنند. درباره گاز سمی که در جنگ هشت‌ساله علیه سربازان ایرانی استفاده شد.

فرهنگ نو

NEW HORIZONS



ویژه نامه
پاسداشت مرحوم
نادر طالب زاده

غذا صرف کردم، یاد گرفتم که معنای ایستادگی در این دنیا و ایستادن و مبارزه برای آنچه درست است چیست. بنابراین او برای من نمونه بود و کمک کرد تا خودم را از نظر شخصی توسعه دهم و برای این، من بسیار بسیار سپاسگزارم. ببینید کنفرانس‌ها الان متوقف شده چون آمریکایی‌ها نمی‌توانند به کنفرانس بیایند چون زندانی خواهند شد. پس می‌دانید، این شرم آور است برای کشوری که از دموکراسی و آزادی بیان صحبت می‌کند. و یک چیز وجود دارد، آنها، چیزی که هرگز و هرگز نخواهند داشت این است که اجازه آزادی بیان در ایران را بدهند. ممکن است شما بخندید، ممکن است بخندید، اما شما، و منظورم این است، این کاملاً شگفت‌انگیز است که چه اتفاقی می‌افتد. خدا حافظ.

می‌دهم که به مبارزه نادر برای استقلال و عدالت جهانی ادامه خواهیم داد. ویژگی بزرگ نادر این بود که همه چیز را در زمینه دانش بین‌المللی می‌گفت. او هم یک ایرانی تمام عیار بود و هم مخلوق انقلاب، اما این حس قوی از توسعه و صادرات، صدور عدالت را نیز داشت. او یک شخصیت ملی محدود نبود. او بین‌المللی بود. و این زمانی آشکار شد که مکالمات او نه تنها آگاهانه بود، بلکه همیشه می‌توانست ارتباط بین کشورهای مختلف و رویدادهای مختلف را ببیند. و، به نظر من گویی او در آنجا حضور داشت، او منحصر به فرد بود.

من، من، به نادر می‌گویم که یاد گرفتم، خیلی چیزها یاد گرفتم. آنچه را که در کنفرانس‌ها آموختم و با ملاقات با او و با همکاری‌هایی که پشت میز

↓
اگر از فقر، از بی‌عدالتی، از حملات بی‌پایان به مردم بی‌دفاع، از حوادث فوق‌العاده ۱۱ سپتامبر و از گاز سمی که در جنگ علیه سربازان ایرانی استفاده شد صحبت کنید، آمریکایی‌ها از شما متنفر خواهند شد.



مرد هنر، اندیشه و مبارزه

د به روایت کنارد کاس

مردم ایران را مثل عقاب و شیر می‌بینم، مردمانی مبارز و اهل اندیشه می‌بینم. نادر دقیقاً چنین شخصیتی داشت. مرجع بزرگ، متفکر بزرگ و هنرمند بزرگ. در عین حال، در مبارزه مشترک ما برای آزادی و ارزش‌های معنوی و اقتدار ادیان خداوند متعال، مبارزی بزرگ بود. این ارزش‌های معنوی که نادر با حضور و گفتگو و فیلم‌ها و کنفرانس‌هایش به ما بخشید پایدار است و ما هنوز در کنار هم هستیم.

برای من خیلی سخت است که زندگی‌ای این قدر پربار و غنی را فقط در چند کلمه خلاصه کنم. باید اعتراف کنم که مرگ او برایم هنوز هم یک شوک است. من، نمی‌توانستم باور کنم، هنوز هم نمی‌توانم خوب باور کنم که چنین فردی دیگر بین ما نیست. اطلاعاتی که درباره بیماری و مرگ او دریافتم بسیار غم‌انگیز بود. شوکه شده‌ام و هنوز باورنابپذیر است. نادر تراوش روح ایران و مردم ایران بود. من همیشه

این فیلم تجربه ای بود که چشمم را به حقایقی باز کرد؛ این که می توانستم آن فیلم را با خودش به بحث بگذارم هم بسیار تجربه بی نظیری بود. آنچه تحسینش می کنم دیدگاه استراتژیک نادر در مورد امور جهانی است.



نادر یکی از بزرگ ترین شخصیت هایی است که تا به حال دیده ام و آن تجربه ی خارق العاده همگانی (افق نو) بدون این شخصیت بزرگ امکان پذیر نبود

او یک متفکر بزرگ بود، یک سیاستمدار ایرانی فوق العاده. هنر و اندیشه او میراث بزرگی برای تمام انسان های آزاده در سراسر جهان است. این کنفرانس های بزرگ در مورد هالیوود و افق نو جهانی همه با تلاش او ایجاد شد. ما در این کنفرانس ها در مورد مسئله فلسطین بحث می کردیم، در مورد چگونگی غلبه بر دشمنان در ایالات متحده آمریکا و باندهای صهیونیستی سراسر جهان به صحبت می نشستیم. همچنین می توانستیم این دیدگاه ها را در ایران با مردان بزرگ جهان مطرح کنیم. من دوستانی را در آن کنفرانس ها یافتم که هیچگاه ملاقات با آن ها ممکن نبود ولی آن جا زمینه گفتگو و حتی همکاری فراهم آمد.



از صمیم قلب می خواهم عشق عمیق خود را به نادر و تاسف عمیقم را برای این فقدان ابراز کنم.

نادر یکی از بزرگ ترین شخصیت هایی است که تا به حال دیده ام و آن تجربه ی خارق العاده همگانی بدون این شخصیت بزرگ امکان پذیر نبود. از صمیم قلب می خواهم عشق عمیق خود را به نادر و تاسف عمیقم را برای این فقدان ابراز کنم. دوست دارم دوستی خودم را به خانواده و دوستانش در ایران و سراسر جهان ابلاغ کنم. تکرار می کنم: ما با هم هستیم و تفکر بزرگ نادر به ما ملحق شده است. ما هرگز از این جاده عقب نخواهیم نشست. قول قاطع می دهم که این مبارزه را ادامه خواهیم داد. ما این مبارزه را به شکلی که او دوست داشت ادامه خواهیم داد. دست یکایک دوستانم را می فشارم و همراه همگان خواهم بود.



معتقدم که این مبارزه ادامه خواهد داشت و همانطور که نادر به ما نشان داد اگر ادامه دهیم پیروز خواهیم شد. نادر دوست داشت برنده شدن دوستانش را ببیند و این رسالت ماست که برنده شویم. قبل از هر چیز، برای من، یک تجربه خارق العاده و خاص، هنر نادر بود. معتقدم که فیلم مسیح یکی از بزرگ ترین آثار سینمایی در تاریخ است و هر مسلمانی باید آن اثر مهم را ببیند تا بینش بزرگ هنری و مذهبی نادر را درک کند.



مایکل جونز (راست) و استیون سائیز، کشیش انگلیسی و از منتقدان رژیم صهیونیستی، در کنفرانس افق نو

آواتار قرن بیست و یکمی ابن سینا و حافظ

□ به روایت دکتر مایکل جونز

چند روز قبل از مرگ نادر ایمیلی دریافت کردم که از من تقاضا شده بود برایش دعا کنم. او هنوز در بخش مراقبت‌های ویژه بستری بود. قلب او و ریه‌هایش که بر اثر گازهای شیمیایی در جنگ عراق آسیب دیده بودند، فقط با ۵ درصد ظرفیت طبیعی کار می‌کردند. یک هفته بعد فهمیدم که او رحلت کرده است. نادر را اولین بار در فوریه ۲۰۱۳ ملاقات کردم. به ایران آمده بودم و مهمان کنفرانس هالیوودیسیم بودم. او این رویداد را در تهران زیر نظر سازمان افق نو تأسیس کرده بود تا بین ایران و غرب هم‌درکی و بینش ایجاد کند. هیچ‌کس صلاحیت او را برای انجام این کار نداشت. نادر انگلیسی‌آمریکایی را به‌درستی صحبت می‌کرد و این توانمندی به او این بینش را داده بود که در یابد دولت آمریکا نماینده مردم آمریکا نیست.

او در دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه نیویورک تحصیل کرده بود و زمانی که تخت طاووس نزدیک به سقوط بود، برای شرکت در انقلاب به زادگاهش ایران پرواز کرد. در آن کنفرانس‌ها آمریکایی‌ها و ایرانی‌ها به هم نزدیک‌تر شدند، زیرا ما می‌توانستیم ایده‌های مان را به اشتراک بگذاریم و همه ما از گفتگوهایی که نادر انجام داد سود بردیم.

بود. گفتم: «پس منم می‌خوام اونجا باشم».

▲ برای وقت مهمانان برنامه‌ریزی می‌کرد

نادر می‌دانست چگونه مردم را دور هم جمع کند و وقتی ملاقاتی ترتیب می‌دهد مهمانان را به گفتگو وارد کند. دقیقاً می‌دانست چگونه از یک موقعیت بد، خروج قابل ستایش داشته باشد.

وقتی به عنوان یکی از دو نفر سفیدپوست به یک رویداد ایرانی در مورد اهمیت زندگی سیاه‌پوستان دعوت شدم، نادر متوجه شد که من از این موقعیت ناراحتم و به سادگی آن ماجرا را ختم به خیر کرد. می‌گفت: «وقتی تو را به کنفرانسی دعوت می‌کنم که مایل نیستی آن‌جا صحبت کنی، پول و وقت رهبر معظم انقلاب را هدر می‌دهم.» او در خاطر من جایگاه یک ایرانی اصیل ماندگار شد.

نادر آواتار قرن بیست و یکمی ابن سینا و حافظ بود. تصویر شاعری بود که به لطف نادر آرامگاهش را در شیراز زیارت کردم. او وارث فرهنگ ۲۵۰۰ ساله‌ای بود که فیلسوفان و اخترشناسان در آن بالیدند. اجداد من خوک‌ها را در جنگل‌های آلمان تعقیب می‌کردند. سه تن از آن فیلسوفان به عنوان مجوس شناخته شدند، اولین سه غیر عبری که لوگوس را در گارنت پرستش کردند و آن واقعه استعاره‌ای را برایم به ارمغان آورد که کنفرانس‌های نادر را به بهترین شکل توضیح می‌داد؛ همه ما به دنبال یک ستاره در جستجوی نشانه‌هایی بودیم که ما را در صلح متحد کند تا روزی به قول روحانی قمی، امام دوازدهم همراه با عیسی بازگردد.

ما هنوز در این جستجویم، اما اکنون باید بدون راهنمایی نادر از آن ستاره پیروی کنیم. باشد که او در آرامش باشد.

ایرانی‌ها عاشق سینما بودند و نادر هم با سینما بسیار انس داشت. او فیلمی با موضوع زندگی مسیح کارگردانی کرده بود و با فیلم‌سازان برجسته دیگری مانند مجید مجیدی که در آن زمان فیلم زندگی پیامبر را می‌ساخت دوستی داشت. صبح یک روز شگفت در فوریه ۲۰۱۳ من به ۳ میلیون ایرانی که سی و چهارمین سالگرد انقلاب اسلامی را جشن گرفته بودند ملحق شدم و در میان زنان چادری رفتم که در حال سردادن شعار مرگ بر آمریکا بودند. از بین آن جمعیت انبوهی که تظاهرات می‌کردند، من تنها کسی بودم که کراوات بسته بود و حس می‌کردم نماد مجسم منفور شیطان بزرگ باشم. ناگاه یکی از زنان چادری به سراغم آمد و پرسید: «آمریکایی هستی؟» با مکث و تاملی گفتم: «کانادایی‌ام». گفتم می‌خواهد به آمریکا برود و از من پرسید که آیا می‌توانم او را به آنجا برسانم؟ من بسیار خوشحال شدم. دقیقاً برخلاف چیزی که تصور می‌کردم رخ داد و این تجربه‌ای بود که نادر باعث شد و من همیشه از او برای فراهم کردنش سپاسگزار خواهم بود. همان روز، عازم صحنه فیلم زندگی مجید مجیدی شدیم و در زمانی که او آن را ساعت طلایی می‌نامید رسیدیم وسط صحرا. خورشید در آسمان پایین بود و صحرا درخشش رنگارنگ و نورانی داشت. معمولاً در بیابان‌ها خیلی فوری درجه حرارت از خیلی گرم به خیلی سرد تغییر می‌کند، و من تمام راه را تا قسم می‌لرزیدم. وقتی رسیدیم یک روحانی به ما پیوست و راجع به همکاری درباره صلح جهانی صحبت کرد. او به من گفت پیوند ما باعث بازگشت امام زمان خواهد شد. گفت ما باید با هم برای صلح کار کنیم. تا اینکه امام دوازدهم از غیبت بازگردد و به من یادآوری کرد که حضرت عیسی در آن روز بزرگ در کنار امام دوازدهم خواهد

↓
نادر آواتار قرن بیست و یکمی ابن سینا و حافظ بود. تصویر شاعری بود که به لطف نادر آرامگاهش را در شیراز زیارت کردم.



سمبل مقاومت بود

□ به روایت کریستین (زهرا) گیوم

سال ۱۳۹۳ اولین بار آقای نادر طالب زاده با من ارتباط گرفتند. در جست و جوی فردی موثر، باسواد و جذابی بود. می خواست در راستای برنامه هایش افرادی را معرفی کنم. اولین بار در پاریس دیدار داشتیم. بعد از آن مشخصات افرادی را برای او ارسال کردم که ممکن بود برایش جالب باشد. چرا که او در جست و جوی افرادی بود که به خاطر موضع گیری های مخالف، صدا و تریبونی در کشورشان نداشتند. اولین گزینه ام، آقای روبرت فوریسون بود. در پرانتز بگویم ایشان تجدید نظر طلب بود و مخالف وجود اتاق های گاز! (در جریان واقعه دروغین هلوکاست) ثابت می کرد که احتمالاً این اتاق ها حتی وجود خارجی هم نداشته - اند. آقای فوریسون حقیقتاً اندیشمند بود و در دانشگاه فرانسه کرسی تدریس ادبیات داشت. در خلال مطالعه آثار شارل بودلر - نویسنده و شاعر معروف فرانسوی - و کتاب «خاطرات یک دختر جوان» به نویسندگی آنه فرانک، که در مورد اتاق های گاز بودند، به تردید افتاده بود و به موضوع هلوکاست پرداخت. آقای طالب زاده در فرانسه به دیدار آقای فوریسون رفت. بعد از دو روز اقامت و دیدار با او، در حالی بازگشت که به شدت تحت تاثیر قرار گرفته بود. برایش جالب بود که این شخص این قدر شهامت داشته است. فکر می کنم حتی در ادامه هم به طور خاص ارتباط خودش را با او حفظ کرد. آقای فوریسون را از قبل می شناختم و این شانس را داشتم که با ایشان قبلاً مصاحبه ای داشته باشم.

خلاصه اولین ارتباطم با آقای طالب زاده این طور



بود. بعد از آن چند بار به ایران رفتم و در یکی از سفرهایم، نادر طالب زاده و تیم او را ملاقات کردم. درباره روش های همکاری، همفکری کردیم. تیم او یک فیلم مستند در مورد انقلاب اسلامی آماده کرده بودند. در آن دقایق شاهد بودم تا چه حد با تیم و همکارانش نزدیک و صمیمی است. شبیه کارفرماها نبود و خیلی آسان می گرفت. وقتی ما را به منزلش دعوت کرد، فضای جالبی داشت. خیلی برایم جالب بود که استودیوی کوچکی در منزلش درست کرده بود.

مدتی بعد از من دعوت کرد تا در اولین کنفرانس «هالیوودیسیم و سینما» شرکت کنم. سال ۲۰۱۲ بود. آن زمان تعدادی از شخصیت های خاص و ویژه را کشورهای مختلف دنیا دعوت کرده بود. جمعی از کارگردانان و نویسندگان و هنرمندان مختلف آمریکایی و یونانی و... کنفرانس دوم «هالیوودیسیم و سینما» سال ۲۰۱۳ و در تهران برگزار شد. چیزی که جالب و قابل توجه بود، مکان برگزاری این کنفرانس ها است. برخی از مهمان ها متصور بودند که ایران کشوری بسته و خفقان زده است اما در واقعیت دیدند که درهای این کشور به روی مسائلی باز شده که در کشور خودشان اجازه صحبت در

صلح بین‌الملل و دموکراسی واقعی بود برای مردم مستضعفی که حذف شده‌اند. در حقیقت مبارزه او در رسانه بود.

یک بار هم از من و پسر من به برنامه تلویزیونی راز دعوت کرد تا کمی از شرایط فرانسه سخن بگوییم. او البته بسیار دقیق و هوشمند بود. کمی هم از شبکه افق برابم صحبت کرد؛ از برخی چیزهایی که طی این برنامه‌ها برایش مشکلاتی را در خارج و داخل رقم زده بود. چرا که همه موافق نبودند که او بتواند زمینه صحبت کردن این همه آدم را فراهم کند. می‌توانم بگویم آقای نادر طالب‌زاده برای ما سمبل بود. مثل همه آن‌هایی که سمبل و صدای همیشگی مقاومت هستند. دفاع و مقاومت، منحصر در مرزهای جغرافیایی و با جان جنگیدن نیست؛ بلکه با قلم هم هست! به طور خاص با قلم و کلام. از تمام ابزارهای ممکن استفاده می‌کرد برای آن‌که مصاحبه‌ها و برنامه‌هایش را نشر دهد.

آخرین ملاقاتم با آقای طالب‌زاده، در ایران بود. دعوت شده بودم برای معرفی یک فیلم مستند که با خانم ماریا پونی ساخته بودیم. موضوع مستند در مورد سردار دل‌ها، ژنرال قاسم سلیمانی بود! با جست‌وجو در سایت‌های مختلف ایرانی و با فیلم‌هایی که از یکی از دوستان ایرانی دریافت کرده بودم، مستند را ساختیم. بخش‌هایی که بیشتر ناظر بر ویژگی شخصیتی سردار قاسم سلیمانی بود را انتخاب کرده بودم. به نظرم مستند جالبی شده بود که از این طریق دیگران بتوانند با این ژنرال ایرانی که توسط آمریکایی‌ها ترور شده بود، آشنا بشوند. حقیقتاً آقای طالب‌زاده در همه زمینه‌ها افراد را تشویق می‌کردند که متکی به اخبار دم دستی نباشند و خودشان جویای حقیقت باشند.



مورد آن‌ها را نداشتند!

در رشته‌های مختلف کارگردانی، خوانندگی، نویسندگی، مستندسازی، موسیقی، ژورنالیسم، اقتصاد... و از کشورهایی مثل آمریکا، انگلیس، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، هند، اندونزی و... آمده بودند تا نظرات خود را در مورد سیاست بین‌الملل و هالیوود بیسم‌رد و بدل‌کنند. چهره‌های جذاب رسانه‌ای که برخی‌ها ایشان را بهتر می‌شناختم و تقریباً همه این افراد به نوعی از حضور در این اجتماع، برای گفت‌وگو و هم‌فکری خوشحال بودند. چیزی که فکرِ باز آقای طالب‌زاده را به ما نشان می‌داد این بود که در ضمن اشراف و شناخت از تولیدات سینمایی هالیوودی، تا چه حد بین ایران و دیگر جوامع و رشته‌های مختلف رسانه‌ای می‌تواند پل بزند و ارتباط بگیرد.

نادر طالب‌زاده مردی بسیار صاف و ساده، خوشرو، مهربان و مودب بود. او انسان بسیار درستی بود که کشورش را خیلی دوست داشت. واقعا دوست داشت واقعیت را در مورد کشورش بگوید. از مشکلات موجود هم بی‌تردید سخن می‌گفت. در مورد انقلاب و خط امام، صادق بود. می‌خواست تا کیدش روی مردم شجاع باشد. دغدغه‌هایش



در تمام عمرم، به این واقعیت مومن بودهام
که انقلاب اسلامی، سرباز می خواهد
نسه سرباز، من سرباز این انقلابم.